قضا و قدر

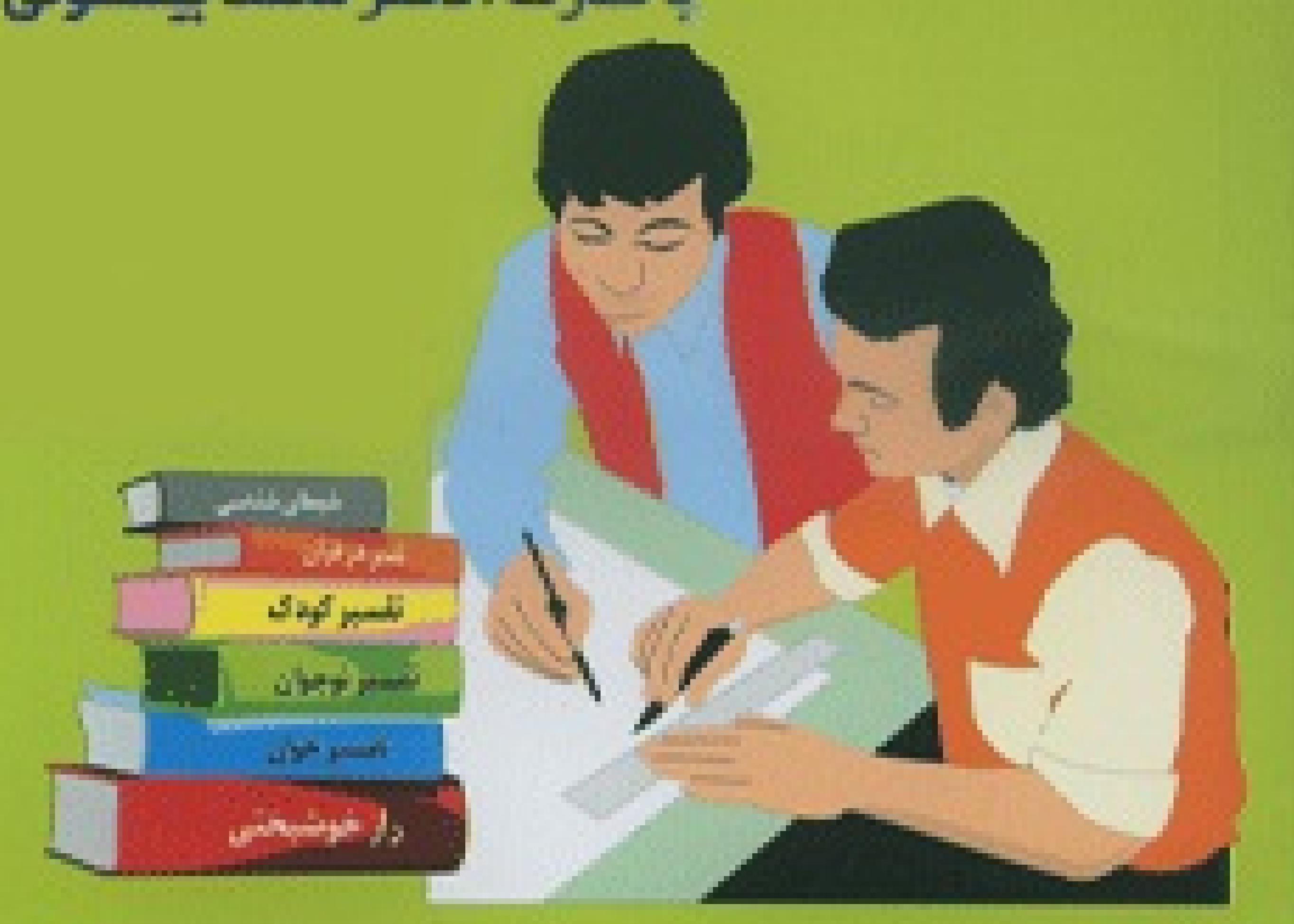
از دیدگاه قرآن و روایات

گروه تحقیق:

محمد حسن صاحبدل، طیبه زارع اندریان

محمد صاحبدل، هلن افسری

با نظارت: دکتر محمد بیستونی




بسم الله الرحمن الرحیم

قضا و قدر از دیدگاه قرآن و روایات

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

قضا و قدر از دیدگاه قرآن و روایات

مشخصات کتاب

قضا و قدر از دیدگاه قرآن و روایات گروه تحقیق: محمدحسن صاحبدل، طیبه زارع اندریان، محمد صاحبدل، هلن افسری با نظارت: دکتر محمد بیستونی (صفحه ۱) (صفحه ۲) قضا و قدر از دیدگاه قرآن و روایات / گروه تحقیق محمد حسن صاحبدل ... [و دیگران].؛ با نظارت محمد بیستونی. قم: بیان جوان، ۱۳۸۶. ۲۳۰ ص.؛ ۱۷ X ۱۱ س م. ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۳۵-۲ فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا. گروه‌تحقیق‌محمدحسن‌صاحبدل،طیبه‌زارع‌اندریان،محمدصاحبدل،هلن‌افسری. کتابنامه: ص.[۲۱۹ - ۲۲۰]؛ همچنین به صورت زیرنویس. قضا و قدر -- جنبه‌های قرآنی. قضا و قدر -- احادیث. صاحبدل، محمد حسن، ۱۳۴۴ - بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ - ۶ق۶ق/ ۱۰۴ ۱۵۹/۲۹۷ BP کتابخانه ملی ایران ۱۰۷۰۹۴۸ ***** عنوان: قضا و قدر از دیدگاه قرآن و روایات مؤلف: دکتر محمّد بیستونی ویراستاری و تایپ و صفحه آرایی: سهیلا شاکری، فاطمه سرزهی امور فنی و رایانه: روح‌اللّه کریمیان مدیر اجرایی: علی اکبر هادی چاپ و صحافی: چاپ و نشر ترسیم نوبت و تاریخ چاپ: اول، سال ۸۶ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه ناشر: انتشارات بیان جوان شابک: ۲-۳۵-۵۶۴۰-۹۶۴-۹۷۸ :ISBN هرگونه نسخه‌برداری و چاپ از این کتاب، با اخذ مجوز کتبی از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بلامانع است. نشانی: تهران خیابان پاسداران بین گلستان هشتم و نهم روبروی پمپ بنزین شماره۳۵۳ طبقه همکف واحد ۴ تلفکس: ۰۹۱۲۱۰۸۵۳۲۲۲۲۵۸۹۶۲۶ E_mail: dr_bistooni@tafsirejavan.com (صفحه ۳)

مقدمه

اَلْاِهْداءِ

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَةِ الْمُصْطَفی وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَیِّدَةِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِّبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الْاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لا سِیَّما بَقِیَّةِ اللّهِ فِی الْاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ الْاَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِ الظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ الْاَوْلِیاءَ وَ یا مُذِلَ الْاَعْداءِ اَیُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ قَدْ مَسَّنا وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْکَ اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ (صفحه ۴)

متن تأییدیه حضرت آیت اللّه خزعلی مفسّر و حافظ کل قرآن کریم

بسم اللّه الرحمن الرحیم هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد.

جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی (صفحه ۵) شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیر تفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی به رویشان گشاده شود. آمین رب العالمین. ۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵ ۲۱ خرداد ۱۳۸۳ ابوالقاسم خزعلی (صفحه ۶)

مباحث لغوی و مفاهیم

پیش گفتار

از لحظه‌ای که بشر پا به عرصه وجود هستی نهاد، فکر و اندیشه نیز یار و همراه او بوده است. در طول تاریخ همیشه انسان برای حل مشکلات و نابسامانی‌های خویش از فکر خود بهره جسته و امروزه که هزاران سال از عمر بشر می گذرد شاهد پیشرفت‌های سریع و شگفت‌انگیز علوم مختلف در موضوعات متفاوت و تألیف هزاران کتاب، مقاله و جزوه در زمینه آنها می‌باشیم، همه اینها محصول اندیشه‌های ژرف اندیشمندان سلف بوده است. از موضوعات بسیار غامض و پیچیده که در طول تاریخ بشر، مورد عنایت و توجه ویژه بوده و نظر اغلب اندیشمندان را به خود جلب نموده «مسأله سرنوشت و قضا و قدر» می‌باشد. انسان، سخت مایل است بداند که آیا افعال و کردار او ناشی از اختیار و اراده خود او است و یا مانند پَر کاهی است در کف تندباد تقدیر، و از خود هیچ اختیاری ندارد و هرچه انجام می‌دهد طبق برنامه و طرح قبلی بصورت غیرقابل تخلف صورت می گیرد و قدرتی نامرئی اما بسیار مقتدر و نیرومند به نام سرنوشت یا قضا و قدر بر او حکمرانی می کند. (صفحه ۷) بشر مایل است بداند که محکوم سرنوشت است و یا مختار و فعال مایشاء؟ و آیا همانطور که بدون اختیار پا به جهان فانی نهاده و بی‌اختیار نیز به عالم باقی خواهد شتافت، در طول حیات و زندگی خویش نیز بی‌اختیار است یا چنین نیست؟ و اگر چنین نیست، حد و مرز اختیارات او تا کجاست؟ این پژوهش قرآنی و روایتی که با تشویق و حمایت مؤسسه قرآنی تفسیر جوان و با نظارت جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس مؤسسه انجام شده است بسیاری از سؤالات و ابهامات شما جوانان عزیز در این رابطه را پاسخ خواهد داد. محمد حسن صاحبدل، طیبه زارع اندریان، محمد صاحبدل، هلن افسری تهران بهار ۱۳۸۶ (صفحه ۸) چون قضا آید بماند فهم و رأی کس نمی‌داند قضا را جز خدای/ چون قضا آید فرو پوشد بصر تا نداند عقل ما، پا را ز سر/ زان امام المتّقین دارد این خبر گفت اذا جاء القضا عمی البصیر/ چون قضا بگذشت خود را می‌خورد پرده بدریده گریبان می‌درد/.

مبانی لغوی قضا و قدر

قضاء = اراده حکم و الزام اعلام و خبر دادن تمام کردن (۱) قضا = در کتاب مفردات راغب قضا به معنی فیصله دادن (قطع نمودن) امر، قولی باشد یا فعلی که هریک از آنها بر دو وجه است: قول و ***** ***** ۱- لغت شناسی قرآن کریم، بیستونی، محمد، تهران، بیان جوان، ۱۳۸۳، ص ۹۸۵. (صفحه ۹) فعل الهی، قول و فعل بشری (۱) قاموس قرآن آن را به معنای «حکم، صُنع، حتم و بیان» معنی کرده است. (۲) طبرسی (رض) فرموده: قضا و حکم نظیر هم‌اند» و اصل آن به معنای فیصله

دادن و محکم کردن شیء است. (۳) قدر = به معنای بیان نمودن مقدار و کمیت شیء می‌باشد. (۴) ***** ۱- مفردات راغب، ص ۴۰۶. ۲- قاموس قرآن، سید علی‌اکبر قرشی، جلد ۶، ص۱۷. ۳- قضا و قدر، عزیزاللّه سالاری، نشر جهاد، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۱ به نقل از قاموس قرآن. ۴- مفردات راغب، ص ۳۹۵. (صفحه ۱۰) قَدَر = توانایی، اندازه (۱) قاموس قرآن قدر را به سه معنا ۱ توانایی ۲ تنگ گرفتن ۳ تقدیر، اندازه‌گیری و اندازه ذکر نموده است. (۲) اگر به زبان منطق قضا و قدر را معنا کنیم، قدر یعنی مقدمه و قضا یعنی نتیجه و نیز به زبان فلسفه قدر یعنی علت و قضا یعنی معلول. و دلیل اینکه به بحث مربوط به سرنوشت انسان و مشیت الهی روی هم رفته قضا و قدر می‌گویند این است که در اعتقاد ما وقوع هر واقعه و حادثه و نیز پدیده‌ای مقدمه و اندازه‌ای دارد و حکم و نتیجه‌ای، به عبارت دیگر علتی دارد و معلولی و چون این دو در وقوع پدیده‌ها با هم اند آن را قضا و قدر می‌گویند. (۳) ***** ۱- لغت شناسی قرآن کریم، بیستونی، محمد، تهران، بیان جوان، ۱۳۸۳، ص ۹۳۰. ۲- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۴۶. (صفحه ۱۱) استاد شهید مطهری در کتاب انسان و سرنوشت قضا و قدر را این چنین توضیح می‌دهد: قضا به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است. قاضی را از این جهت قاضی می‌گویند که بین متخاصمین حکم می‌کند و به کار آنها فیصله می‌دهد. در قرآن کریم این کلمه زیاد استعمال شده است چه در مورد بشر و چه در مورد خدا و چه در مورد قطع و فصل قولی که سخنی موجب قطع و فصلی بشود و چه در مورد قطع و فصل عملی و تکوینی که حقیقتی از حقایق موجب قطع و فصل شود. «قَدَر» به معنی اندازه و تعیین است. این کلمه نیز به همین معنی در قرآن کریم زیاد استعمال شده است. حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت و تحتم یافته ***** ۱- قضا و قدر، عزیز اللّه سالاری، نشر جهاد، تهران ۱۳۷۸، ص ۱۰۲. (صفحه ۱۲) است، مقضّی به قضای الهی می‌باشند و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است تقدّر به تقدیر الهی می‌باشند. (۱)

مفهوم قضا و قدر

کلمه قضا همانطور که راغب در مفردات القرآن می‌گویند به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است خواه فعلی باشد، خواه قولی، خواه به خداوند نسبت داده شود و یا به غیر خداوند. به تعبیر دیگر واژه قضا به معنی گذراندن و به پایان رساندن و یکسره کردن است و نیز به معنای داوری کردن به کار می‌رود. قاضی را از این جهت قاضی گویند که میان متخاصمین، حکم و داوری می‌کند. لذا کلمه «قضا» در مورد «حکم» زیاد استعمال می‌شود، ظاهرا این بدان جهت است ***** ۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار (۱): انسان و سرنوشت، انتشارات صدرا، تهران ۱۳۷۷، ص ۳۸۱. (صفحه ۱۳) که حکم پایان دهنده و قطع کننده یک جریان است ولی کلمه قضا، مترادف با حکم نیست، زیرا در مواردی به کار برده می‌شود که استعمال کلمه حکم در آن مورد؟ هیچ وجه نیست مثل «فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ: به سوی تو می‌شتابم آنگاه آسمان را در دو روز استوار فرمود». (۱) در همه موارد قضا به معنی فیصله دادن، پایان بخشیدن و قطعی کردن را می‌دهد ولی صحیح نیست که در این موارد به جای کلمه قضا کلمه حکم به کار برده شود. بنابراین معنی قضا الهی درباره حوادث جهان این است که این حوادث از ناحیه ذات حق قطعیّت و حتمیّت یافته‌اند، حکم قطعی حق درباره آنها چنین و یا چنان است. معنای تقدیر الهی این است که اشیاء اندازه خود را از آن ناحیه کسب کرده‌اند و چون خداوند فاعل بالعلم و بالاراده است. بازگشت قضا و قدر به علم و به اراده و مشیت الهیّه است. ***** ۱- ۱۲ / فصلت. (صفحه ۱۴) واژه «قَدَر و تقدیر» به معنای اندازه و اندازه‌گیری و چیزی را با اندازه معینی ساختن، استعمال می‌شود. مثل «کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ: ما هرچه آفریدیم به اندازه و بر وفق حکمت و مصلحت آفریدیم». (۱) بنابراین کلمه تقدیر به معنای تعیین و تشخیص اندازه یک شیء است. حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها

در علم و مشیت الهی قطعیت یافته است مقضی به قضا الهی می‌باشند و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است مقدّر به تقدیر الهی می‌باشند. قضا الهی از نظر اشاعره عبارت است از اراده ازلی که به وجود اشیا در ظرف خود تعلق گرفته است و قدر الهی عبارت است از ایجاد اشیا به وجه خاص و اندازه معین از نظر ذات و صفات گاهی قضا و قدر به معنای «سرنوشت» به کار می‌رود. ***** ۱- ۴۹ / قمر. (صفحه ۱۵) با توجه به تأکیدی که در تعالیم دینی در مورد اعتقاد به «قضا و قدر» شده است، این سؤال مطرح می‌شود که راز این تأکیدها چیست؟ پاسخ این است که اعتقاد به قضا و قدر دو نوع فایده مهم علمی و عملی دارد: اما فایده علمی آن، بالا رفتن سطح معرفت انسان نسبت به تدبیر الهی و آمادگی برای درک توحید افعالی به معنای توحید در افاضه وجود و توجه به حضور الهی در مقام تدبیر همه شؤون جهان و انسان است که تأثیر بسزایی در کمال نفس در بعد عقلانی دارد. و اساسا هر قدر معرفت انسان نسبت به صفات و افعال الهی، عمیق‌تر و استوارتر شود بر کمالات نفسانی او افزوده می‌گردد. و اما از نظر عملی دو فایده مهم بر این اعتقاد تقریب می‌شود: (صفحه ۱۶) یکی آن که هنگامی که انسان دانست که همه حوادث جهان براساس قضا و قدر حکیمانه الهی پدید می‌آید، تحمّل سختی‌ها و دشواری‌های زندگی برای او آسان می‌شود و در برابر مصائب و حوادث ناگوار خود را نمی‌بازد بلکه آمادگی خوبی برای کسب ملکات فاضله‌ای مانند: صبر، شکر، توکل، رضا و تسلیم پیدا می‌کند. دوم اینکه: به خوشی‌ها و شادی‌های زندگی نیز سرمست و مغرور نمی‌شود و مبتلا به شیفتگی و دلدادگی نسبت به لذایذ دنیا و غفلت از خدا نمی‌گردد. «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ: این را بدانید تا هرگز بر آنچه از دست شما رود دلتنگ نشوید و به آنچه به شما رسد "مغرور" و دلشاد نگردید». (۱) ***** ۱- ۲۳ / حدید. (صفحه ۱۷) با این همه باید توجه داشت که مسأله قضا و قدر به صورت نادرست تفسیر نشود و بهانه‌ای برای تنبلی و راحت‌طلبی و سلب مسئولیت، قرار نگیرد؛ «زیرا اینگونه برداشت‌های غلط از معارف دینی نهایت آرزوی شیاطین انس و جن و موجب سقوط در خطرناکترین دره‌ها شقاوت و بدبختی دنیا و آخرت است». (۱) و شاید به همین سبب باشد که در بسیاری از روایات از ورود اشخاص کم استعداد در این گونه مسائل منع شده است. اعتقاد به قضا و قدر الهی علاوه بر اینکه درجه ارزشمندی از معرفت خدا و موجب تکامل انسان در بعد عقلی به شمار می‌رود، آثار عملی فراوانی دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: کسی که پیدایش حوادث را تابع ***** ۱- آموزش فلسفه، ج ۲. (صفحه ۱۸) اراده حکیمانه خدای متعادل و مستند به تقدیر و قضا الهی می‌داند، از پیشامدهای ناگوار نمی‌هراسد و در برابر آنها خود را نمی‌بازد و به جزع و فزع نمی‌افتد بلکه این حوادث جزئی از نظام حکیمانه جهان است و طبق مصالح و حکمت‌هایی رخ داده و می‌دهد. در عین حال، باید توجه داشته باشیم که برداشت نادرست از مسأله قضا و قدر و توحید، در تأثیر استقلالی، موجب سستی، تنبلی، زبونی، ستم‌پذیری و تهی کردن شانه از زیر بار مسئولیت نشود و بدانیم که سعادت و شقاوت جاودانی انسان در گرو فعالیت‌های اختیاری خود اوست: «لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَت: نیکی‌های هر کس به سوی خود و بدی‌هایش نیز به زبان اوست». (۱) ***** ۱- ۲۸۶ / بقره. (صفحه ۱۹) بسیاری از اوقات در مورد «قضا و قدر» سؤال می‌شود و آن عبارت است از سرّ طرح این مسأله و فلسفه تأکید بر ثبوت «قضا و قدر» و لزوم اعتقاد به این دو با توجه به شبهات پیرامون آن، چیست؟ و از دیدگاه دیگر، نهی زیادی در رابطه با تفکر در آن از جانب معصومین علیهم‌السلام وارد شده است و این مسأله را با دریای عمیق، گرداب سخت و راه پر پیچ و خمی که نجات از آن مقدور نیست، تشبیه کرده‌اند و فرموده‌اند، این مسأله، سرّ خدایی است که برای کشف آن، سزاوار نیست متحمل تکلیفی شوند. پاسخ این است که: شناخت «توحید افعالی» از شریف‌ترین، نافع‌ترین و عزیزترین معارفی است که فهم صحیح و اعتقاد به آن، تأثیر بسیار زیادی در تکمیل ایمان و ارزش عمل انسانی دارد که در تصفیه روح و رسیدن به سعادت، بسیار مؤثر است؛

زیرا (صفحه ۲۰) شناخت همه حوادث حتی افعال اختیاری انسان با اذن، مشیت، اراده و قضا و قدر او جهت پیمودن راه هدایت به سوی «توحید افعالی» تأثیر بسزایی دارند و بالاتر از آن «توحید صفاتی» و «توحید ذاتی» است که رسیدن به قلّه رفیع آن برای هر کس میسر نیست اما نهی وارده از جانب معصومین علیهم‌السلام در رابطه با «قضا و قدر» در واقع مربوط به افرادی است که توان علمی و فکری چندانی ندارند و با غوطه‌ور شدن در این دریای پر گرداب، غرق می‌شوند و نهایت سیر آنان به خمودی، بی موالاتی و حتی کفر کشیده می‌شود که در این صورت، موجب مسرّت شیاطین انس و جن می‌شود که خداوند ما را از آن حفظ نماید. آنچه که می‌توان بحث کرد این است که به طور کلی درباره حوادثی که در جهان واقع می‌شود سه گونه می‌توان نظر داد: یکی اینکه بگوئیم حوادث با گذشته خود هیچگونه ارتباطی ندارد هر حادثه در هر زمان که واقع می‌شود مربوط و مدیون اموری که بر او تقدم دارند نیست نه اصل وجود او به امور قبلی مربوط و متکی است و نه خصوصیات و شکل و مختصات زمانی و مکانی و اندازه و حدود او مربوط به گذشته است و در گذشته تعیین شده است. (صفحه ۲۱) البته با این فرض سرنوشت معنی ندارد. سرنوشت هیچ موجودی قبلاً- یعنی در مرتبه وجود یک موجود دیگر تعیین نمی‌شود زیرا رابطه موجودی میان آنها نیست. مطابق این نظر باید اصل علیّت را یکسره انکار کنیم و حوادث را با گزاف و اتفاق و صورت غیر علمی توجیه کنیم. اصل علیت عمومی و پیوند ضروری و قطعی حوادث با یکدیگر و اینکه هر حادثه‌ای تحتم و قطعیت خود را و همچنین خصوصیات وجودی خود را از امری یا اموری مقدم بر خود گرفته است، امری است مسلّم و غیرقابل انکار. نظر دیگر اینکه برای هر حادثه علت قائل بشویم ولی نظام اسباب و مسببات را و اینکه هر علتی معلولی خاص ایجاب می‌کند و هر معلولی از علت معین امکان صدور دارد منکر شویم، و چنین پنداریم که در همه عالم و جهان هستی یک علت و یک فاعلی (صفحه ۲۲) بیشتر وجود ندارد و آن ذات حق است، همه حوادث و موجودات مستقیما از او صادر می‌شود. اراده خدا بهر حادثه‌ای مستقیما و جداگانه تعلق می‌گیرد، چنین فرض کنیم که قضاء الهی یعنی علم و اراده حق به وجود هر موجودی مستقل است از هر علم دیگر و قضاء دیگر در این صورت باید قبول کنیم که عاملی غیر از خدا وجود ندارد و هیچ چیزی هم در وجود آن حادثه دخالت ندارد افعال و اعمال بشر یکی از آن حوادث است این افعال و اعمال را مستقیما قضا و قدر یعنی علم و اراده الهی به وجود می‌آورد و اما خود بشر و قوه و نیروی او دخالتی در کار ندارد این‌ها صرفا یک پرده ظاهری و یک نمایش پنداری هستند. این همان مفهوم جبر و سرنوشت جبری است و این همان اعتقادی است که اگر در فرد یا قومی پیدا شود زندگی آنها را تباه می‌کند. نظر سوم اینکه اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع (صفحه ۲۳) و حوادث جهان حکمفرماست، هر حادثه‌ای ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمه خود کسب کرده است و یک پیوند ناگسستنی میان گذشته و حال و استقبال میان هر موجودی و علل متقدمه او هست. بنابراین نظر، سرنوشت هر موجودی به دست موجود دیگر است که علت او است و آن علت است که وجود این موجود را ایجاب کرده و به او ضرورت داده است و هم آن علت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علت نیز به نوبه خود معلول علت دیگری است و همینطور ... (قالَ اللّهُ تَعالی، مَنْ لَمْ یَرْضِ بِقَضائی وَ خدای والا فرماید: هرکه به قضای من رضا (صفحه ۲۴) لَمْ یَصْبِرْ عَلی بَنائی فَلْیَلْتَمِسْ رَبّا سِوای) (۱) ندهد و بر بلای من صبر نکند خدائی جز من جوید

نگاهی به کلمات قضا و قدر در قرآن کریم و احادیث

ریشه شناس معروف عرب «احمد بن فارس بن زکریا» در کتاب «المقاییس» می‌نویسد: برای همه معانی به ظاهر گوناگون لفظ

«قضـاء» یـک ریشـه بیش وجـود نـدارد «هر کـاری که بـا نهـایت اسـتحکام و پایـداری و اسـتواری انجـام گیرد به آن "قضـاء" می گویند». مثلاً از آنجا که آسـمان با استواری خاصی آفریده شده است خداوند خلقت آن را با لفظ «قَضِیَ» بیان نموده است: «فَقَضـهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ: یعنی آسمانها را با استواری کامل ***** ۱- نهج الفصاحهٔ، خطبه ۲۰۶۷. (صفحه ۲۵) آفریده و خلقت آنها را به پایان رسانید». (۱) و اما قَدْر: به طوری که از موارد اسـتعمال آن در قرآن کریم استفاده می‌شود به معنی حد و اندازه است: «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدْراً: خداوند برای هر چیزی اندازه و حدی تعیین نموده است». (۲) در اصول کافی از حضرت رضـا علیه‌السـلام نقـل شـده است که فرمودنـد «قـدر» عبارت است از مهندسـی و انـدازه‌گیری موجودات و تعیین مقـدار بقاء و هنگام فناء. در مورد قضاء فرمودنـد: «هُوَ الْاِبْرامُ وَ اِقامَـهُٔ الْعَیْنِ» یعنی محکم شـدن و قطعی شدن و به پا داشـتن آن. (۳) ***** ۱- ۱۲ / فصلت. ۲- ۳ / طلاق. ۳- سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سبحانی، چاپ علمیه،۱۳۵۹، ص ۵۷، ۶۱، ۶۳، ۶۴. (صفحه ۲۶)

انسان و سرنوشت در بیان معصوم

هنگامی که از امام هشـتم سؤال می‌شود که تقـدیر خداونـد درباره افعال خوب و بـد بنـدگان خود چیست؟ امام می‌فرماید: هر نوع عملی که بندگان خدا از خوب و بد انجام دهند به تقدیر خداست. سپس امام یک چنین تقدیر گسترده را آن هم در تمام اعمال اعم از خوب و بـد با نتایجی که در دنیا و آخرت دامنگیر انسان می گردد تفسیر می کنـد و می‌فرماید: «اَلْحُکمُ عَلَیْهِمْ بِما تَسْتَحِقُّونَهُ عَلی اَفْعالِهِم مِنَ الثَّوابِ وَ الْعِقابِ فِی الدُّنیا وَ الْاخِرَهْ» (۱) این احادیث آشکارا می‌رساند که قضا و قدر عاملی جدا از زنـدگی و اراده و خواست انسـان نیست بلکه همـان سـنت‌های الهی است که بر صـفحه هستی حکومت می کنـد و ***** ۱- عیون اخبـار الرضا، ص ۷۸ و بهـار ج ۵، ص ۱۲. (صفحه ۲۷) انسـان در انتخـاب هریـک از آنها مختار است و پس از انتخاب هریـک از آنهـا هر نوع نتیجه‌ای که به انسـان بـازگشت می کنـد به حکم خداونـد و تقـدیر اوست. ... از آنجا که هر قانونی از قوانین آفرینش اثر و خاصیت ویژه خود را به طور قطع دارد، این همـان قضـاء الهی است و از اینکه خصوصـیات و آثار در دل این اعمال نهفته و آنها را از اعمال دیگر جـدا ساخته است همان تقـدیر الهی می‌باشـد و مجموع هردو در اصـطلاح، سرنوشـت است. (۱)

جبر یا تفویض

اشاره

یکی از مسائلی که توجه بشر را همیشه به خود جلب کرده است این است که آیا جریان کارهای جهان طبق یک برنامه و طرح قبلی غیرقابل تحلف صورت می گیرد و قـدرتی نامرئی ولی بی‌نهایت مقتـدر به نام سـرنوشت و قضا و قدر بر جمیع و تابع عالم حکمرانی می کند و آنچه در زمان حاضر در حال صورت گرفتن است و یا در آینده صورت خواهد گرفت در گذشته، معین و قطعی شـده است و انسان مقهور و مجبور به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود (جبر)؟ ***** ۱- سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سـبحانی، چاپ علمیه، ۱۳۵۹، ص ۷۴، ۷۵. (صفحه ۲۸) و یا اصـلاً و ابـدا چنین چیزی وجود نـدارد و گذشـته هیچ نوع تسـلطی بر حال و آینـده نـدارد و انسان که یکی از موجودات این جهان است، حرّ و آزاده و مسـلط بر مقدرات خویش است؟ (تفـویض) یـا فرض سـومی در کـار است و آن اینکه سـرنوشت در نهـایت اقتـدار بر سراسـر وقـایع جهـان حکمرانی می کنـد و

نفوذش بر سراسر هستی بدون استثناء گسترده است؛ در عین حال این نفوذ غیرقابل رقابت و مقاومت ناپذیر. کوچکترین لطمه‌ای به حریّت و آزادی شر نمی‌زند. اگر اینچنین است، چگونه می‌توان آن را توجیه کرد و توضیح داد؟ (۱) ***** ۱- مرتضی مطهری، مجموعه آثار، جلد ۱، (انسان و سرنوشت)، انتشارات صدرا، ص ۳۶۶. (صفحه ۲۹) در بحث و جدل‌های پیرامون سرنوشت انسان مذاهب و مکاتبی ... رو در روی هم موضعگیری سازش‌ناپذیر داشته‌اند از آن جمله: معتزله، اشاعره، ... و شیعه که از حیث اهمیت، به بیان نظریات آنها که سه مشی مختلف کلیدی می‌باشد می‌پردازیم: (۱)

مبانی نظریه اشاعره (جبریون)

الف) اعتقاد به صدور همه افعال انسان (اعم از گناه و صواب) از جانب خداوند و اینکه آدمی فعل خویش را نمی‌آفریند ***** ۱- قضا و قدر، عزیزاللّه سالاری، نشر جهاد، ص ۲۵. (صفحه ۳۰) بلکه آن را کسب می‌کند. ب) مجبور بودن انسان و عدم دخالت او در تعیین سرنوشت که طبعا زاییده اعتقاد اول است و هردو به اصل جبر برمی‌گردد.

مبانی نظریه معتزله (مفوّضه)

الف) معتزله معتقدند که خالق پس‌از خلق عالم آن را به حال خود واگذاشت زیرا خلقت در بودنش نیازمند به خالق نیست. ب) انسان که جزئی از عالم خلقت است در افعال و اعمالش محتاج به خالق نیست و در این امر مطلقا آزاد و متکی به خویشتن می‌باشد. نقد نظریات اشاعره الف) اولین انتقاد بر مکتب اشاعره (جبریون) این است که اگر همه اعمال انسانی (اعم از خوب و بد و حق و باطل) را به خداوند نسبت دهیم و نقش انسان را انکار کنیم. آنگاه ظلم و زشتی برخلاف صفات پروردگار (چون عدل و حکمت) بر او وارد می‌شود (که این عین کفر است) در صورتی که خداوند غنی بالذات است و نیاز به چیزی (صفحه ۳۱) ندارد که ظلم کند و نقصی نداشته که جهت جبران آن فعل قبیحی از او صادر شود. ب) مکتب اشعری اختیار و آزادگی را از انسان سلب کرده و او را از پویایی و شکوفایی خارج و به سکون و ایستایی جبر سوق می‌دهد و آلودگی گناه را با زمزم تقدیر تطهیر می‌سازد که دامنه آن گستره همه شئون اجتماعی و فردی را دربرمی‌گیرد. ح) اولاً: اگر خداوند بندگان را بر اعمالشان مجبور ساخته و آنان اختیاری در انتخاب عمل صالح و ترک عمل صالح و ترک عمل صالح ندارند چنین نتیجه می‌گیریم که ارسال رسل و انزال کتب امر صحیح و معقولی نیست، چون امر و نهی پیامبران در مورد کسانی که توانایی گرایش به حسنات و ترک سیئات را ندارند، نافرجام بوده و امر حکیمانه‌ای نمی‌باشد و سزاوار نیست که خداوند فرستادگانش را مأمور به امری کند که در زندگی انسان هیچ جایگاهی ندارد. ثانیا: چنانچه بندگان در فعل خود مجبور باشند تکلیف امری است عبث و بی‌اساس زیرا کسی که فاقد قوه اختیار و آزادی فعل باشد مکلّف کردن او به انجام بعضی از کارها و دوری از بعضی دیگر بی‌معناست و کیفر و پاداش هم در روز قیامت با عدل خداوند سازگار نیست. (صفحه ۳۲) ثالثا: اعتقاد به جبر مساوی با نفی روشهای تربیتی، (تعالیم اخلاقی) و اقدامات آموزشی و پرورشی در سیر تکاملی انسان و بی بنیاد کردن علوم و فنونی است که مستقیما با رفتار و کردار انسان سروکار دارند. (۱)

نقد اشاعره از نظر قرآن کریم

در مورد بی اساس بودن مذهب جبری اشاعره به آیات فراوانی از قرآن کریم می‌توانیم استناد کنیم و چون در این کتاب اصل

بر سـادگی و اختصـار است فقـط به ذکر ۳ آیـه اکتفـا می‌کنیم. ***** ۱- قضـا و قـدر، عزیز اللّه سالاری، نشـر جهاد، تهران، ۱۳۷۸، ص ۲۷ تا ۴۰. (صفحه ۳۳) «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَـیْئاً وَ لکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَـهُمْ یَظْلِمُونَ: خداوند هرگز به هیچ کس ستم نخواهـد کرد ولی مردم خود بر خویشـتن سـتم می‌کنند». (۱) «وَ اَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسـانِ اِلاّـ مـا سَعی، وَ اَنَّ سَعْیَهُ سَوْفَ یُری: و برای آدمی جز آنچه به سعی و عمل خود انجام داده (ثواب و جزایی) نخواهد بود و (نتیجه) کوشش او به زودی دیده خواهد شد». (۲) «وَ قـالَ الَّذینَ أَشْرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ مـا عَبَدْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَیْءٍ ...: مشـرکان می‌گوینـد اگر خـدا می‌خواست مـا غیر از او نمی‌پرستیدیم». (۳) ملاحظه می‌کنیـد که خداونـد در آیه بالا کسانی را که تبهکاری‌های خود را ***** ۱- ۴۴ / یونس. ۲- ۳۹ و ۴۰ / نجم. ۳- ۳۵ / نحل. (صفحه ۳۴) به مشیت و قضای خداوندی مستند می‌کنند به شدت توبیخ می‌نماید. «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً: البته ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) و یا ناسپاس». (۱)

آثار شوم اعتقاد به جبر مطلق

(۲) بـدون شک مسلک جبر آن طور که اشاعره گفته‌انـد که به کلی بشـر را فاقـد اختیار و آزادی می‌دانند آثار سوء اجتماعی زیادی دارد؛ ماننـد میکروب فلـج، روح و اراده را فلـج می‌کند. این عقیده است که دست تطاول زورگویان را درازتر و دسـت انتقام و دادخواهی زور شـنوها را بسته‌تر می‌کند ... ***** ۱- ۴ / دهر. ۲- انسان و سرنوشت، مرتضی مطهری: مجموعه آثار ۱، انتشارات صـدرا، ص ۳۷۵ تا ۳۷۷. (صفحه ۳۵) این جهت بهـانه‌ای به دست اروپائیـان مسیحی داده که علت العلل انحطاط مسـلمین را اعتقـاد به قضـا و قـدر بداننـد و چنین وانمود کننـد که اسـلام خود یک آئین جبری است و در آن هرگونه اختیار و حریّت از بشر سلب شده است. مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی در اوقاتی که در اروپا بود متوجه این انتقاد شد و در مقالات خود به این انتقاد نادرست جواب داد. وی در یکی از مقالات خود می‌گوید: «عقیده به قضا و قدر یکی از عقاید حقّه است که مورد اشـتباه و موضوع بی‌خبری جاهلان است. غافلان فرنگی گمان‌های خطا بردنـد و گفتنـد اعتقاد به تقـدیر در میان هر ملتی شایع و راسخ گردد، همّت و قوّت و شـجاعت و دیگر فضائل از میان آن ملّت رخت برمی‌بندد. مسـلمین امروز بینوا و تهیدست و در قوای نظـامی و سیاسـی ضـعیف‌تر از ملـل فرنـگ شـده‌انـد ... لشـکر خونخوار اجـانب از هر سو برایشـان تـاخته است ... بیچارگان ... به کنج خانه آسوده خفته‌اند و گنج و ثروت و استقلال را به دشمن و بیگانه واگذاشته‌اند». (۱) (صفحه ۳۶)

چرا بعضی افراد به سرنوشت جبری معتقدند؟

(۲) طرفـداری گروهی از مسأله جبر تنهـا به خـاطر پـاره‌ای از مشـکلات فلسـفی و اسـتدلالی نبـوده بلکه عوامـل مهم روانی و اجتمـاعی دیگری بـدون شـک در پیـدایش و ادامه این عقیـده دخالت داشـته است. ***** ۱- متن فـوق را شـهید مطهری از یـادداشت‌هـای آقـای صـدر واثقی دربـاره سـید جمـال الـدین اسـدآبادی به نقـل از مقاله سـید درباره قضا و قـدر ترجمه سـید ابوالقـاسم فرزانه یزدی، کتابخانه مـدرسه عالی سـپهسالار فیش ۴۵۳۵ نقـل کرده است. ۲- تفسـیر جوان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات دارالکتب اسلامیه، اول، ص ۵۲ و ۵۳. (صفحه ۳۷) بسیاری از افراد عقیده به جبر یا «سرنوشت جبری» یا قضا و قدر به معنی جبری آن را که همه ریشه‌هـای مشترکی دارنـد به خاطر فرار از زیر بار مسـئولیت‌ها پـذیرفته‌انـد یا این عقیـده را پوششـی برای شـکست‌هـا و ناکـامی‌های خود که بر اثر کوتاهی و سـهل‌انگاری حاصل شـده قرار داده‌انـد و یا پوششـی برای هوس‌های سرکش خـویش که: «می» خـوردن مـا را حـق ز ازل می‌دانسـته و مـا برای این «می» می‌خـوریم که علم خـدا جهـل نشود. گـاه

استعمارگران برای درهم کوبیدن مقاومت مردم و خاموش کردن آتش قهر ملت‌ها با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می‌کردند، که سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر از تسلیم و رضا هیچ چاره‌ای نیست. با قبول این مکتب اعمال همه جنایتکاران موجه می‌شود و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می‌یابد و فرقی میان (صفحه ۳۸) مطیع و مجرم باقی نخواهند ماند. (۱)

سخنی از پیامبر اکرم در بیزاری از جبریون

پیامبر اکرم می‌فرماید: «دورانی بر این امت پیش می‌آید که مرتکب معاصی و تبهکاری می‌شوند و برای توجیه این تبهکاری و سقوط می‌گویند قضا و قدر خداوندی چنین اقتضا می‌کرد. اگر چنین اشخاصی را ملاقات کردید به آنها برسانید که من از آنها بیزارم». (۱) ***** ۱- همان منبع. (صفحه ۳۹) نقد نظریات معتزله (مفوّضه) (۲) به طوری که قبلاً اشاره شد معتزله بر این باورند که خالق پس از خلق عالم از اثربخشی و فیاضی برکنار است و خلق بدون هیچگونه وابستگی و تعلق به خالق بر خود واگذاشته شده است. این نظر همانند نظری است که یک عده از متفکرین غربی به آن اعتقاد داشتند کسانی که جهان را نظامی مکانیکی می‌پنداشتند همانند ساعتی تصور می‌نمودند که ابتدا محتاج یک قدرتی است تا آن را کوک کرده و به راه اندازد. و بعد از آن دیگر نیازی به قدرت ندارد. پذیرش این نظریه به معنای نفی صریح توحید افعالی و انکار توحید عبادی ***** ۱- الصراط المستقیم، ص ۳۲. ۲- قضا و قدر، عزیزاللّه سالاری، نشر جهاد، ۱۳۷۸، ص ۵۱ و ۵۲. (صفحه ۴۰) می‌باشد. نفی توحید افعالی بدینگونه که خداوند در فعل و کار جهان و انسان اثر و تأثیری ندارد. پس خداوند (جل جلاله) نسبت به جهان هستی و فعل آن قادر نیست و طبعا از سلطنت عالم برکنار می‌شود. این مکتب توحیدی عبادی یعنی اینکه بندگان در اعمالشان فقط خدا را پرستش نمایند و در هر کاری از او استعانت بجویند را رد می‌کند و حلقه اتصال عبد به معبود با تیغ تفویض می‌گسلد ... و نقش مثبت دعا، نیایش، نماز، صدقه، صله رحم و ... را در پیشبرد امور و اثر منفی پدیده‌هایی چون کفران نعمت، قطع صله رحم، ظلم و ... را هم در فساد امور و رکود انسان انکار نماید. با این وصف استمداد از خداوند و نوای حاجتمندی از غیاثُ الْمُسْتَغیثین و خلاصه طلب هدایت و غفران از آن هادی و غافر از صحیفه انسانیت حذف شده و آیات و روایات منقول در این باب هم نقض می‌گردد و نهایت این امر سقوط در گرداب شرک است. (صفحه ۴۱)

نقد معتزله از نظر قرآن کریم

در مخالفت قرآن کریم با نظریه تفویض در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که در اینجا به عنوان نمونه به آیات زیر استناد می‌کنیم: «وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَ کَفی بِاللَّهِ وَکیلاً: در کارها بر خدا توکل کن (که تنها) خدا برای مدد و نگهبانی کفایت می‌کند». (۱) «فَلَوْلا فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرینَ: اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نمی‌شد البته در شمار زیانکاران بودید». (۲) «إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ: در حقیقت من بر خدا که پروردگار من و شماست توکل کردم. ***** ۱ - ۳ / احزاب. ۲ - ۶۴ / بقره. (صفحه ۴۲) هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست دارد. به راستی پروردگار من بر راه راست است». (۱)

اَمْرٌ بَیْنَ الْاَمْرَیْنِ؟

امر بین الامرین تفکر شیعی است، شیعه نه به صرف قادریت و صاحب اختیار دانستن خداوند خویشتن را مجبور می‌بیند و نه به واسطه مختار دانستن خود در امور خداوند را از سلطنت و قادریت می‌اندازد. بلکه نگرش او جامع هر دو بوده و چنین روش حقی (امر بین الامرین) است. این عقیده برخلاف پیروان جبر انسان را مختار و برخلاف پیروان تفویض خداوند را قادر و فعال ما یشاء و غنی بالـذّات می‌داند، لکن اراده انسان را در طول اراده مطلق ***** ۱- ۵۶ / هود. (صفحه ۴۳) خداوند می‌بیند نه در عرض آن که مستلزم شرک باشد. فعل انسان بی‌واسطه مخلوق انسان است ولی با واسطه مخلوق خالق تعالی می‌باشد. بنابراین اگر، حرکت و قدرتی داریم در طول اراده و قدرت خداوند است. بیانی از امام خمینی در مورد امر بین الامرین (۱) امام خمینی (رضوان اللّه تعالی علیه) در کتاب طلب و اراده مباحث عمیقی را پیرامون موضوع مذکور مطرح نموده‌اند و می‌فرمایند: آن کس که به تفویض قائل است ممکن را از محدوده‌اش بیرون کشیده و به سر حد واجب بالذات رسانده است پس تفویضی مشرک است. و آن کس که قائل به ***** ۱- همان مدرک. (صفحه ۴۴) جبر است حضرت واجب تعالی را از حد والایش تا حدود امکان پائین آورده پس جبری کافر است و از این رو مولای ما حضرت علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام بنا به روایت صدق از کتاب «عیون اخبار الرضا» طایفه قائل به تفویض را مشرک خوانده است و آن کس که حد وسط و میان این دو را قائل است، او در راه وسطی است که مخصوص امّت محمدیه و راه وسط آن است که هم مقام ربوبی حفظ شود و هم حدود امکانی. آن کس که جبری شده است به حق واجب تعالی ستم کرده و آن کس که تفویضی گشته نیز همچنین حق خدا و حق خلق هر دو را پایمال نموده و آن کس که قائل به امر بین الامرین شده حق هر صاحب حق را عطا نموده است. جبری چشم راستش نابیناست و این کوری از چشم راست به چشم (صفحه ۴۵) چپش نیز سرایت کرد و تفویضی چشم چپش کور شد و آن به چشم راستش سرایت نموده و کسی که قائل به امر بین الامرین است هر دو چشمش بیناست. آنکه به جبر معتقد است مجوس (۱) این امت است، چون پستی‌ها و نقص‌ها را به خدا نسبت داده است و آنکه به تفویض قائل است یهودی این امت است، چون دست خدا را بسته پنداشت، دستشان بسته باد و لعن و نفرین بر آنان به خاطر همین سخنانشان، بلکه هر دو دست خدای تعالی باز است ولی آنکه قائل به امر بین الامرین است بر دین حنیف اسلام است. (۲) (۳) ***** ۱- اَلْقَدَرِیَّةُ مَجوسُ هذِهِ الْاُمَّةُ: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. ۲- طلب و اراده، امام خمینی، ترجمه سیداحمد فهری، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۷۵ - ۷۶. ۳- منظور از مجوس زردشتیان می‌باشند که اهورامزدا را خدای خیر و اهریمن را خدای شر می‌دانستند. (صفحه ۴۶)

مثالی از امام خمینی (رضوان اللّه تعالی علیه) درباره امر بین الامرین

هنگامی که شعاع آفتاب بر صفحه آئینه می‌افتد و نور از آئینه بر دیوار منعکس می‌شود، این نوری که بر سینه دیوار است از خود آئینه نیست زیرا آئینه نوری ندارد و در عین حال از خود آفتاب و از چشمه خورشید هم نیست یعنی از شمس مطلق بدون واسطه و بدون قید هم نیست، بلکه نور دیوار از نور آفتابِ آینه است یا آفتابی که در آینه است. در اینجا اگر کسی از خود آفتاب غفلت داشته باشد در آینه نگاه کند، به گمانش می‌رسد که نور از آینه است و اگر کسی آفتاب را ببیند و متوجه آینه نباشد نور دیوار را از آفتاب می‌بیند و اما کسی که دو چشمش بیناست و آفتاب و آینه هر دو را می‌بیند، متوجه خواهد شد که نور از آفتابی است که در آینه افتاده است و به این ترتیب حکم می‌کند بر اینکه نور و هرچه از سنخ نور است ذاتا (صفحه ۴۷) تعلّق به آفتاب دارد و بالعرض متعلق به آینه است. (۱)

مثالی از آیهٔ اللّه العظمی خویی در مورد امر بین الامرین

بهترین تشبیهی که در این باره دیده شده است همان است که استاد بزرگوار حضرت آیهٔ اللّه خویی در دروس خود بیان کرده‌اند، اجمال تشبیه مذکور این است: فرض کنیم یک فرد از انسان مبتلا به فلج است به طوری که توانایی حرکت ندارد و ما می‌توانیم با وصل کردن سیم برق او را به حرکت وادار کنیم. در هنگام این حرکت ***** ۱- طلب و اراده امام خمینی، انتشارات مرکز علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ص ۸۱. (صفحه ۴۸) کلید برق در دست ما می‌باشد. به طوری که هر لحظه بتوانیم آن شخص را از حرکت باز داریم، حال اگر چنین شخصی حرکت کند و کارهایی انجام دهد، این کارها با اختیار او انجام خواهد گرفت، خواه کار بد خواه کار خوب. آنچه که از این کار به ما مستند است نیرو و قدرتی است که ما توسط برق در او ایجاد کرده‌ایم و در هر لحظه می‌توانیم این قدرت را از او سلب نمائیم، اما این کار را نمی‌کنیم و به حال خود وا می‌گذاریم. طرز بهره‌برداری از این نیرو که ما به او داده‌ایم مربوط به اختیار اوست و به ما تعلقی ندارد. همچنین است کارهای صادره از ما، نیرو از خداوند است و در هر لحظه ریزش آن نیرو از فیاض مطلق انجام می‌گیرد و در هر لحظه می‌تواند آن را قطع کند ولی اختیار بهره‌برداری از آن نیرو کاملاً در دست است و معنای (لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّه) همین است. (۱) ***** ۱- جبر و اختیار، محمدتقی جعفری، چاپ دار التبلیغ اسلامی، قم، ۱۳۵۳، ص ۱۹۸ و ۱۹۹. (صفحه ۴۹)

نقد جبر و تفویض از نظر اخبار و احادیث

(۱) از امام صادق علیه‌السلام در مورد جبر و تفویض پرسش شد حضرت فرمود: نه جبر است و نه تفویض بلکه منزلی است میان آن دو که حق آنجاست؛ و آن منزل را نداند جز عالم و یا کسی که عالم آن را به وی آموخته باشد: عن ابی عبداللّه علیه‌السلام: «قالَ سُئِلَ عَنِ الْجبر وَ الْقَدَرِ فَقال: لا جَبَر و لا قَدَر و لَکِنْ مَنزِلَةٌ بَینَهُما، فیهَا الْحَقَّ الَّتی بَیْنَهُما لا یَعْلَمَها اِلاَّ الْعِلمُ اَو مَنْ عَلَّمَها اِیّاهُ الْعالِمُ». امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام فرمودند: «خدا به مخلوقش مهربانتر از آن است که ایشان را مجبور به گناه کند سپس به آن جهت عذابشان نماید». ***** ۱- اصول کافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، ج ۱، ص ۲۲۲، چاپ چهارم، انتشارات علمیه اسلامیه. (صفحه ۵۰) چنانچه جبری مذهب گوید] و خدا عزیزتر از آن است که چیزی را بخواهد و نشود. چنانچه تفویض مذهب گوید] راوی می‌گوید از آن دو حضرت سؤال شد که مگر میان جبر و تفویض منزل سومی است؟ فرمودند: آری منزلی است فراختر از میان آسمان تا زمین: عن اَبی جَعفَر و اَبی عَبدِ اللّه علیهم‌السلام قالا: «اِنَّ اللّهَ اَرحَمُ بِخَلْقِهِ مِنْ اَنْ یَجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَی الذُّنوبِ ثُمَّ یُعَذِّبَهُمْ عَلَیها وَ اللّهُ اَعَزُّ اَن یُریدَ اَمْرا فَلا یَکُونُ ...» قالَ: «فَسُئِلا ... هَلْ مِنَ الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ مَنْزِلَةٌ ثالِثَةٌ؟ قالا نَعَمْ اَوسَعُ مِمّا بَیْنَ السَّماءِ وَ الْاَرضِ». (۱) امیرالمؤمنین بعد از بازگشت از نبرد صفین، در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و مقابل او زانو زد و پس از آن گفت: ای امیرمؤمنان! بفرمائید که آیا ***** ۱- همان مأخذ، ص ۲۲۴. (صفحه ۵۱) عزیمت ما به شام طبق قضا و قدر الهی بود؟ فرمودند: آری ای شیخ: به هیچ تلی بالا نرفته و به هیچ وادی سرازیر نشدید مگر به قضا و قدر الهی [= لا تفویض] پیرمرد عرض کرد ای امیرمؤمنان! رنجی را که در این راه کشیدم به حساب خدا بگذارم؟ حضرت فرمود: خاموش باش ای پیرمرد به خدا قسم که خداوند پاداش بزرگی به خاطر رفتن و اقامت نمودن و بازگشت از آنجا به شما داده است و در هیچیک از حالات خویش ناچار نبودید [= لا جبر]. شیخ گفت چگونه در هیچکدام از حالاتمان مجبور نبودیم، در حالی که رفتن و جنبش و بازگشتمان بنابه قضا و قدر باشد؟ در اینجا تصور خام پیرمرد این بود که اگر حرکت آنها در چهارچوب قضا و قدر بوده، پس یعنی جبر! حضرت فرمود تو گمان می‌بری که آن قضا و قدر حتمی

و ضروری بوده؟ [یعنی بر (صفحه ۵۲) این باوری که آن سرگذشت تخلف‌ناپذیر بوده؟] اگر چنین بود پاداش و کیفر، امر و نهی و بازداشتن خداوند باطل و معنای وعده و وعید (نوید دادن و بیم دادن) ساقط می‌شد. در این گفتگو حقیقت امر بین الامرین به عنوان موضع قرآن کریم نمودار می‌شود. القصّه پیرمرد به خاطر رفع ابهام از سر شادمانی این شعر را گفت: اَنتَ الْإِمامُ الَّذی نَرجُو بِطاعَتِه یومَ النَّجاةِ مِنَ الرَّحْمنِ غُفْرانا/ اَو ضَحْتَ مِنْ اَمرِنا ما کانَ مُلْتَبِسا جَزاکَ و رَبُّکَ بِالْإِحْسانِ اِحْسانا/. تو آن امامی هستی که به خاطر اطاعتش در روز قیامت از خدای رحمان امید آمرزش داریم. از امر [مکتب] ما هرچه پوشیده و مشکل بود روشن ساختی پروردگارت در (صفحه ۵۳) تقابل این نیکی جزای نیکو به تو دهد. (۱)

انسان و سرنوشت از نظر شهید مطهری

اگر مقصود از سرنوشت و قضا و قدر الهی انکار اسباب و مسببات و از آن جمله قوه و نیرو و اراده و اختیار بشر است. چنین قضا و قدر و سرنوشتی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد ... و اگر ***** ۱- اصول کافی، ج ۱، باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین، حدیث شماره ۱. ۲- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار (۱)، انتشارات صدرا، ص ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۶. (صفحه ۵۴) مقصود از سرنوشت و قضا و قدر پیوند حتمیت هر حادثه با علل خورد پیوند شکل گرفتن هر حادثه از ناحیه علل خود است البته این حقیقتی است مسلم ... ... بشر مختار و آزاد آفریده شده است یعنی به او عقل و فکر و اراده داده شده است ... بشر همیشه خود را در سر چهار راههایی می‌بیند و هیچ گونه اجباری ندارد که فقط یکی از آنها را انتخاب کند. سایر راهها به او بسته نیست، انتخاب یکی از آنها به فکر و اراده و مشیت شخصی او مربوط است. یعنی طرز فکر و انتخاب اوست که یک راه خاص را معین می‌کند. حتمی و غیرحتمی بودن قضا و قدر؟ (۱) انقسام قضا و قدر به حتمی و غیرحتمی بودن از وضع خاص موجودات سرچشمه می‌گیرد موجودی که امکانات متعدد دارد، علل مختلف ممکن است در او تأثیر کنند، و هر علتی او را در یک مجرا و یک مسیر بخصوص قرار می‌دهد مقدرات متعددی دارد. به هر اندازه که به علل گوناگون بستگی و ارتباط دارد، مقدرات دارد. از این رو سرنوشت و ***** ۱- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار (۱)، انتشارات صدرا، ص ۴۰۱ ۳۹۴. (صفحه ۵۵) قضا و قدر چنین موجودی غیرحتمی است و اما موجودی که بیش از یک امکان دارد نیست و یک مسیر بیشتر برایش ممکن نیست و جز با یک نوع علت سروکار ندارد سرنوشتش حتمی و غیرقابل تغییر است. به عبارت دیگر حتمیت و عدم حتمیت از جنبه قابلی است نه از جنبه فاعلی؛ به معنی قابلیت واحد و قابلیت‌های متعدده است. اعمال و افعال بشر از آن سلسله حوادث است که سرنوشت حتمی و تخلف‌ناپذیر ندارد، زیرا بستگی دارد به هزاران علل و اسباب و از آن جمله انواع اراده‌ها و انتخابها و اختیارها که از خود بشر ظهور می‌کند. تمام امکاناتی که در مورد جمادات و افعال غریزی حیوان وجود دارد و تمام «اگر» هایی که در وقوع آنها هست در افعال و اعمال بشر هست. در رشد یک درخت یا انجام عمل غریزی یک حیوان هزاران «اگر» که همان شرایط طبیعی هستند می‌توانند وجود داشته باشد. (صفحه ۵۶) همه آن اگرها در افعال و اعمال انسان هست، به علاوه اینکه در انسان عقل و شعور و اراده اخلاقی و قوه انتخاب و ترجیح آفریده شده است. انسان قادر است عملی را که صد در صد با غریزه طبیعی و حیوانی او موافق است و هیچ رادع و مانع خارجی وجود ندارد، به حکم تشخیص و مصلحت اندیشی ترک کند، و قادر است کاری را که صددرصد مخالف طبیعت اوست و هیچ گونه عامل اجبار کننده خارجی هم وجود ندارد. به حکم مصلحت اندیشی و نیروی خرد آن را انجام دهد ... اینجاست که تأثیر انسان در سرنوشت خود به عنوان یک عامل مختار ... معلوم می‌شود ... اینکه می‌گوئیم بشر مختار و آزاد است به این معنی است که عمل او از خواست و رضایت کامل او سرچشمه می‌گیرد و هیچ عاملی او را برخلاف میل و

رغبت و رضا و تشخیص او وادار نمی‌کند؛ نه قضا و قدر و نه عامل دیگر. (صفحه ۵۷) خلاصه اینکه چون تمام علل و اسباب مظاهر قضا و قدر الهی می‌باشند در مورد هر حادثه‌ای هر اندازه علل و اسباب مختلف و جریان‌های مختلف متصور باشد، قضا و قدرهای گوناگون متصور است. آن جریانی که واقع می‌شود و صورت می‌گیرد به قضا و قدر الهی است و آن جریانی هم که متوقف می‌شود به قضا و قدر الهی است.

قضا و قدر در بیان علی علیه‌السلام

علی علیه‌السلام در سایه دیوار گچی نشسته بود؛ از آنجا که حرکت کرد و در زیر سایه دیوار دیگری نشست، به آن حضرت گفته شد: یا امیرالمؤمنین: «تَفِرُّ مِن قَضاءِ اللّه» از قضای الهی فرار می‌کنی؟ فرمود: «اَفِرُّ مِن قَضاءِ اللّه اِلی قَدَرِ اللّه: از قضای الهی به قدر الهی پناه می‌برم» (۱) یعنی از نوعی قضا و قدر به نوع دیگری از قضا و قدر پناه می‌برم؛ ***** ۱- بحار الانوار، چاپ جدید، ج ۵، ص ۸۷. (صفحه ۵۸) یعنی اگر بنشینم و دیوار بر سرم خراب شود قضا و قدر الهی است، زیرا در جریان علل و اسباب اگر انسانی در زیر دیوار شکسته و مشرف به انهدام بنشیند آن دیوار بر سرش خراب می‌شود و صدمه می‌بیند، و این خود قضا و قدر الهی است، و اگر خود را به کفار بکشد، از خطر او مصون می‌ماند، این نیز قضا و قدر الهی است. کما اینکه ممکن است در همان حال در یک جریان دیگر از علل و اسباب، خطر دیگری متوجه او گردد که آن نیز قضا و قدر الهی است. مسأله قضا و قدر در صدر اسلام (۱) ***** ۱- انسان و سرنوشت، شهید مرتضی مطهری، مجموعه آثار (۱)، انتشارات صدرا، ص ۳۹۷. (صفحه ۵۹) آنچه مجموعا از اخبار و روایات شیعه و سنی برمی‌آید این است که شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسلّما قضا و قدر را برای اصحاب خود مطرح کرده است و امیر المؤمنین علی علیه‌السلام نیز مکرّر در این باب داد سخن داده است. آنچه اعجاب برمی‌انگیزد این است که این تعالیم بزرگ آن چنان با استادی و مهارت به مردم صدر اسلام تلقین شده است که با جبر فرسنگ‌ها فاصله داشته و آن‌ها را جبری مسلک و در نتیجه بی اراده بار نیاورده است ... بعدها که متکلمین اسلامی آمده‌اند ... نتوانسته‌اند بین اعتقاد به قضا و قدر و اعتقاد به جبر فرق بگذارند و تا امروز که چهارده قرن از آن زمان می‌گذرد کمتر افرادی در شرق و غرب عالم پیدا شده‌اند که توانسته باشند بین این دو عقیده فرق بگذارند.

نقش عوامل معنوی در سرنوشت انسان

نقش عوامل معنوی در سرنوشت انسان

در صفحات پیشین که نقش انسان را در انتخاب سرنوشت و تغییر قضا و قدر مفصلاً مورد بحث قرار دادیم، بیشتر به جنبه‌های مادی و فیزیکی انسان در قضا و قدر پرداختیم، ولی بجز عوامل مادی نیروی دیگری نیز که قطعا اهمیت آن کمتر از عوامل مادی نیست در تعیین و تغییر سرنوشت انسانها مؤثر است که مربوط به عوامل و پدیده‌های معنوی می‌باشد که ذیلاً به مهمترین این عوامل اشاره می‌کنیم: (صفحه ۶۰)

۱ دعا و نیایش

خداوند از بندگان خود می‌خواهد که نیازهای خود را از او طلب کنند تا او اجابت فرماید: «ادْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُمْ: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». (۱) امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «دعا قضای شدیدی را که به سختی محکم شده باشد برمی‌گرداند».

(۲) «اَلـدّعاءُ یَرُدُّ القَضاءَ وَ قَدْ اُبْرِمَ اِبْراما» بنابراین دعا یکی از مظاهر قضا و قـدر است که در سـرنوشت حادثه‌ای می‌توانـد مؤثر باشد و یا جلوی قضا و قدر را بگیرد. ***** ۱- ۶۰ / غافر. ۲- اصول کافی، ج ۴، کتاب دعا، ص ۲۱۶. (صفحه ۶۱)

۲ صدقه و احسان

قرآن کریم: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها: از اموال آن‌ها صدقه بگیر تا به وسیله آن پاك و پاکیزه‌شان سازی». (۱) پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می‌فرماید: صدقه هفتاد در از شَرها را می‌بندد: «اَلصَّدَقَةُ تَسُدُّ سَبْعینَ بابا مِنَ الشَّرِ». (۲) امام صادق علیه‌السـلام می‌فرمایـد: «... مَنْ یَعیشُ بِالْاِحْسانِ اَکْثَرُ مِمَّن یَعیشُ بِالْاَعْمارِ: کسانی که به سبب نیکوکاری زنـدگی دراز می‌کنند از کسانی که با عمر اصلی زندگی می‌کنند بیشترند». (۳) ***** ۱- ۱۰۳ / توبه. ۲- میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۲۱. ۳- بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۴۰. (صفحه ۶۲) صـدقه‌ای که مرد یهودی را از مرگ نجـات داد از امام صادق علیه‌السـلام روایت شده که: مردی یهودی بر حضـرت پیامبر صـلی الله علیه و آله گذشت و گفت: السّام علیك! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود و علیك! یاران حضـرت را گفتنـد که وی از برای تو طلب مرگ کرد و گفت «اَلْمَوْتُ عَلَیْکَ». پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود من نیز این چنین پاسخ گفتم. آن‌حضرت اضافه کرد که ماری سیاه این یهودی را از پس گردن بگزد و بکشد، راوی گوید آن یهودی به هیزم کنی رفت و هیزم بسـیار گرد آورد و دیری نپائیـد که بازگشت. پیامبر وی را فرمود: هیزم فرو نه، مرد هیزم‌ها را بنهـاد. ناگـاه مـاری پدیـدار شـد که در درون هیزم‌هـا بـود و چـوبی به دنـدان می‌گزیـد. حضـرت فرمود: ای یهودی امروز چه کرده‌ای؟ گفت: کـاری جز کـار هیزم نکرده‌ام، آن را به دوش کشـیده اینجـا آوردم و نیز دو قرص نـان بـود یکی را خوردم و دیگری را به مسـکینی صدقه دادم. پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود و (صفحه ۶۳) بـدین عمل خداوند آن گزند را از وی دفع کرد زیرا: «اِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مَیتَةَ السُّوءِ عَنِ الاِنْسانِ: صدقه مرگ بد را از انسان دور می‌سازد». (۱)

۳ توکل

توکـل یعنی اینکـه انسـان در پیمـودن راه حق تزلزل بـه خـود راه ندهـد و مطمئـن باشـد که اگر در زنـدگی هـدفی صـحیح و خداپسـندانه برگزینـد و فعالیت خود را متوجه آن کنـد و نتیجه کار را به خـدا واگـذارد، خداوند او را تحت حمایت خود قرار می‌دهد. (۲) خداوند در آیه ۳ سوره طلاق می‌فرماید: «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ اِنَّ اللّهَ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا: آن کسـی که در راه حق به خـدا اعتماد کنـد خداوند او را بس است. خدا فرمان و ***** ۱- بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۲۱ ۲ بیروت، مؤسسه الوفـا، چاپ دوم. ۲- بینش اسـلامی، دوره پیش دانشگاهی، شـرکت چاپ و نشـر کتابهای درسی ایران، ۱۳۷۹. (صفحه ۶۴) حکم خود را به نتیجه می‌رسانـد خـدا برای هر چیز قـدر و اندازه‌ای قرار داده است». در این آیه شـریف با جمله «قَدْ جَعَلَ اللّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرا» نظام عالم یعنی نظام «علت و معلول» را به رسـمیت شـناخته است، در عین حال می‌فرماید که خداونـد فرمان خود را به نتیجه می‌رسانـد. یعنی آنجا که پای روابط معنوی و تأییدات غیبی به میان می‌آید، جریان دیگری واقع می‌شود و عوامل ظاهری را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

۴ صله رحم

صلـه رحـم یعنی سـرزدن بـه قـوم و خـویش نسـبی که اقـدام به این امر بـاعث زیـادی عمر می‌شـود. به حـدیثی از امـام صـادق

علیه‌السلام به نقل از جلد ۱۶ بحارالانوار توجه فرمائید: «قال ابو عبداللّه علیه‌السلام: صِلَةُ الرَّحِمِ و حُسنُ الْجِوارِ یَعمُرانِ الدّیارِ و یَزیدانِ فِی الْاَعْمارِ: صله رحم کردن و خوش رفتاری با همسایه شهرها را آباد و عمرها را زیاد می‌کند». اکنون به حدیثی عجیب از کتاب امالی شیخ مفید به نقل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام توجه بفرمائید: «اِنَّ اَعْجَلَ الطّاعَةِ ثَوابا لَصِلَةُ الرَّحِمِ اِنَّ الْقَومَ لَیَکُونُونَ فُجّارا فَیَتَواصَلُونَ: بدرستی (صفحه ۶۵) که فوری‌ترین اطاعت از جهت ثواب صله رحم است قومی که صله رحم می‌کنند مالشان زیاد می‌شود باوجود آنکه فاجر و بدکاره هستند». (۱)

۵ خشنود کردن پدر و مادر

در حدیثی به نقل از جلد ۱۶ بحارالانوار امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ اِنْ اَحْبَبْتَ اَنْ یَزیدَ اللّهُ فی عُمْرِکَ فَسُرَّ و الِدَیْکَ: اگر دوست داری که خدا عمرت را زیاد کند پدر و مادرت را خشنود کن».

۶ گناه نکردن

گناهان علاوه بر کیفری که در روز واپسین به دنبال خواهند داشت آثار وضعی خود را در همین جهان باقی می‌گذارند و در حقیقت مقدّرات دنیوی ما را نیز تغییر می‌دهند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ یَمُوتُ بِالذُّنُوبِ اکثرُ مِمَّن یَعیشُ بِالْاَعْمارِ: کسانی ۱ و ۲ – به نقل از کتاب صحت و سعادت، علی موسوی تبریزی، ۱۳۲۹، تبریز، ص ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹. (صفحه ۶۶) که به وسیله گناهان می‌میرند بیشتر از کسانی هستند که عمرهای زیاد می‌کنند». (۱) علی علیه‌السلام می‌فرماید: «اِحْذَرُ الذُّنُوبِ فَاِنَّ العَبدَ لَیَذْنِبَ فَیَحْبِسُ عَنهُ الرِّزق: از گناهان بپرهیزید زیرا بنده چون گناه می‌کند رزق از او بازداشته می‌شود». (۲) ملاحظه می‌شود که گناهان که اجل و روزی را تغییر می‌دهند علل تغییر و تبدیل قضا و قدر می‌باشند بدیهی است که این تغییرات نیز خود قضا و قدر الهی می‌باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابوذر می‌فرمایند یا اباذر: «الرَّجُلُ لَیُحْرَمُ رِزقَهُ بِالذَّنبِ یُصیبُهُ: ای ابوذر انسان به سبب گناهی که می‌کند چه بسا از روزی خویش که بر وی مقرر شد، محروم می‌گردد». (۳) ***** ۱– میزانُ الحکمه، ج۳،ص ۲۶۷. ۲– همان مأخذ، ص ۲۶۶. ۳– به نقل از کتاب پندهای گرانمایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر غفاری، ترجمه ابوطالب تجلیل تبریزی، دفتر نشر برگزیده، ۱۳۷۲، قم. (صفحه ۶۷) پس نتیجه می‌گیریم: طاعت و گناه، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال این‌ها از عوامل معنوی هستند که در سرنوشت بشر از نظر عمر و سلامت، روزی و ... مؤثر می‌باشند و یک سلسله حسابهای مخصوص برای خود دارند.

۷ مجاهدات در راه حق

«اِنْ تَنْصُروُا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ اَقْدامَکُمْ: اگر دین خدا را یاری کنید خدا شما را یاری می‌کند و گامهایتان را ثابت می‌کند». (۱)

۸ نیکی کردن به جانداران

آزار رساندن به جانداران اعم از حیوان و انسان به ویژه کسانی که بر گردن انسان حقّی دارند (صاحبان حقوق) از قبیل پدر و مادر و معلم در همین زندگی دنیایی نیز اثرات بدی به دنبال دارد. به طور کلی طاعت و گناه، توبه و پرده‌دری، عدل و ظلم،

نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال این‌ها از عواملی هستند که در سرنوشت بشر از نظر عمر، سلامت، روزی و ... مؤثّر می‌باشند و یک سلسله حساب‌های مخصوص برای خود دارند. ***** ۱- ۷ / محمّد. (صفحه ۶۸)

کلمه قَدَری

اینکه ما در اینجا طرفداران آزادی و اختیار بشر را قَدَری نامیدیم به حسب معروف‌ترین اصطلاح علماء کلام است، غالبا در اخبار و روایات نیز این کلمه در همین مورد بکار برده شده است والاـ کلمه قَدَری در زبان متکلمین و در بعضی اخبار و روایات و جبریون اطلاق می‌شود؛ بطور کلی هم طرفداران جبر که قائل به تقدیر کلی بوده‌اند و هم طرفداران اختیار و آزادی که تقدیر را از اعمال بشر نفی می‌کرده‌اند از اطلاق «قَدَری» می‌خوانده است. (صفحه ۶۹)

جنبه علمی و عمومی قضا و قدر

هرچند این مسأله متافیزیکی است و به فلسفه کلی و ماوراء الطبیعه مربوط است ولی از دو نظر شایستگی دارد که در ردیف عملی و اجتماعی نیز قرار گیرد. یکی از نظر که طرز تفکری که شخص در این مسأله پیدا می‌کند در زندگی عملی و اجتماعی و کیفیت برخورد و مقابله او با حوادث مؤثر است. بدیهی است که روحیه کسی که معتقد است وجودی است دست بسته و تأثیری در سرنوشت ندارد، با کسی که خود را حاکم بر سرنوشت خود می‌داند و معتقد است حدّ و آزاد آفریده شده است متفاوت است. در صورتی که بسیاری از مسائل فلسفی این گونه نمی‌باشند، در روحیه و عمل و روش زندگی انسان اثر ندارند از قبیل، حدوث و قدوم زمانی عالم، تناهی و بی‌تناهی ابعاد عالم، نظام علل و اسباب و امتناع صدور کثیر از واحد، عینیت ذات و صفات واجب الوجود و امثال این‌ها. اینگونه مسائل تأثیری در روش عملی و روحیه اجتماعی شخص ندارند. (صفحه ۷۰) دیگر از این جهت که مسأله سرنوشت و قضا و قدر در عین اینکه از نظر پیدا کردن راه حل در ردیف مسائل خصوصی است، از نظر عمومیت افرادی که در جستجوی راه حلی برای آن هستند در ردیف مسائل عمومی است. یعنی این مسأله از مسائلی است که برای ذهن همه کسانی که فی‌الجمله توانایی اندیشیدن در مسائل کلی دارند طرح می‌شود و مورد علاقه قرار می‌گیرد. زیرا هر کسی طبعا علاقمند است بداند آیا یک سرنوشت محتوم و مقطوعی که تخلف از آن امکان‌پذیر نیست مسیر زندگانی او را تعیین می‌کند و او از خود در این راهی که می‌رود اختیاری ندارد؟! مانند پر کاهی است در کف تند بادی؟! یا چنین سرنوشتی در کار نیست و او خود می‌تواند مسیر زندگی خود را تعیین کند. برخلاف سایر مسائل فلسفه کلی که همچنانکه از نظر یافتن راه حل جنبه (صفحه ۷۱) خصوصی دارند، از جنبه توجه اذهان به جستجو برای یافتن راه حل نیز دارای جنبه خصوصی می‌باشند. از این دو نظر این مسأله را می‌توان در ردیف مسائل عملی و عمومی و اجتماعی نیز طرح کرد. برخی از منتقدین اسلام بزرگترین علت انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر و سرنوشت قبلی ذکر کرده‌اند. اینجا طبعا این سؤال پیش می‌آید که اگر اعتقاد به سرنوشت سبب رکود و انحطاط فرد یا اجتماع می‌شود پس چرا مسلمانان صدر اول این‌طور نبودند؟ آیا آنها به قضا و قدر و سرنوشت قبلی اعتقاد نداشتند و این مسأله جز تعلیمات اولیه اسلام نبود و بعد در عالم اسلام وارد شد. همچنانکه بعضی از مورخین اروپائی گفته‌اند و یا اینکه نوع اعتقاد آنها به قضا و قدر طوری بوده که با اعتقاد به اختیار و آزادی و مسئولیت منافات نداشته است؟ یعنی آنها در عین اینکه به سرنوشت اعتقاد نداشته‌اند معتقد بوده‌اند که سرنوشت به نحوی تحت اختیار و اراده انسان است و انسان قادر است آن را تغییر دهد، اگر چنین طرز تفکری داشته‌اند آن

طرز تفکر براساس چه اصول و مبانی بوده است؟ (صفحه ۷۲)

قرآن و قضا و قدر

«وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً وَ أَلْقَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ: و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است، دستهایشان بسته باد و به خاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند، بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هرگونه بخواهد می‌بخشد و این آیات که بر تو از طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آن‌ها می‌افزاید و در میان آن‌ها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکندیم و هر زمان آتش جنگی افروختند آن را خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می‌کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد». (۱) (صفحه ۷۳) از بسیاری از روایاتی که از طریق اهلبیت علیهم‌السلام به ما رسیده استفاده می‌شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود درباره مسأله قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معیّن کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملاً نمی‌تواند تغییر در آن ایجاد کند. البته ذیل آیه «بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ» (۲) به طوری که خواهدآمد همان معنی اول را تأیید می‌کند ولی معنی دوم نیز می‌تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد، زیرا هنگامی که زندگی یهود به هم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی‌توان تغییر داد زیرا از آغاز همه این سرنوشت‌ها تعیین شده و عملاً دست خدا بسته است. ***** ۱- ۶۴ / مائده. ۲- ۶۴ / مائده. (صفحه ۷۴) خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمّت از این عقیده ناروا می‌گوید: دست آنها در زنجیر باد و به خاطر این سخن ناروا از رحمت خدا به دور گردند. (۱) «قالَ فَبِمآ اَغْوَیْتَنی لَاَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیمَ: گفت: اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو برای آن‌ها کمین می‌کنم». (۲) از آیه فوق برمی‌آید که شیطان برای تبرئه خویش، نسبت جبر به خداوند داد و گفت: چون تو مرا گمراه ساختی من نیز در گمراهی نسل آدم کوشش خواهم کرد. گواه بر این سخن حدیثی است که از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام نقل شده که: «به هنگام ***** ۱- تفسیر جوان، انتشارات دارالکتب اسلامیه، ذیل آیه ۶۴ سوره مائده. ۲- ۱۶ / اعراف. (صفحه ۷۵) مراجعت از صفین، پیرمردی از "قضا و قدر" سؤال کرد و حضرت در پاسخ فرمود: آنچه انجام دادیم، همه قضا و قدر الهی بوده» ، پیرمرد چنین پنداشت که منظور همان مسأله جبر است، حضرت با شدت تمام او را از این پندار باطل بازداشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود: «تِلْکَ مَقالَةُ اِخْوانِ عَبَدَةِ الْاَوْثانِ و خُصَماءِ الرَّحْمانِ وَ حِزْبِ الشَّیطانِ: این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است» سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریعی یعنی فرمان‌ها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود و از اینجا روشن می‌شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود! «ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرا نِعْمَةً اَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ وَاَنَّ اللّهَ سَمیعٌ عَلیمٌ: این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است». (۱) (صفحه ۷۶) تاریخ، اقوام و ملت‌های گوناگونی را به ما نشان می‌دهد، گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پایین‌ترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالی‌ترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند. بسیارند کسانی که از برابر صحنه‌های مختلف تاریخ به آسانی می‌گذرند، بدون اینکه کمترین اندیشه‌ای در آن کنند و نیز بسیارند کسانی که به

جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنایی حیات و مرگ ملت‌ها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیّت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می‌اندازند. ***** ۱- ۵۳ / انفال. (صفحه ۷۷) بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست‌های مخرب آنها نسبت می‌دهند و عده‌ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می‌پندارند. سرانجام عده‌ای دست به دامن قضا و قدر به مفهوم تحریف یافته‌اش و یا شانس و طالع و اقبال می‌زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می‌کنند. همه این‌ها برابر این است که از درک علل واقعی وحشت دارند. قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی «دردها» و «درمان‌ها» و عوامل پیروزی و شکست گذارده و می‌گویند: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمان‌ها و زمین‌ها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هرچه هست در اینجا است. (۱) (صفحه ۷۸)

جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع

موضوع مهم دیگری که از آیه فوق به روشنی استفاده می‌شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تأثیر «جبر تاریخ» و «جبر زمان» و «محیط» نیست، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او و به اراده خودش پیدا می‌شود. بنابراین آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می‌گویند همه حوادث به ***** ۱- تفسیر جوان. (صفحه ۷۹) خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می‌شوند و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرایز تغییرناپذیر و اصل وراثت می‌داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرایط تولید می‌داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی‌ارزش و نادرست است، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد. انسان، با توجّه به اصلی که در آیه فوق خواندیم، زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد، درد او از خود اوست و دوای او به دست خودش تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد. (۱) در برخی از آیات قرآن صریحا حکومت و دخالت سرنوشت و اینکه هیچ حادثه‌ای ***** ۱- تفسیر جوان. (صفحه ۸۰) در جهان رخ نمی‌دهد مگر به مشیت الهی، و آن حادثه قبلاً در کتابی مضبوط بوده تأیید شده است از قبیل: «ما أَصابَ مِنْ مُصِیبَهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فی أَنْفُسِکُمْ إِلاَّ فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ: هیچ مصیبتی در زمین یا در نفوس شما به شما نمی‌رسد مگر آنکه قبل از آنکه آن را ظاهر کنیم در کتابی ثبت شده و این بر خدا آسان است». (۱) «وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُوم: هیچ چیزی نیست مگر اینکه خزانه‌های آن در نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم». (۲) «قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْراً: همانا خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است». (۳) ***** ۱- ۲۲ / حدید. ۲- ۲۱ / حجر. ۳- ۳ / طلاق. (صفحه ۸۱) «إِنَّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ: ما همه چیز را باندازه آفریدیم». (۱) «فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدی مَنْ یَشاءُ: خدا هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند». (۲) اما آیاتی که دلالت می‌کند بر اینکه انسان در عمل خود مختار و در سرنوشت خود مؤثر است و می‌تواند آن را تغییر دهد. «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ: خدا وضع هیچ مردمی را عوض نمی‌کند مگر آنکه خود آن‌ها وضع نفسانی خود را تغییر دهند». (۳) ***** ۱- ۴۹ / قمر. ۲- ۴ / ابراهیم. (صفحه ۸۲) «وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبیدِ: و پروردگارت نسبت به بندگان ستمگر نمی‌باشد». (۱) «وَ ما کانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ: خدا چنان نیست که به آنها ستم

کند ولی آنان چنان بودند که به خویشتن ستم می کردند». (۲) «ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ: در صحرا و دریا به واسطه کردار بد مردم فساد و تباهی پدید شده است». (۳) «إِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً: و انسان را راه نمودیم او خود یا سپاسگزار است یا ناسپاس». (۴) «فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ وَ مَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ: هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد». (۵) ***** ۱- ۱۱ / رعد. ۲- ۴۶ / فصلت. ۳- ۴۰ / عنکبوت. ۴- ۴۱ / روم. ۵- ۳ / دهر. (صفحه ۸۳) این دو دسته آیات از نظر غالب علماء تفسیر و علماء کلام معارض یکدیگر شناخته شده‌اند. به عقیده آنها باید مفاد ظاهر یک دسته را پذیرفت و دسته دیگر را تأویل کرد. از نیمه دوم قرن اول که دو طرز تفکر در این باب پیدا شد، گروهی که طرفدار آزادی و اختیار بشر شدند، دسته اول آیات را تأویل و توجیه کردند «قَدَری» و گروه دیگر طرفدار عقیده تقدیر بودند و آیات را تأویل کردند «جَبَری» نامیده شدند.

ابعاد پنجگانه قضا و قدر

۱ قضا و قدر و خودشناسی

بی شک «اراده و اختیار» از شؤون نفس ماست؛ هرگاه آدمی را از انجام کارها مختار بدانیم، خودرا از دیگر موجودات، برتر خواهیم یافت؛ زیرا حرکات و سکنات دیگر موجودات، براساس طبیعت و غرایز است نه از روی اراده و اختیار ولی اگر او را از انجام ***** ۱- ۴۹ / کهف. (صفحه ۸۴) کارها مجبور و از بلا اراده عوامل بیرون دانستیم، در این صورت، آدمی با چوب، سنگ، درخت و حیوانات فرقی نخواهد داشت.

۲ قضا و قدر و خداشناسی

مسأله جبر و اختیار از جهتی به توحید و از لحاظی به عدل و از جهتی دیگر به قدرت خداوند ارتباط دارد، زیرا چنانکه بعدا خواهیم دید اگر «جبر» در اعمال، درست باشد، عدل الهی، مفهوم نخواهد داشت. و اگر «تفویض» درست باشد، توحید افعالی و عموم قدرت از بین خواهد رفت؛ زیرا اعمام مردم در صورت تفویض، مخصوص به خود آن‌ها خواهد بود و خداوند هیچگونه دخالت و تأثیری در آن نخواهد داشت. به علاوه انسان‌ها در دایره افعال ارادی از خداوند بی‌نیاز خواهند بود. (صفحه ۸۵)

۳ قضا و قدر و معاد شناسی

یکی از مهم‌ترین اصول اعتقادی اسلام که ۱۴۰۰ آیه قرآنی، درباره آنها نازل شده، مسأله معاد و جهان ابدی است. و بسیار روشن است که این اصل، مبتنی بر آزادی و اختیار آدمی در انجام اعمال است و معنا نخواهد داشت که خداوند، هم مردم را مجبور به انجام اعمال کند و هم آنها را معذب و یا مثاب فرماید!! جا داشت که مسلمین از دیرباز، زیربنای این اصل اعتقادی را محکم کنند و توضیح دهند که آدمی در انجام کارها مجبور یا مختار و یا به گونه دیگر است.

۴ قضا و قدر و حقوق و اخلاق

این مسأله، پیش از همه، ارتباط مستقیم با کار قانون گزاران و دانشمندان علم حقوق و اخلاق دارد؛ زیرا نخستین چیزی که

توجّه به آن، در کار قانونگذاری و اخلاق، ضرورت دارد، مسأله اراده و اختیار انسان در انجام کارهاست که اگر آدمی، دارای چنین اراده و اختیار نباشد، هیچگونه تکلیفی نخواهد داشت. و نظام حقوقی و اخلاقی از بین خواهد رفت. و روح تلاش و کوشش به سوی یک زندگی بهتر، نابود خواهد شد. (صفحه ۸۶) بنابراین، چون شناخت چگونگی صدور عمل از آدمی زیربنای نظام قانونگذاری و اخلاق به شمار می‌رفته، از این رو، این همه بحث و بررسی درباره مسأله «جبر و اختیار» به عمل آمده و یکی از جنجالی‌ترین مسائل اعتقادی اسلامی، شمرده شده است.

۵ «قضا و قدر و شناخت صحیح آیات و روایات»

از آنجا که آیات و روایات زیادی این زمینه وارد شده و دواعی سیاسی و فرقه خاصی چنانکه بعدا خواهیم دید از ظواهر آنها بهره‌برداری‌های نادرست می‌کردند، از این رو شناخت صحیح آیات و روایات مربوط و در نتیجه درک صحیح جهان بینی (صفحه ۸۷) اسلامی ایجاب می‌کرده که دانشمندان اسلامی به این مسأله با دقت بیشتری نگریسته و در این زمینه کار بیشتری نمایند. در هر صورت است که عقیده خیر و اصل کمال، تغییر شکل می‌دهد و گاهی نیز در نتیجه اشتباه در فهم، موجب پیدایش افکار فاسدی می‌گردد و کارهای ناشایستی را موجب می‌شود که صاحب عقیده صحیح، خود نمی‌داند که چگونه به آن عقیده فاسد گردیده است. البته کسی که گول ظواهر را می‌خورد، چنین می‌پندارد که این اعمال ناروا، ناشی از آن عقیده و قانون صحیح و اصیل بوده است! در نتیجه همین وارونه اندیشی‌ها و سوء درک، اغلب دگرگونی‌ها و تحریفات در بعضی از اصول ادیان به وجود آمده، به طوری که می‌توان گفت، علّت اصلی بیشتر بدعت‌هایی که در هر دینی پیدا شده همین نکته بوده است. و بسیار دیده شده که این (صفحه ۸۸) انحرافات و کجروی‌ها و بدعت‌هایی که به دنبال دارد، سرچشمه فساد و تباهی طبیعت و خصلت افراد و منشأ اعمال ناپسند گردیده تا آنجا که افراد گرفتار و مبتلا به آن را به نابودی و سرنوشت نهایی ناگوار، سوق داده است که بعضی از مردم ناآگاه و غیر مطلع، دینی از ادیان را مورد حمله قرار دهند و یا به استناد کردارهای ناپسند بعضی از مردم ساده لوح وابسته به یک دین یا عقیده‌ای، عقاید صحیح و اصیل را هم موهوم قلمداد کنند. از جمله همین موارد، عقیده «قضا و قدر» است که در آیین اسلام، یکی از مواد اساسی عقیدتی به شمار می‌رود. در این مسأله بسیاری از افراد غیر مطلع اروپائی دچار اشتباه شدند، و درباره آن، گمان‌های غیر صحیح برده و چنین پنداشته‌اند که همین عقیده در میان ملتی از ملل عالم، رسوخ پیدا نکرده مگر آنکه همت و قدرت را از دست آنان گرفته است و ناتوانی و سستی را در میان آنان، پابرجا ساخته است. (صفحه ۸۹) این گروه ناآگاه، صفات ناپسندی را به مسلمانان نسبت داده و بر ضد آنها چیزها گفته و نشر داده‌اند و سپس علّت اصلی آنها را اعتقاد به قضا و قدر قلمداد کرده و گفته‌اند: مسلمانان گروه بیچاره و بی‌سواد هستند که به هر پیشامد، راضی و تسلیم شده و برای پذیرفتن و تحمّل هرگونه حادثه ناگواری آماده‌اند. آنان کنج خانه‌هایشان را انتخاب نموده و آسوده خفته‌اند و سرنوشت حیات خود را به دست دیگران سپرده‌اند!! ... دشمنان اسلام سپس چنین داوری می‌کنند که اگر مسلمانان بر این عقیده (قضا و قدر) خود باقی بمانند، دیگر حسابشان پاک است! و هرگز عزت و احترام گذشته را به دست نخواهند آورد ... این گروه از اروپائیان چنین گمان کرده‌اند که بین اعتقاد به قضا و قدر و اعتقاد به مذهب جبری‌ها که معتقدند انسان در همه اعمال و افعال خود مجبور است و از خود صاحب اختیاری نیست، هیچگونه فرقی وجود ندارد. ولی باید گفت که (صفحه ۹۰) این پندارهای دروغ و گمان‌های نادرست را دشمنان اسلام ساخته‌اند و در واقع بر مسلمانان تهمت زده‌اند، زیرا در دنیای امروز، هیچ مسلمانی اعّم از شیعی و سنی و ... که معتقد به جبر محض بوده و خود را در امور، هیچ کاره و بی‌اختیار کامل بداند وجود خارجی ندارد، بلکه همه این فرقه‌ها و مذهب اسلامی، عقیده دارند که

یک قسمت از اختیار امور و اعمال آنان به دست خودشان است و همین اختیار و اراده، مناط و ملاک پاداش و کیفر، ثواب و عقاب خواهد بود. بدون شک، اعتقاد به قضا و قدر، همانند اعتقاد به جبر نیست و از لوازم و مقتضیات آن نیز، پدید آمدن مطالبی نیست که بعضی از اروپائیان آن را بیان کرده‌اند. بلکه عقیده به قضا و قدر را دلیل قاطع و برهان روشن، ثابت نموده و تأیید می کند و بلکه فطرت و طبیعت نیز انسان را به آن رهنمود می گردد. اعتقاد به قضا و قدر اگر با عقیده زشت جبر، مورد اشتباه قرار نگیرد، (صفحه ۹۱) موجب پیدایش صفت جرأت و اقدام، شجاعت و رادمردی می گردد و نفوس مردم را بر ثبات و پایداری و تحمل مشکلات و نبرد با سختی‌ها آماده می‌سازد.

تاریخچه قضا و قدر در میان مسلمین

می‌دانیم که در بحث‌ها آن چنان که از تواریخ استفاده می‌شود، از نیمه اول قرن اول هجری آغاز شد در میان بحث‌های کلامی، ظاهرا از همه قدیمی‌تر مسأله قضا و قدر و بحث جبر و اختیار است. طرح این مسأله در میان مسلمین آن هم در صدر اسلام، یک امر طبیعی بود زیرا: اولاً: این مسأله چون با سرنوشت انسان‌ها مربوط است، مورد علاقه هر انسانی است که به بلوغ فکری رسیده است، شاید انسانی یافت نشود که اندک مایه تفکر علمی و فلسفی در او باشد و این مسأله برایش طرح نشده باشد چنانکه جامعه‌ای یافت نمی‌شود که وارد مرحله‌ای از مراحل تفکر شده باشد و این مسأله را برای خود طرح نکرده باشد. (صفحه ۹۲) ثانیا: در قرآن مجید و کلمات رسول اللّه صلی الله علیه و آله سخنان و مطالب زیادی در این رابطه مطرح شده است که محرّک اندیشه‌ها در این مسأله اساسی است به طور مکرر، در آیات و روایات، مسأله سرنوشت و قضا و قدر را تأکید کرده، چنانکه در آیات و روایات فراوان به همین صراحت، مسأله اختیار و آزادی انسان مطرح شده است. بعضی از مورخین اروپائی را عقیده بر این است که مسأله سرنوشت و قضا و قدر بعدها در میان متکلمین اسلامی مطرح شد و در اسلام سخنی از این مطالب نیست نه از قضا و قدر و نه از جبر و اختیار، اما بعضی دیگر در سخنان چنین وانمود می کنند که فکر اشاعره مبنی بر جبر و عدم اختیار و آزادی بشر، همان چیزی است که اسلام تعلیم داده است، اما معتزله زیر بار این حرف اسلام مانند بسیاری از حرفهای دیگر اسلام با عقل و منطق نمی‌شد نرفتند و مسأله اختیار و آزادی بشر را معتزله برای اولین بار در میان مسلمین عنوان کرده‌اند! (صفحه ۹۳)

تبیین فلسفی بحث قضا و قدر

به طور کلی درباره حوادثی که در جهان واقع می‌شود، می‌توان سه گونه نظر داد: اول اینکه: حوادث با گذشته خویش هیچگونه ارتباطی ندارند، هر حادثه در هر زمان که واقع می‌شود مربوط و مدیون اموری که بر او تقدّم دارند، نیست. نه اصل وجود او به امور قبلی مربوط و متکی است و نه خصوصیات و شکل و مختصات زمانی و مکانی و اندازه و حدود او مربوط به گذشته است و در گذشته تعیین شده است. البته با این فرض سرنوشت معنا ندارد. سرنوشت هیچ موجودی قبلاً؛ یعنی در مرتبه وجود یک موجود دیگر، تعیین نمی‌شود؛ زیرا رابطه وجودی میان آنها نیست. مطابق این نظر، باید اصل علیّت را یکسره انکار کنیم و حوادث را گزاف و اتفاق، توجیه کنیم. (صفحه ۹۴) دوم اینکه: برای هر حادثه، علّتی قائل شویم، امّا نظام اسباب و مسبّبات و اینکه هر علّتی، معلول خاص ایجاب می کند و هر معلولی از علّت معین، امکان صدور دارد را منکر شویم و چنین پنداریم که در همه عالم و جهان هستی، یک علت و یک فاعل بیشتر وجود ندارد و آن ذات حق است در این صورت، باید

فاعلیت را منحصر در حق سبحانه است؛ یعنی چنین پنداریم که همه حوادث و موجودات، مستقیما و بلاواسطه از او صادر می‌شوند و اراده خدا به هر حادثه‌ای مستقیما و جداگانه، تعلّق می گیرد و چنین فرض کنیم که قضاء الهی؛ یعنی علم و اراده حق به وجود هر موجودی، مستقلّ است از هر علم دیگر و قضا دیگر، در این صورت باید قبول کنیم که عاملی غیر از خدا وجود ندارد، علم حقّ در ازل تعلّق گرفته که فلان حادثه در فلان وقت، وجود پیدا کند و قهرا آن حادثه در آن وقت وجود پیدا می کند افعال و اعمال بشر نیز یکی از آن حوادث است. این افعال و اعمال را مستقیما و بلاواسطه قضا و قدر؛ یعنی علم و اراده الهی به (صفحه ۹۵) وجود می‌آورد و اما خود بشر و قوّه و نیروی او دخالتی در کار ندارند. این‌ها صرفا یک پرده ظاهری و یک نمایش پنداری است. این نظریه، همان مفهوم جبر و سرنوشت جبری و اعتقادی است که اگر در فرد و یا قومی پیدا شود، زندگی آنها را تباه می کند. این نظر، گذشته از مفاسد عملی و اجتماعی که دارد، منطقا و عقلاً محکوم و مردود است؛ زیرا از نظر عقلی و فلسفی تردیدی در بطلان این نظریّه نیست. نظام اسباب و مسبّبات و رابطه عِلّی و معلولی بین حوادث، غیر قابل انکار است، نه تنها علوم طبیعی و مشاهدات حسّی و تجربی بر نظام اسباب و مسبّبات دلالت دارند، بلکه در فلسفه الهی، متقن‌ترین براهین بر این مطلب اقامه شده است. به علاوه قرآن کریم نیز اصل علیّت عمومی و نظام اسباب و مسبّبات را تأیید کرده است. سوم اینکه: اصل علیّت و نظام اسباب و مسبّبات بر جهان و جمیع حوادث جهان حکمفرماست، هر حادثی ضرورت و قطعیّت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیّت زمانی و مکانی و سایر خصوصیّات وجودی خود را از علل متقدّمه خود، کسب کرده است و یک پیوند ناگسستنی بین گذشته و حال و استقبال، میان هر موجودی و علل متقدمه او هست. (صفحه ۹۶) بنابراین نظر، سرنوشت هر موجودی به دست موجودی دیگر است که علّت اوست. و آن علّت است که وجود این موجود را ایجاب کرده و به او ضرورت و حتمیّت داده است. و هم آن علّت است که خصوصیات وجودی او را ایجاب کرده است و آن علّت نیز به نوبه خود، معلول علّت دیگری است و همینطور ... اعتقاد به «قضا و قدر» ناشی از اعتقاد به اصل علیّت عمومی در جهان است، بر اساس اعتقاد به این اصل، در عالم، هر پدیده‌ای علت و اندازه‌ای دارد و چیزی بدون علت و بدون اندازه گیری معیّن، به وجود نمی‌آید. (صفحه ۹۷)

قضا و قدر تکوینی و تشریعی

قضا و قدر تکوینی: مراد از «قضا و قدر تکوینی» این است که در عالم هر موجود و پدیده‌ای علت و اندازه‌ای دارد نه چیزی بدون علّت به وجود می‌آید و نه بدون اندازه گیری معیّن، پدید می‌آید. روشن است که حکم و فرمان در جهان تکوین، همان انجام دادن یک موضوع است؛ خواه این کار بدون واسطه انجام گیرد یا با واسطه، بنابراین قضای الهی، تمام کارهایی است که به فرمان خداوند در جهان هستی صورت می گیرد؛ خواه بدون واسطه باشد و یا با استفاده از نظام علت و معلول و قدر الهی نیز اندازه گیری این حوادث، در عالم تکوین است. در آیات قرآن نیز «قضا و قدر» کرارا به این معنا آمده است: (صفحه ۹۸) «فَقَضَهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ: ایجاد آسمان‌های متعدد، یک قضای الهی است». (۱) بنابراین، ایمان به قضا و قدر تکوینی، همان ایمان به قانون علیّت و سلسله نظام علّت و معلول و حدود و کیفیّت و کمیّات آنهاست که در واقع مشتمل بر دو مطلب است: نخست اینکه بدانیم هیچ حادثه‌ای در عالم بدون علّت نیست و حتّی مقدار و کیفیت حادثه، بستگی به مقدار و کیفیت علت آن دارد. و دیگر اینکه: بدانیم سرچشمه همه موجودات و علت همه پدیده‌ها و آفریده‌ها «خداوند» است و همه از وجود او سرچشمه می گیرند، که ایمان به «قضا و قدر» به این معنا هیچگونه اثر تخدیری که دیگران ادّعا کردند را به دنبال نخواهد داشت. قضا و قدر تشریعی: منظور از قضا و قدر تشریعی همان فرمان الهی است ***** ۱ – ۱۲ / فصّلت. (صفحه ۹۹) در تعیین وظایف

فردی و اجتماعی انسان‌ها و مقدار و حدود این وظایف است؛ مثلاً- می گوییم نماز واجب است (این فرمان الهی و قضای تشریعی است) سپس می گوییم مقدار نماز در هر شبانه روز «هفده رکعت» است (این یک قدر الهی و تشریعی است) و می گوییم: زکات و پرداختن حقوق نیازمندان، واجب است (این قضا است) سپس می گوییم مقدار آن ده درصد و گاهی پنج درصد و گاهی دو و نیم درصد است (این قَدَر است). آیا ایمان و اعتقاد به این واقعیت که هر کار انسان، باید طبق دستور و فرمان بوده باشد و حتی مقدار، کیفیت و اندازه گیری آن نیز مطابق برنامه انجام گیرد می‌تواند جنبه تخدیر کننده داشته باشد و یا بالعکس؟ یک جمعیت پیشرو و پیروز، جمعیتی است که در تمام شئون خود «قضا و قدر» را به این معنا رعایت کند؛ یعنی همواره پیرو برنامه، دستور و فرمان بوده باشد که با توجه به احکام عقلیّه و منابع روایی، اعتقاد به قضا و قدر به این معنا، تأثیر بسیار مثبتی در پیشرفت زندگی انسان‌ها دارد. (صفحه ۱۰۰)

قضا و قدر علمی و عینی

از جمله تقسیماتی که در باب «قضا و قدر» مطرح می‌شود، تقسیم به «قضا و قدر عینی و علمی» است. قضا و قدر علمی بر مبنای علم خداوند، به چند و حدّ و اندازه اشیاء و نیز قطعیت وجود آنها از راه مقدمات، اسباب و شرایط خاصه آنهاست، و قضا و قدر عینی به معنای انتساب حد و اندازه و نیز ضرورت و حتمیت وجود عینی اشیاء به خداوند است. استاد مطهری می‌فرماید: «بدیهی است علم الهی از آن جهت (قضا) الهی نامیده می‌شود که مؤثر در وجود و ایجاد اشیاء است. و حکم به وجود اشیاء است و اشیاء به موجب آن ضرورت و حتمیت پیدا می کنند. و همچنین علم الهی از آن جهت (قدر) نامیده می‌شود که حدود و اندازه اشیاء بدان منتسب است». (صفحه ۱۰۱) «قضاء علمی» عبارت است از علمی الهی که منشأ حتمیّت و ضرورت اشیاء است و «قدر علمی» عبارت است از علمی که منشأ حدود و اندازه اشیاء است. «قضا و قدر» احیانا در مورد اعیان موجودات نیز اطلاق می‌شود و قضاء و قدر عینی نامیده می‌شود و در این صورت، قضاء الهی عبارت است از نفس ضرورت و حتمیّت اشیاء از آن جهت که منتسب است و قدر الهی عبارت است از نفس تعیین وجود و اندازه وجود اشیاء از آن جهت که منتسب است به خدای واجب الوجود. می‌دانیم که برای علم خداوند، مراتبی است: الف: یک مرتبه از علم خداوند، علم به اشیاء است در مرتبه ذات که به «علم ذاتی» تعبیر می‌شود که به بیان حکمت متعالیه این علم، علم اجمالی در عین کشف تفصیلی و یا به تعبیر دیگر، علم قبل الایجاد است. ب: مرتبه دیگر علم به اشیاء و پدیده‌های عالم طبیعت از طریق علم به مفارقات نوریه و به تعبیر آیات و روایات، علم خزائن و لوح محفوظ و کتاب مبین است که به «علم فعلی و یا علم خارج از ذات» نامیده می‌شود. (صفحه ۱۰۲) ج: مرتبه دیگر، (علم به اشیاء و موجودات) است در مرتبه خود اشیاء و موجودات، که این نیز به «علم فعلی» موسوم است. مشهور از حکما، منظور از «قضاء علمی» را علم خداوند به موجودات و اشیاء در مرتبه مفارقات نوریّه و عقلیّه دانسته‌اند. اما «ملاصدرا» منظور از قضاء علمی را علم به اشیاء در مرتبه ذات دانسته و نظر مشهور را تخطئه کرده است. اما مرحوم «علامه طباطبائی» هر دو قول را ضعیف می‌داند و می‌فرماید: صدق قضا علمی بر یکی از این دو مرتبه از علم (مرتبه علم ذاتی و مرتبه علم فعلی) نافی صدق آن، بر مرتبه دیگر نیست، یعنی هم می‌توان قضاء علمی را بر علم، در مرتبه ذات، منطبق کرد و هم بر علم، در مرتبه مفارقات نوریّه. (صفحه ۱۰۳)

نقش عوامل معنوی در حوادث از دیدگاه قضا و قدر

جهان‌بینی مادی تنها به عوامل مادی و تأثیرات آنها و روابط علّی و معلولی میان آنها، اکتفا می کند. اما از نظر جهان‌بینی الهی که واقعیت را در چهارچوب ماده و جسم و انفعالات جسمانی محدود و محصور نمی‌داند، دنیای حوادث دارای تار و پودهایی بیشتر و پیچیده‌تر است، عواملی که در پدید آمدن حوادث شرکت دارند بسی افزونتر می‌باشند. از نظر جهان‌بینی الهی، جهان یک واحد زنده و باشعور است، اعمال و افعال بشر، حساب و عکس‌العمل دارد. خوب و بد در مقیاس جهان، بی‌تفاوت نیست. اعمال خوب و بد بشر مواجه می‌شود با عکس‌العمل‌هایی از جهان که احیانا در دوره حیات و زندگی خود فرد به او می‌رسد. این آثار و نتایج، خود قسمتی از مظاهر قضاء و قدر است. بدیهی است که اینگونه (صفحه ۱۰۴) فضایی و ارتباطات میان حوادث و پدیده‌ها با جهان‌بینی الهی که جهان را یک دستگاه واحد زنده صاحب اراده و شعور می‌داند، قابل توجیه است و بخشی از روابط علّی و معلولی را تشکیل می‌دهد و اما با طرز تفکری مادی و «جهان‌بینی ماتریالیستی» قابل توجیه نیست. از نظر جهان‌بینی الهی، جهان هم شنواست و هم بینا، ندا و فریاد جاندارها را می‌شنود و به آنها پاسخ می‌دهد، به همین جهت «دعا» یکی از علل این جهان است که در سرنوشت انسان مؤثر است، جلو جریانهایی را می گیرد و یا جریانهایی به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر: «دعا» یکی از مظاهر قضا و قدر است که در سرنوشت حادثه‌ای می‌تواند مؤثر باشد و یا جلو قضا و قدری را بگیرد. «اَلدُّعاء یَرُدُّ القَضاءَ وَ لَو اِبْراما: دعا، قضا را برمی گرداند، هرچند آن قضا محکم شده باشد». (صفحه ۱۰۵) همچنین صدقات و احسان‌ها یکی دیگر از عوامل و مظاهر قضا و قدر است که از مجاری معنوی، در تغییر و تبدیل سرنوشت‌ها، مؤثر هستند. بطور کلّی، گناه و طاعت، توبه و پرده‌دری، عدل و ظلم، نیکوکاری و بدکاری، دعا و نفرین و امثال اینها از اموری می‌باشند که در سرنوشت بشر، از نظر عمر سلامت و روزی، مؤثر می‌باشند. عدد کسانی که به واسطه گناهان می‌میرند، از کسانی که به واسطه سرآمدن عمر می‌میرند بیشتر است. و عدد کسانی که به سبب نیکوکاری، زندگی دراز می کنند. از کسانی که با عمر اصلی خود، زندگی می کنند، افزون‌تر است. مقصود این است که «گناهان» اجل را تغییر می‌دهند و احسان‌ها و نیکوکاری‌ها عمر را زیاد می کنند؛ یعنی با اینکه «اجل و عمر» به حکم قضا و قدر الهی، تعیین شده‌اند و این امور، عامل تغییر و تبدیل قضا و قدر می‌باشند و البته چنانکه قبلاً گفته شد خود این تغییر هم به قضا و قدر الهی است. (صفحه ۱۰۶) اشکال: اشکالی که در این جا به نظر می‌آید این است که در این بیانات «قضا و قدر» به عنوان ناقص و باطل‌کننده اصل علیّت عمومی و به عنوان عاملی در مقابل سایر عوامل جهان، ولی قوی‌تر و نیرومندتر از آنها ذکر شده است. و این با آنچه در گذشته گفته شد که قضا الهی هیچ چیز را جز از مجرای علل و اسباب خود ایجاب نمی‌کند و در زبان حدیث نیز تأیید شده منافات ندارد. در حدیث است: «اَبَی اللّهُ اَنْ یَجْرِیَ الْاُمُورَ اِلاّ بِاَسْبابِها اَبَی اللّهُ اَنْ تَجْرِیَ الْاَشْیاءُ اِلاّ بِاَسْبابٍ فَجَعَلَ لِکُلِ شَیْءٍ سَبَبا وَ کُلُّ سَبَبٍ شَرْحا وَ جَعَل لِکُلِ شَرْحٍ عِلْمًا وَ جَعَل لِکُلِ عِلْمٍ بابا ناطِقا: خداوند امتناع دارد که امور عالم را جاری کند مگر از طریق وسایط و اسبابی، خداوند برای هر چیز سببی و برای هر سبب حکمتی و برای هر حکمتی، دانشی و برای هر دانش، دروازه گویی قرار داده است». (صفحه ۱۰۷) اشکال دیگر: آنچه در بیانات آمده، با عمومیت قضا و قدر با اینکه هیچ چیزی خارج از حوزه قضا و قدر نیست و قرآن کریم نیز با کمال صراحت آن را تأیید می کند منافات دارد. اگر همه چیز و همه جریانها به قضا و قدر الهی نباشد. پس «اگر قضا و قدر بیاید» یعنی چه؟ پس گذشته از اینکه مضمون احادیث و ابیات فوق با اصل علیت عمومی، مناقض است با عمومیت قضا و قدر نیز مناقض است، می‌رساند که قضا و قدر الهی در مواقع خاص و استثنایی پا به میان می‌گذارند و اگر استثنائا پا به میان گذاشت همه چیز از کار می‌افتد، عقل‌ها از سرها می‌پرد، چشمها کور می‌شود، داروها از اثر می‌افتند، و روغن بادام خشکی می‌نماید ... اکنون چه باید گفت؟ آیا این اخبار و روایات،با متن اسلام قابل انطباق نیست و ساخته (صفحه ۱۰۸) جبری مذهبان است یا توجیه و تفسیر صحیحی دارد؟ باید گفت

این اخبار و روایات، ناظر به یک مطلب صحیحی است و نه با اصل علیت عمومی منافات دارد و نه با عمومیت قضا و قدر. باید توجه داشت که علل و اسباب را تنها در ابعاد مادی نباید محصور کرد، نظام اتم از مجموع علل و اسباب آشکار و نهان تشکیل شده است، همانطوری که علل مادی و محسوس، بعضی بعض دیگر را خنثی می‌کنند و از کار می‌اندازند، در مواقع خاصی تحت تأثیر علل معنوی نیز از کار می‌افتند. کسی که تنها علل مادی و محسوس را می‌بیند، خیال می‌کند سبب، منحصر به همین چیزهاست، نمی‌داند که هزاران علل و اسباب دیگر نیز ممکن است به حکم قضا و قدر الهی در کار باشند و آنگاه که آن علل و اسباب پا به میان گذاشتند، (صفحه ۱۰۹) اسباب و علل مادی را خنثی و بی‌اثر می‌کنند. خلاصه اینکه: آنچه گفته شد که جهان آفرینش براساس نظام سببی و مسببی و علّی و معلولی استوار است و تا حادثه‌ای از ناحیه علل و اسباب پیشین، ضرورت پیدا نکند وجود پیدا نمی‌کند. «اَلشَّیء ما لَمْ یُجَبْ لَمْ یَوْجَدْ» این علل و اسباب منحصر به امور مادّی نیستند؛ چه بسا ممکن است عوامل معنوی در پیدایش آن حادثه مؤثّر باشند، زیرا در جهان بینی الهی برخلاف جهان بینی مادّی، تار و پودهایی که برای آفرینش به کار گرفته شده نه تنها منحصر به امور مادی نیستند، بلکه در آن بیشتر و پیچیده‌تر است. «وَ ما کُنّا مُهْلِکِی الْقُری اِلّا وَ اَهْلُها ظالِمُونَ: ما هیچ منطقه‌ای را نابود نمی‌کنیم مگر آنکه مردم آن منطقه ستمگر و متجاوز باشند». (۱) *****
۱- ۵۹ / قصص. (صفحه ۱۱۰)

تعارض‌ها

گفته شده که از نظر غالب مفسرین و متکلمین آیات قرآنی در زمینه سرنوشت و آزادی و اختیار انسان متعارض می‌باشند و ناچار یک دسته از آیات را باید تأویل و برخلاف ظاهر حمل کرد. اینکه باید گفته شود که تعارض بر دو قسم است: گاهی به این صورت است که یک سخن، سخن دیگر را صراحتا نفی می‌کند و گاهی جمله دوم صریحا مفاد جمله اول را نفی می‌کند. اکنون باید ببینیم تعارض آیات قرآن با یکدیگر در مسأله قضا و قدر و اختیار و آزادی بشر از کدام نمونه است؟ آیا از نمونه اول است که صریحا یکدیگر را نفی می‌کنند و یا از نمونه دوم است که گفته می‌شود لازمه مفاد هریک از این دو دسته نفی و طرد مفاد دسته دیگر است؟ (صفحه ۱۱۱) مسلّما آیات قرآن صراحتا یکدیگر را در این مسأله نفی نمی‌کنند و تعارض آنها از نوع اول نیست زیرا چنانکه می‌بینیم این طور نیست که یک دسته بگوید همه چیز مقدّر شده و دسته دیگر بگوید همه چیز مقدّر نشده است، یک دسته بگویند همه چیز در علم خدا گذشته است و دسته دیگر آن را نفی کنند و یا دسته‌ای بگویند بشر در کار خود مختار و آزاد است و دسته دیگر بگویند بشر مختار و آزاد نیست و ... بلکه علت اینکه این دو دسته متعارض شناخته شده‌اند و این است که به عقیده متکلمین و برخی از مفسرین لازمه اینکه همه چیز به تقدیر الهی باشد این است که انسان آزاد نباشد، آزادی با مقدر بودن سازگار نیست و از آن طرف لازمه اینکه انسان خود عامل مؤثر در خوشبختی و بدبختی خود باشد و سرنوشت خود را در اختیار داشته باشد که خوب کند یا بد این است که تقدیری قبلی در کار نباشد. (صفحه ۱۱۲)

خیر و شر در جهان و ارتباط آن با قضا و قدر

جناب استاد مصباح یزدی در این رابطه می‌نویسد «برای دریافتن معنای خیر و شرّ در محاورات عرفی می‌توان از دقت در ویژگی‌های مشترک میان مصادیق واضح آنها سود جست؛ مثلاً سلامتی و علم و امنیت از مصادیق واضح خیر و بیماری و

جهل و ناامنی از مصادیق واضح شرّ به شمار می‌رود. خیر و شرّ یعنی هرچه موافق خواسته‌های فطری خودش یافت آن را خیر و هرچه را مخالف با خواسته‌های فطریش یافت آن را شرّ می‌نامد. به سخن دیگر برای انتزاع مفهوم خیر و شر در وهله اول، مقایسه‌ای بین رغبت خودش با اشیاء انجام می‌دهد و هرجا رابطه مثبت وجود داشت آن شی را خیر رابطه منفی بود، آن شیء را شر به حساب می‌آورد. در وهله دوم: ویژگی انسان از یک طرف اضافه و مقایسه حذف می‌شود و رابطه (صفحه ۱۱۳) بین هر موجودی صاحب میل و رغبتی با اشیاء دیگر لحاظ می‌گردد و بدین ترتیب «خیر» مساوی با مطلوب برای هر موجودی ذی‌شعور و «شرّ» مساوی با نامطلوب برای هر موجودی ذی شعوری خواهد بود. اشکال: گاهی چیزی برای یک نوع از موجودات مطلوب و برای نوع دیگر نامطلوب است چنین چیزی خیر است یا شر؟ اشکال جواب ساده‌ای دارد که: شیء مفروض برای اولی خیر و برای دومی شر است. این تعداد حیثیت، در مورد دو فرد از یک نوع و حتی در مورد دو قوّه از یک فرد نیز صادق است.

تحلیل فلسفی خیر و شرّ

برای اینکه تحلیل دقیقی درباره خیر و شر از دیدگاه فلسفی داشته باشیم باید به چند نکته توجه کنیم: امری که متّصف به خیر و شرّ می‌شوند از یک نظر (صفحه ۱۱۴) قابل تقسیم به دو دسته هستند: الف: یک دسته اموری که خیریت و شریت آنها قابل تعلیل به چیز دیگری نیست؛ مانند خیر بودن حیات و شرّ بودن فناء. ب: دسته دیگری اموری که خیریّت و شریّت آنها معلول امور دیگری است؛ مانند خیر بودن آنچه در ادامه حیات، مؤثر است و شر بودن آنچه موجب فناء می‌گردد. در واقع، خیریت افعال هم از قبیل دسته دوم است؛ زیرا مطلوبیّت آنها تابع مطلوبیّت غایات و نتایج آنهاست. و اگر غایات آنها هم وسیله‌ای برای تحقّق اهداف بالاتری باشند، نسبت به اهداف نهایی، حکم فعل را نسبت به نتیجه خواهند داشت. همه میل‌ها و رغبت‌ها فطری، شاخه‌ها و فروعی از حبّ ذات هستند و هر موجود ذی‌شعوری چون خودش را دوست می‌دارد، بقای خودش و کمالات خودش را دوست می‌دارد و از این جهت، میل به چیزهایی پیدا می‌کند که در ادامه حیات یا در (صفحه ۱۱۵) تکاملش مؤثر هستند و به دیگر سخن، نیازی که نیازهای بدنی یا روانی او را تأمین می‌کنند. و در حقیقت این میل‌ها و رغبت‌ها وسایلی هستند که دست آفرینش در نهاد هر موجودی ذی‌شعور قرار داده است تا او را به سوی چیزهایی که مورد نیازش هست، سوق دهند. بدین ترتیب، وجه روشنی برای تعلیم خیر و شرّ و کمال نقص و سپس به وجود و عدم به دست می‌آید؛ یعنی با قراردادن مصداق مطلوب و نامطلوب به جای این عنوان‌ها در یک طرف اضافه و حذف ویژگی شعور و میل از طرف دیگر، تعمیم به کمال و نقض حاصل می‌شود. سپس با توجه به اینکه مطلوبیّت کمال وجود، تابع مطلوبیّت اصل وجود است و کمال شیء هم چیزی جز مرتبه‌ای از وجود آن نیست، نتیجه گرفته می‌شود که اصیل‌ترین «خیر» برای هر موجودی، موجود آن، و اصیل‌ترین شرّ برای هر موجودی، عدم آن خواهد بود. (صفحه ۱۱۶) هرگاه به کمال رسیدن موجودی، متوقف به شرط عدمی باشد، می‌توان آن امر عدمی را به یک معنا از اجزاء علّت تامّه برای حصول کمال مفروض شمرد و از این جهت، آن را خیری برای چنین موجودی محسوب داشت. و برعکس، هرگاه نقص موجودی معلول مزاحمت موجود دیگری باشد، می‌توان موجود فراهم را شرّی برای آن تلقی کرد: ولی از نظر دقیق فلسفی، اتصاف امر عدمی به خیر و همچنین اتصاف امر وجودی به شرّ، بالعرض است؛ زیرا امر عدمی از آن جهت که کمال موجود دیگری به نوعی استناد به آن پیدا کرده متّصف به شرّ شده است. در موجوداتی که دارای ابعاد و شئون مختلف یا اجزاء و قوای متعدد هستند، ممکن است تزاحمی بین کمالاتشان یا اسباب حصول آنها پدید بیاید، در این صورت، کمال هر جزء یا هر قوه‌ای، نسبت به خودش، خیر است و از آن جهت که با کمال قوّه

دیگری مزاحم می‌شود برای این قوّه، شر خواهد بود و برآیند کمالات و نقایص اجزاء و قوا خیر و شرّ برای خود آن موجود، به شمار می‌رود. (صفحه ۱۱۷) این بیان، درباره مجموع جهان مادی که مشتمل بر موجودات متزاحمی هست نیز جاری می‌شود؛ یعنی خیر بودن کل جهان به این است که مجموعا واجد کمالات بیشتر و بالاتری باشد هرچند بعضی از موجودات به کمال مورد نیازشان نایل نشوند، و همچنین شر بودن آن به غلبه کمّی و یا کیفی جهات نقص و فقدان است.

رابطه قضا و قدر با مسأله جبر و اختیار

براساس آنچه که در تعیین فلسفی قضا و قدر گفته شد روشن گردید که پذیرش قضا و قدر الهی در مورد موجودات و حوادث جهان، چیزی جز پذیرش نظام قطعی و حتمی علّی و معلولی در جهان براساس اراده و مشیّت الهی نیست. از اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اگر سرنوشت همه پدیده‌ها و حوادث، با علل متقدّمه خود، بستگی کامل دارد و هرچه در این جهان، تحقّق می‌پذیرد، در دایره این نظام قطعی است پس چه جایی برای آزادی و اختیار انسان باقی می‌ماند. (صفحه ۱۱۸) به تعبیر دیگر: با قبول اصل علیّت عمومی، آیا می‌توان آزادی و اختیار بشر را پذیرفت بسیاری از متفکران قدیم و جدید، چنین گمان کرده‌اند که پذیرش نظام ضروری موجودات براساس علیّت عمومی، با آزادی و اختیار بشر، منافات دارد. چون مطابق اصل ضرورت و وجوب نظام هستی، هیچ حادثه‌ای در این جهان بدون وجوب و ضرورت، موجود نمی‌شود؛ یعنی هر حادثه‌ای از حوادث، اگر علت تامه وی محقّق شد، جبرا و ضرورتا تحقق خواهد یافت و محال است که وجود پیدا نکند. و اگر علت تامه وی محقق نگشت، خواه از آن جهت که در یکی از شرایط وجودی وی نقصانی باشد و خواه از آن جهت که مانعی پیدا شود و اقتضای علت را خنثی کند، جبرا و ضرورتا آن حادثه، تحقق نخواهد یافت، یعنی محال است که در این فرض، آن حادثه پدید آید. (صفحه ۱۱۹) حادثه‌ای که در این جهان تحقق پیدا می‌کند از وجود علت تامّه وی و بالنتیجه از ضرورت وی حکایت می‌کند. و هر حادثه ممکنی که وجود پیدا نمی‌کند، از عدم علّت تامّه وی و بالنتیجه از عدم ضرورت وی بلکه از ضرورت عدم وی حکایت می‌کند. انکار جریان علیّت عمومی در پیدایش حوادث جهان، مساوی با صدقه و اتّفاق و انکار قانونمندی و نظم حقیقی در کار جهان است. همچنانکه انکار ضرورت نظام هستی نیز مساوی با صدفه و اتفاق و انکار قانونمندی است. این قانون استثناء ندارد؛ یعنی این طور نیست که در برخی موارد، حوادث جهان براساس اصل علیّت و یا اصل ضرورت علّی و معلولی، تحقق پیدا نکنند. روی این اساس، اشکال «جبر» جان می‌گیرد، زیرا اگر نظام هستی، ضروری و وجوبی است و هرچه شدنی است می‌شود و محال است که نشود و هرچه شدنی است و نمی‌شود، محال است که بشود، افعال و حرکات صادره از انسان نیز که جزئی از حوادث این جهان است، همینطور می‌باشد؛ یعنی آنچه باید از انسان صادر شود، خواه و ناخواه صادر می‌شود و آنچه باید صادر نشود خواه و ناخواه صادر نمی‌شود و هیچ فعلی از افعال انسان نیست که بتوان گفت، ممکن است صادر بشود و ممکن است صادر نشود، پس هیچگونه اختیار و آزادی برای انسان در اعمال و افعالش نیست؛ زیرا «اختیار» امکان است و «جبر» ضرورت. (صفحه ۱۲۰) و چنانکه دیدیم «جهان» جهان ضرورت است نه جهان امکان. به عبارت دیگر: همانطوری که حرکات اجرام بزرگ و کوچک این جهان، از اتم گرفته تا کواکب و سیارات عظیم، همه به حکم نوامیس و قوانین ضروری خلاف ناپذیر صورت می‌گیرد. و همانطوری که حوادثی مانند خسوف، کسوف، زلزله، آمد و شد شب و روز و شب (صفحه ۱۲۱) و نزول برف و باران و غیره، تحت تأثیر علل معیّن، قطعی و قابل پیش‌بینی است، حرکاتی که از انسان صادر می‌شود و حوادثی که به وسیله انسان رخ می‌دهد نیز، همینطور است؛ یعنی این حرکات و این حوادث نیز به حکم قوانین و نوامیس معین صورت می‌گیرد و تحت تأثیر علل معیّن، قطعی می‌شود. از این رو، هیچگونه

امکـان و اختیار و آزادی در بین نیست و هرچه هست ضـرورت جبر و محـدودیت است. پس ما نمی‌توانیم هیچگونه تکلیف و قانون و مسـئولیت «الهی یا بشری» به عهده بگیریم. و نمی‌توانیم مستوجب هیچگونه پاداش یا کیفری بوده باشیم؛ زیرا تکلیف و مسـئولیت و پـاداش و کیفر، فرع آزادی است و چون هرچه هست، جـبر و محـدودیت است، هیچیـک از این امور معنـا نـدارد. بدون تردید، یکی از معضـلات بزرگی که تاکنون فکر دانشـمندان را به خود متوجه ساخته، این مسـئله است. و بسیار کم دیده می‌شود که کسـی در این مسأله وارد شـده (صـفحه ۱۲۲) باشـد و جمیـع جـوانب و اطراف مسأله را در نظر گرفته باشـد. و به درستی از عهده حل آن برآمده باشد. غالبا کسانی از مدّعیان فلسفه یا روانشناسان یا علمای اخلاق که وارد این مطلب شده‌اند، یـا از اول، راه خطـا پیمـوده‌انـد یـا آنکـه به قسـمتی از مطلب تـوجّه کرده و جمیع اطراف و جـوانب مطلب را در نظر نگرفته یا نتوانسـته‌انـد در نظر بگیرنـد. و چون این مسـأله، علاـوه بر جنبه نظری، دارای جنبه عملی نیز هست. زیرا چنـانکه می‌دانیم لازمه جبر، خارج شـدن از زیربار تکلیف و مسـئولیت و بی‌اثر دانسـتن تربیت و اخلاق و در نتیجه، لاقیدی تنبلی، انحطاط و بیچارگی است و کمتر فکری است که به انـدازه فکر «جبر» زبانهای عملی و اخلاقی در برداشـته باشد. نظریه جبریون مطلق: صدور افعال انسـان از انسـان، ضـروری و جبری است و هیچگونه اختیـار و آزادی برای انسـان در کار نیست و هیچگونه تکلیف و (صـفحه ۱۲۳) مسـئولیتی هـم برای انسـان صـحیح نیسـت. نظریه منکرین ضـرورت علّی و معلـولی:ماننـد برخی از متکلمین و بعضـی از علمـای فیزیـک جدیـد و برخی از فلاسـفه حسـی و تجربی. هیچگونه ضـرورت و وجوبی در کار جهان، حکمفرما نیست و در نتیجه بر افعال انسان نیز ضـرورتی حکمفرما نیست. نظریه بعضـی از روانشناسان: هیچگونه ضرورت و وجوب و جبری بر اعمال انسان حکومت نمی‌کنـد؛ زیرا افعال انسان با اراده انجام می‌یابد و اراده از قانون علیّت عمومی آزاد است. از بحث‌های گذشـته معلوم شد که: اولاً: افعال صادره از انسان؛ مانند هر ممکن الوجود دیگری، در ذات خود، به طوری است که ممکن است بشود و ممکن است نشود و در پرتو علل و مقـدّمات معینی است که ضـرورت و وجوب پیـدا می‌کند. (صـفحه ۱۲۴) ثانیا: فعالیتهای انسـان و حیوان بـا فعالیت‌های جمادی از قبیل سوختن آتش و جـذب جاذبه و مغناطیس و غیره، فرق دارد و آن فرق این اسـت که برای فعالیتهـای جمادی فقط یک راه در طبیعت تعیین شـده و امکان انحراف از آن راه به جمادات داده نشـده و از این رو، فعالیتهای جمادی، محـدود و یکنواخت است ولی این محدودیت و یکنواختی از فعالیتهای حیوانی برداشـته شده و میدان عملی به آنها داده شده و تعیین راه به اراده و انتخاب خود حیوان واگذار شده است. ثانیا: انسان در کیفیّت اختیار و انتخاب، با حیوان فرق می‌کنـد و آن اینکه: حیوان فقط تحت تأثیر غریزه، راهی را که تعیین آن به اراده و اختیار خود حیوان واگـذار شده است، تعیین و اختیار می‌کنـد و در مقابل حکومت غریزه، آزادی نـدارد ولی انسان به عللی در مقابل تحریکات غریزی اجبار ندارد و آزاد است که اثر تحریک غریزه (صـفحه ۱۲۵) را تحت محاسـبه درآورد و احیانـا در مقابل آن مقاومت کنـد و آن را به عقب براند.

تحلیلی درباره افعال اختیاری

هیچ کار ارادی و اختیاری نیست که بدون شعور علم فاعل به آن، انجام بگیرد. خواه علمی که عین ذات فاعل باشد چنانکه در فاعل بالتّجلی وجود دارد و خواه علمی که عین خود فعل باشـد چنانکه در مورد فاعل بالرضا ملاحظه می‌شود و خواه علمی که لازمه علم به ذات باشـد چنانکه در فاعل بالعنایه قائل شـده‌انـد و خواه علمی که از عوارض انفکاک پذیر از ذات باشد چنانکه در فاعـل بالقصـد تحقق می‌یابـد. همچنین هیـچ کـاری ارادی و اختیـاری نیست که «فاعل» هیچگونه محبت و رضایت و میل و کششـی نسبت به آن نداشـته باشـد و بـا کمـال بی‌علاـقگی و نفرت آن را انجـام دهـد. حتی کسـی که داروی بـدمزه‌ای را با

بی‌رغبتی می‌خورد یا خود را در اختیار جرّاح قرار می‌دهد تا عضو فاسدی را از بدنش قطع کند، چون علاقه به سلامتی خودش دارد و سلامتی وی خبر از راه خوردن داروی تلخ با بریدن عضو فاسد، تأمین نمی‌شود، از این جهت به خوردن همان دارو و از دست دادن عضو بـدنش میل پیدا می‌کند؛ میلی که بر کراهت از مزه بد و ناراحتی از قطع عضو، غالب می‌شود. (صفحه ۱۲۶) و «شبستری» گوید: هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرموده کو مانند گبر است چنان کان گبر یزدان و اهرمن گفت همین نادان احمق او و من گفت به ما افعال را نسبت مجاری است نسبت خود در حقیقت لهو و بازی است

فلسفه مادی و سرنوشت

تصور بعضی چنین است که این مفصله تنها برای الهیون مطرح است و مادیون از طرح چنین مسأله‌ای و زحمت درک و حل آن فارغند. این تصور باطل است برای کسانی که طرز تفکر مادی دارند عینا همین مشکل با اندک تفاوت وجود دارد. (صفحه ۱۲۷) زیرا طبق ثابت و مسلم علت و معلول هر پدیده و حادثه‌ای مولود علت یا عللی است و آن علت یا علل نیز به نوبه خود مولود علت یا علل دیگر می‌باشد. لذا می‌بینیم در تمام سیستم‌های فلسفی قدیم و جدید خواه الهی و خواه مادی مسأله جبر و اختیار مطرح است. البته مشکل مسأله الهی با فلسفه مادی متفاوت است و چنانکه بعدا توضیح خواهیم داد این تفاوت در جوهر مسأله تأثیری ندارد بلکه اعتقاد به قضا و قدر الهی امتیازاتی دارد که اعتقاد به قضا و قدر مادی جبر طبیعی آن امتیازات را ندارد.

حمله اروپای مسیحی به اسلام

این جهت بهانه‌ای به دست اروپائیان مسیحی داده که علت العلل انحطاط مسلمین را اعتقاد به قضا و قدر بدانند و چنین وانمود کنند که اسلام خود یک آئین جبری است و در آن هرگونه اختیار از بشر سلب شده است. عقیده به قضا و قدر یکی از آن عقاید حقّه است که مورد اشتباه و موضوع جاهلان است. غافلان فرنگی گمان‌های خطا بردند و گفتند اعتقاد به قضا و قدر (تقدیر) در میان هر ملتی شایع و راسخ گردد همت و قوت و شجاعت و دیگر فضایل از میان آن ملت رخ برمی‌بندد و صفات ناپسندیده مسلمین همه نتیجه اعتقاد به قضا و قدر است. (صفحه ۱۲۸) می‌گویند: «فرنگی‌ها میان اعتقاد به قضا و قدر و اعتقاد به مذهب که جبر می‌گوید انسان در کلیه اعمال و افعال خود مجبور مطلق است فرقی و تفاوتی نگذاشته‌اند ...». «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْف: خدا مثل زده شهری را که امن و آرام بود و ارزاق از همه جا فراوان به سوی آن حمل می‌شد ولی نعمت‌های خدا را ناسپاسی کردند و از آن پس خدا گرسنگی و ناامنی را از همه طرف به آن چشانید». (۱) ***** ۱- ۱۱۲ / نحل. (صفحه ۱۲۹)

استفاده‌های سیاسی

تاریخ نشان می‌دهد که مسأله قضا و قدر در زمان بنی‌امیه متمسک قرص و محکمی بوده برای سیاستمداران اموی آنها جدا از مسلک جبر طرفداری می‌کردند و طرفداران اختیار و آزادی بشر را به عنوان مخالف با عقیده دینی می‌کشتند یا به زندان می‌انداختند تا آنجا که این جمله معروف شد: «اَلْجَبْرُ وَ التَّشبيهُ اُمَوِيّانِ وَ الْعَدْلُ وَ التَّوْحيدُ عَلَوِيّانِ» قدیمی‌ترین کسانی که مسأله اختیار و آزادی بشر را در دوره اموی عنوان کردند و از عقیده آزادی و اختیار بشر حمایت کردند مردی از اهل عراق به نام

«مَعْبَد جُهَنی» و مرد دیگری از اهل شام معروف به «غَیلانِ دَمشقی» بودند. این دو نفر به راستی و درستی و صدق و ایمان شناخته می‌شدند. (صفحه ۱۳۰)

آثار حتمی و غیرحتمی

در آثار و روایات دینی و در اشارات قرآنی از قضا و قدر حتمی و غیرحتمی یادشده و چنین می‌نماید دو گونه قضا و قدر است، حتمی و غیرحتمی، حتمی و غیرقابل تغییر، غیرحتمی و غیر قابل تغییر. معنی قضا و قدر غیرحتمی چیست؟ اگر حادثه خاصی را در نظر بگیریم یا علم ازلی حق و اراده او به آن حادثه تعلق گرفته است یا نگرفته است؟ اگر تعلق نگرفته است پس قضا و قدر در کار نیست. اگر تعلق گرفته است حتما باید واقع شود والا لازم می‌آید علم حق با واقع مطابقت نکند و لازم می‌آید تخلف مراد از اراده حق که ناتمام ذات حق است. به بیان دیگر قضا و قدر در واقع عبارت است از سرچشمه گرفتن همه علل و اسباب از اراده و مشیت و علم حق که علة العلل است. و به اصطلاح قضا، عبارت است از علم به (صفحه ۱۳۱) نظام احسن که منشأ و پدید آورنده آن نظام است. «اِنَّ اللّهَ اِذا قَضی عَلی عَبْدٍ قَضاءً لَمْ یَکُنْ لِقَضائِه مَرَدٌّ: وقتی خداوند چیزی بر بنده خویش مقدر سازد تقدیر وی تغییرپذیر نیست». (۱) و از طرفی چنانکه می‌دانید قانون علیت عمومی ضرورت و حتمیت را ایجاب می‌کند، لازمه قانون علیت این است که وقوع حادثه‌ای در شرایط مخصوص مکانی و زمانی خودش قطعی و حتمی و غیرقابل تخلف بوده است. همانطور که واقع نشدن او در غیر آن شرایط نیز حتمی و تخلف‌ناپذیر است علوم قطعیت خود را مدیون همین قانونند. و چون قضا و قدر ایجاب و تقدیر حوادث است از طریق علل و معلولات و در نظام سببی، قضا و قدر عین حتمیت و قطعیت است. ***** ۱- نهج الفصاحه، خطبه ۶۷۰. (صفحه ۱۳۲) لذا تقسیم قضا و قدر به حتمی و غیرحتمی و یا به قابل تبدیل و غیرقابل تبدیل چه معنی و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ اینجا است که این بن بست پیش می‌آید که یا باید مانند اشاعره به یک گونه قضا و قدر بیشتر قائل نباشیم و قابل تبدیل بودن سرنوشت را بهر صورت و هر شکل منکر شویم و به نتیجه برای بشر هیچگونه قدرتی در تبدیل سرنوشت و هیچگونه آزادی و اختیاری قائل نشویم و یا مانند معتزله منکر قضا و قدر در جریان عالم لااقل در افعال و اعمال بشر بشویم. بالجمله راه انکار علیت عمومی بسته است. و به قبول آن اشکال سرنوشت غیرحتمی به جای خود باقی است خواه آنکه به جنبه الهی قضا و قدر قائل باشیم یا قائل نباشیم. خلاصه اشکال اینکه هر حادثه‌ای و از آن جمله اعمال و افعال بشر از ناحیه علل و اسباب خود حتمیت پیدا می‌کند. (قضا) و حدود و مشخصات و خصوصیات خود را نیز (صفحه ۱۳۳) از ناحیه علل و اسباب و موجبات خود کسب می‌کند (قدر) پس علیت مساوی است با: حتمیت و تخلف ناپذیری، پس امکان تغییر و تبدیل در کار نیست. «کَتَبَ اللّهُ تَعالی مَقادیرَ الْخَلایِقِ قَبْلَ، اَنْ یَخْلُقَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ بِخَمْسینَ، اَلْف سَنَةٍ وَ عَرشُهُ عَلَی الْماءِ: خدای والا تقدیر خلایق را پنجاه هزار سال، پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را بیافریند، ثبت کرد و عرش دمی بر آب بود». (۱) چون قضا آید فرو پوشد بصر تا نداند عقل ما، پا را ز سر/ زان امامُ المتقین داد این خبر گفت اِذا جاءَ الْقَضا عُمِیَ الْبَصَر/. (۲) (مولوی) «لِلْفُقَراءِ الَّذینَ أُحصِرُوا فی سَبیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ ***** ۱- نهج الفصاحه، خطبه ۲۱۲۱. ۲- مولوی (دیوان شمس). (صفحه ۱۳۴) الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلیمٌ: (انفاق شما، مخصوصا باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفته‌اند (و توجّه به آیین خدا، آن‌ها را از وطن‌های خویش آواره ساخته و شرکت در میدان جهاد به آن‌ها اجازه نمی‌دهد تا برای تأمین هزینه زندگی، دست به کسب و تجارتی بزنند) نمی‌توانند مسافرتی کنند (و سرمایه‌ای به دست آورند) و از شدّت خویشتن‌داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند، اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌شناسی و هرگز

با اصـرار چیزی از مردم نمی‌خواهنـد (این است مشـخصات آن‌ها) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است». (۱) «الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ***** ۱- ۲۷۳ / بقره. (صفحه ۱۳۵) وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ: آن‌ها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آن‌ها است و نه غمگین می‌شوند». (۱) «الَّذینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلاَّ کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهی فَلَهُ ما سَلَفَ وَ أَمْرُهُ إِلَی اللَّهِ وَ مَنْ عادَ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ: کسانی که ربا می‌خورند، (در قیامت) بر نمی‌خیزند مگر مانند کسـی که بر اثر تمـاسّ شیطان، دیوانه شـده (و نمی‌توانـد تعادل خود را حفظ کنـد،گاهی زمین می‌خورد، گاهی به پا می‌خیزد)، این، به خاطر آن است که گفتنـد: داد و سـتد همماننـد ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست)، در حالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام، (زیرا فرق میان این دو، بسیار است) و اگر کسی ***** ۱- ۲۷۴ / بقره. (صفحه ۱۳۶) اندرز الهی به او رسد و از (ربـاخواری) خودداری کنـد، سودهـایی که در سـابق (و قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال او است (و این حکم، گذشته را شامل نمی‌گردد) و کار او به خـدا واگذار می‌شود (و گذشـته او را خواهد بخشـید) اما کسانی که بازگردند، (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند) اهل آتشـند و همیشه در آن می‌مانند». (۱) «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبـا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثیمٍ: خداونـد ربـا را نـابود می‌کنـد و صـدقات را افزایش می‌دهـد و خداونـد هیـچ انسـان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی‌دارد». (۲) «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ: کسانی که ایمان آوردنـد و اعمال صالح انجام دادند ***** ۱- ۲۷۵ / بقره. ۲- ۲۷۶ / بقره. (صفحه ۱۳۷) و نماز را بر پا داشـتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است و نه ترسی برآن‌ها است و نه غمگین می‌شوند». (۱) «یا أَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانـده، رها کنیـد، اگر ایمان داریـد». (۲) «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُؤُسُ أَمْوالِکُمْ لا تَظْلِمُونَ وَ لا تُظْلَمُونَ: اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید، سـرمایه‌های شما، از آن شما است (اصل ***** ۱- ۲۷۷ / بقره. ۲- ۲۷۸ / بقره. (صفحه ۱۳۸) سرمایه، بدون سود)، نه ستم می‌کنید و نه بر شـما ستم وارد می‌شود». (۱) «وَ اِنْ کانَ ذوُ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلی مَیْسَرَةٍ وَ اَنْ تَصَدَّقُوا خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: و اگر (بدهکار،) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید، (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را نـدارد،) برای خـدا به او ببخشـید، بهتر است، اگر (منافع این کار را) بدانید». (۲) «وَ اتَّقُوا یَوْمـاً تُرْجَعُونَ فیهِ إِلَی اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ: و از روزی بپرهیزید (و بترسید) که در آن روز شما را به سوی خدا بازمی‌گردانند، سپس به هر کس آنچه انجام داده، به طور کامل باز پس داده می‌شود و به آن‌ها سـتم نخواهـد شد (چون هرچه می‌بینند، نتایج اعمال خودشان است)». (۱) ***** ۱- ۲۷۹ / بقره. ۲- ۲۸۰ / بقره. (صـفحه ۱۳۹) «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا تَـدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کـاتِبٌ بِالْعَـدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفیهاً أَوْ ضَعیفاً أَوْ لا یَسْتَطیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهیـدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغیراً أَوْ کَبیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلاَّ تَرْتـابُوا إِلاَّ أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُـدیرُونَها بَیْنَکُمْ ***** ۱- ۲۸۱ / بقره. (صـفحه ۱۴۰) فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنـاحٌ أَلاَّ تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ: ای

کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که بدهی مدّت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند را) در میان شما بنویسد و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن همان‌طور که خدا به او تعلیم داده، خودداری کند، پس باید بنویسد و آن‌کس که حقّ بر عهده او است، باید املاء کند و از خدا که پروردگار او است، بپرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید و اگر کسی که حقّ بر ذمّه او است، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است، یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املاء کردن ندارند، باید ولیّ او (به جای او) با رعایت عدالت، املاء کند و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حقّ) شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید (و این دو زن باید باهم شاهد قرارگیرند) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند و شهود نباید به هنگامی که آن‌ها را (برای شهادت) دعوت (صفحه ۱۴۱) می‌کنند، خودداری نمایند و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هرچه باشد، بنویسید)، این در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می‌باشد، مگر این که داد و ستدی نقدی باشد که بین خود، دست به دست می‌کنید. در این صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید، ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید و نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حقّ‌گویی) زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند) و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید، از خدا بپرهیزید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد، خداوند به همه چیز دانا است». (۱) آیات شریفه همچنین این پیام را می‌دهد که آدمی سازنده سرنوشت و نگارنده تاریخ خویش است، می‌تواند راه شایستگی را برگزیند یا مسیر نگونسازی را گام سپارد چرا که تأسف و حسرت وقتی برانگیخته می‌شود که اختیار و انتخاب در کار باشد و ندامت انسان در روز رستاخیز نشانگر آن است که در دنیا توان انجام دادن شایسته‌ترین کارها را داشته است. ***** ۱- ۲۸۲ / بقره. (صفحه ۱۴۲) «قُلْ لآ اَمْلِکُ لِنَفْسی ضَرّا وَ لا نَفْعا اِلاّ ما شآءَ اللّهُ لِکُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ اِذا جآءَ اَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ: بگو: من برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم (تا چه رسد به شما) مگر آنچه خدا بخواهد، برای هر قوم و ملتی پایانی است، هنگامی که اجل آن‌ها فرا رسد (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود) نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند». (۱) من بر جان خود نیز هیچ سود و زیانی را جز آنچه خدا بخواهد و مرا بر این کار نیز توان دهد مالک نیستم با این وصف من چگونه می‌توانم در مورد شما تصمیم بگیرم؟ چرا که وقتی انسان در مورد سرنوشت خویش قدرتی جز آنچه خدا به او ارزانی ***** ۱- ۴۹ / یونس. (صفحه ۱۴۳) داشته است، نداشت، بی‌گمان از آوردن عذاب بر دیگران و یا آگاهی از آمدن عذاب و زمان آن ناتوان‌تر خواهد بود. به عبارت دیگر اینکه هنگامی که من در مورد خود و سرنوشت خود جز آنچه خدا به من ارزانی داشته است قدرت و توانی ندارم چگونه می‌توانم آمدن روز رستاخیز را سرعت بخشم و در کیفر شما پیش از فرارسیدن سرآمد و زمان آن شتاب ورزم؟

سرنوشت

اشاره

«وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصیبَنَّ الَّذینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدیدُ الْعِقابِ: و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده‌اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد». (۱) ***** ۱- ۲۵ / انفال. (صفحه ۱۴۴) افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به

انجام وظیفه وا دارنـد زیرا اختلاف و پراکنـدگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه‌ها خواهـد شد و دود آن در چشم همه می‌رود، من نمی‌توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده‌ام از آثار شوم وظیفه نشناسی‌های دیگران برکنار خواهم ماند چه اینکه آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست. این درست به آن می‌مانـد که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صدهزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده‌ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند، مسلما کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می‌گیرد و هم وظیفه نشناسان را و همان طور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است. این حقیقت را به بیان دیگری نیز می‌توان روشن ساخت و آن اینکه، نیکان جامعه (صفحه ۱۴۵) وظیفه دارنـد که در برابر بـدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود. چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ لا یُعَذِّبُ الْعامَّةَ بِعَمَلِ الْخاصَّةِ حَتّی یَرَوُا الْمُنْکَرَ بَیْنَ ظَهْرانیهِمْ وَ هُمْ قادِرُونَ عَلی اَنْ یُنْکِرُوهُ فَاِذا فَعَلُوا ذلِکَ عَذَّبَ اللّهُ الْخاصَّةَ و العامَّةَ: خداوند عزوجل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی‌کند مگر آن زمانی که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد». (۱) «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلیمٌ: این به خاطر آن است که خداونـد هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند و خداوند شنوا و دانا است». (۱) ***** ۱- تفسیر جوان. (صفحه ۱۴۶) این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد و سخن از آن بیهوده است. بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آیید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیت‌هایتان را به یاد آرید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، به پا خیزید و فریاد کشید و بخروشید و بجوشید، قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها بکار گیرید، بازهم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد! (۲) ***** ۱- ۵۳ / انفال. ۲- تفسیر جوان. (صفحه ۱۴۷)

نجات لوط از سرزمین آلودگان

«وَ لُوطا اتَیْناهُ حُکْما وَ عِلْما وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتی کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ اِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقینَ: و لوط را (به یاد آور) که به او حکم و علم دادیم و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام می‌دادند رهایی بخشیدیم، چرا که آن‌ها مردم بد و فاسقی بودند». (۱) واژه «حُکْم» در پاره‌ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده و در موارد دیگری به معنی قضاوت و گاهی نیز به معنی عقل و خرد، از میان این معانی معنی اول در اینجا مناسب‌تر به نظر می‌رسد، هرچند منافاتی میان آنها نمی‌باشد. و منظور از «عِلْم» هرگونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد. ***** ۱- ۷۴ / انبیاء. (صفحه ۱۴۸)

سرنوشت اعمال

«مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصیبٌ مِنْها وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْها وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ مُقیتاً: کسی که تشویق به کار نیکی کنـد نصیبی از آن برای او خواهـدبود و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و

خداونـد حسـاب هر چیز را دارد و آن را حفـظ می‌کنـد». (۱) آیه فوق یکی از منطق‌هـای اصـیل اسـلام را در مسائـل اجتماعی روشن می‌سازد و تصریح می‌کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمایی شریکند، بنابراین هرگاه سخن یا عمل و حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یا بد، تشویق کننده سهم قابل توجّهی از نتایج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود. ***** ۱- ۸۵ / نساء. (صفحه ۱۴۹)

سرنوشت شوم

«وَ کَمْ أَهْلَکْنـا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثاثاً وَ رِءْیاً: اقوام بسـیاری را پیش از آن‌ها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از این‌ها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته‌تر». (۱) «قُلْ مَنْ کانَ فِی الضَّلالَهِٔ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّا حَتّی اِذا رَاَوْا ما یُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذابَ وَ اِمَّا السّاعَهَٔ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکانا وَ اَضْعَفُ جُنْدا: بگو کسـی که در گمراهی است خداوند به او مهلت می‌دهد تا زمانی که وعـده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت. آن روز است که خواهند دانست چه کسـی مکانش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان‌تر است؟» (۲) ***** ۱- ۷۴ / مریم. ۲- ۷۵ / مریم. (صفحه ۱۵۰) «قَرْنٍ» معمولاً به معنی یک زمان طولانی است ولی چون از ماده «اقتران» به معنی نزدیکی گرفته شـده است، به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمعنـد نیز گفته می‌شود. «اَثـاث» به معنی متاع و زینت دنیا است و «رِئْی» به معنی هیئت و منظر است. آیا پول و ثروت آنها و مجالس پر زرق و برق و لبـاس‌هـای فـاخر و چهره‌هـای زیبایشـان توانست جلو عـذاب الهی را بگیرد؟ اگر این‌ها دلیل بر شخصـیت و مقامشان در پیشـگاه خـدا بود، چرا به چنان سـرنوشت شومی گرفتار شدنـد. «قُلْ لَنْ یُصـیبَنا إِلاَّ ما کَتَبَ اللَّهُ لَنا هُوَ مَوْلانا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: بگو هیـچ حـادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهـد مگر آنچه خداونـد برای ما نوشـته است، او مولی (و سـرپرست) ما است و مؤمنان تنها بر خـدا توکل می‌کننـد». (۱) (صفحه ۱۵۱) شـک نیست که سـرنوشت مـا تا آنجا که با کار و کوشـش و تلاش ما مربوط است به دست خود مـا است و آیـات قرآن نیز بـا صـراحت این موضوع را بیـان می‌کنـد ماننـد «وَ أَنْ لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی: انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش خود ندارد». (۲) و «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهینَهٌٔ: هر کس در گرو اعمال خویش است» (۳) و آیات دیگر. ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است ***** ۱- ۵۱ / توبه. ۲- ۳۹ / نجم. ۳- ۳۸ / مدثر. (صفحه ۱۵۲) دست تقـدیر تنها حکمران است و آنچه به مقتضای قانون علیّت که منتهی به مشـیت و علم و حکمت پروردگار می‌شود مقـدر شـده است انجام پذیر خواهد بود. منتها افراد باایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطـف و رحمـت او مـؤمن هسـتند همه این مقـدرات را مطـابق «نظـام احسن» و مصـلحت بنـدگان می‌داننـد و هر کس برطبق شایسـتگی‌هایی که اکتساب کرده است مقـدراتی متناسب آن دارد. یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنـده محکوم به فنا هسـتند و این سرنوشت برای آنها حتمی است، اما یک جمعیت باایمان و آگاه و متحد و مصمم جز پیروزی، سرنوشتی ندارند. بنـابر آنچه گفته شـد روشن می‌شود که آیه فوق نه بـا اصـل آزادی اراده و اختیـار منافـات دارد و نه دلیلی بر سـرنوشت جبری انسان‌ها و بی‌اثر بودن تلاش‌ها و کوشش‌ها است. (صفحه ۱۵۳)

مجازات اقوام پیشین

«وَ کَمْ مِنْ قَرْیَهٍٔ أَهْلَکْناها فَجاءَها بَأْسُنا بَیاتاً أَوْ هُمْ قائِلُونَ: چه بسـیار شـهرها و آبادی‌ها که آن‌ها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم و عـذاب ما شب هنگام یا روز هنگامی که استراحت کرده بودنـد، به سـراغشان آمد». (۱) «فَمـا کانَ دَعْواهُمْ إِذْ جاءَهُمْ

بَأْسُنا إِلاَّ أَنْ قالُوا إِنَّا كُنَّا ظالِمِينَ: و در آن موقع كه عـذاب ما به سـراغ آن‌ها آمـد، سخنى نداشـتند، جز اين كه گفتند: ما ظالم بـوديم (ولى اين اعـتراف به گنـاه ديگر دير شـده بـود و به حالشـان سودى نـداشت)». (٢) اينكه در آيـات فـوق مى‌خوانيم كه مجازات پروردگار در دل شب يا به هنگام استراحت نيمروز، دامان آنها را مى گرفت، براى اين بوده است كه طعم تلخ كيفر را بيشـتر بچشـند و آرامش و آسـايش آنهـا به كلى درهم ريخته شـود، همـان طور كه آرامش و آسـايش ديگران را به هم ريخته بودند و به اين ترتيب كيفرشان متناسب گناهانشان است. ***** ١- ٤ / اعراف. ٢- ٥ / اعراف. (صفحه ١٥٤) اين موضوع نيز به خوبى از آيه استفاده مى‌شود كه عموم اقوام مجرم و گنهكار هنگامى كه گرفتار چنگال مجازات مى‌شدند و پرده‌هاى غفلت و غرور از مقابل چشـمانشان كنار مى‌رفت، همگى به گناه خود اعتراف مى‌كردند ولى اعترافى كه سودى به حال آنها نداشت، زيرا يـك نوع اعتراف «اجبـارى و اضـطرارى» بود كه حتى مغرورترين افراد خود را از آن نـاگزير مى‌بيننـد و به تعبير ديگر اين بيـدارى يك نوع بيـدارى كاذب و زودگـذر و بى‌اثر است كه كمترين نشانه‌اى از انقلاب روحى در آن نيست و به همين دليل هيچگونه نتيجه‌اى براى آنها نخواهد داشت، البته اگر اين واقعيت را در حال اختيار اظهار مى‌داشتند دليل بر انقلاب روحى آنها و مايه نجاتشان بود. (صـفحه ١٥٥) اين گونه آيـات نبايـد به عنوان شـرح مـاجراى گذشـتگان تلقى شود و تنها مربوط به زمان ماضـى و اقوام پيشـين فرض گردد، اينهـا اخطارهـاى كوبنـده‌اى است براى امروز و براى فردا، برايمان و براى همه اقوام آينـده، زيرا در سنّت و قـانون الهى، تبعيض مفهوم نـدارد. «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالاتِ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسـى عَلى قَوْمٍ كـافِرِينَ: سـپس از آن‌هـا روى بر تـافت و گفت: من رسالات پروردگـارم را به شـما ابلاغ كردم و خيرخواهى نمودم، بـا اين حـال چگونه بر حـال قوم بى‌ايمـان تأسف بخورم»؟ (١) «وَ مـا أَرْسَلْنا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلاَّ أَخَذْنا أَهْلَها بِالْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ: ما در هيچ شهر و آبادى پيامبرى را نفرستاديم مگر اين كه اهل آن را به ناراحتى‌ها و خسارت‌ها گرفتار ساختيم شايد (به خود آيند و به سوى خدا) بازگردند». (١) ***** ١- ٩٣ / اعراف. (صفحه ١٥٦) آيا اين جمله را شعيب بعد از نابودى آنها گفت يا قبل از آن هر دو احتمال امكان دارد، ممكن است قبل از نابودى گفته باشد، ولى به هنگام شرح ماجرا، بعـد از آن ذكر شـده باشـد. ولى بـا توجه به آخرين جمله كه مى گويـد: سـرنوشت دردنـاك اين قوم كافر، هيـچ جاى تأسـف نيست، بيشتر به نظر مى‌رسد كه اين جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد و همانطور كه در ذيل آيه ٧٩ همين سوره نيز اشاره كرديم، اين گـونه تعـبيرات در برابر مردگـان بسيار گفته مى‌شـود. «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنْ ***** ١- ٩٤ / اعراف. (صفحه ١٥٧) كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ: و اگر مردمى كه در شهرها و آبادى‌ها زندگى دارند، ايمان بياورند و تقوا پيشه كنند، بركات آسـمان و زمين را بر آن‌ها مى گشاييم ولى (آن‌ها حقايق را) تكـذيب كردنـد، ما هم آنان را به كيفر اعمالشان مجازات كرديم». (١) در آيه فـوق كلمه «اَخـذ» كه به معنى گرفتن است، در مفهوم مجازات و كيفر دادن به كار رفته و اين در حقيقت به خاطر آن است كه معمولاً كسـى را كه مى‌خواهند مجازات كنند، نخست مى گيرنـد و او را بـا وسايل مى‌بندنـد كه هيـچ گونه قـدرت فرار نداشـته باشـند، سپس او را كيفر مى‌دهنـد. گرچه آيه شريفه مورد بحث، ناظر به وضع اقوام پيشـين است، ولى مسـلما مفهوم آن يك مفهوم وسيع و عمومى و دائمى است و انحصار به هيچ قوم و ملتى ندارد و اين يك (صفحه ١٥٨) سنت الهى است كه افراد بى‌ايمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واكنش‌ها در همين زنـدگى دنيـاى خود خواهـد شـد، گاهى بلاهاى آسـمان و زمين بر سـر آنها مى‌بارد و گاهى آتش جنگ‌هاى جهانى يا منطقه‌اى، سـرمايه‌هاى آنها را در كام خود فرو مى گيرد و گاهى ناامنى‌هاى جسمانى و روانى آنها را تحت فشار قرار مى‌دهد و به تعبير قرآن، اين وابسته به «كسب و اكتساب» و اعمالى است كه خود انسان انجام مى‌دهد، فيض خدا محدود و ممنوع نيست، همـانطور كه مجـازات او اختصـاص به قوم و ملت معينى نـدارد. «ذلِكَ مِنْ أَنْباءِ الْقُرى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْها قائِمٌ وَ حَصِيدٌ: اين از

خبرهای شـهرها و آبادی‌ها است که ما برای تو بازگو می‌کنیم، که بعضـی (هنوز) بر پا هسـتند و بعضی درو شده‌اند (و از میان رفته‌اند)». (۱) ***** ۱- ۱۰۰ / هود. (صفحه ۱۵۹) «وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَما أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتی یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ لَمَّا جاءَ أَمْرُ رَبِّکَ وَ ما زادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ: ما به آن‌ها ستم نکردیم، بلکه آن‌ها خودشان بر خویشتن ستم روا داشـتند و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسـید خـدایانی را که غیر از «اللّه» می‌خواندنـد آن‌ها را یاری نکردنـد و جز هلاکت بر آن‌ها نیفزودنـد». (۱) «حَصـید» به معنی درو شده، اشاره به سـرزمین‌هایی همچون سـرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیرورو سنگباران گردید. در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه‌ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پر ماجرای انسان را روشن می‌ساخت و هریک درس‌هـای عـبرت فراوانی دربرداشت. ***** ۱ - ۱۰۱ / هود. (صـفحه ۱۶۰) در اینجـا به تمـام آن داسـتان‌هـا اشاره کرده، به صورت یـک جمع‌بنـدی می‌فرمایـد: «این ماجراهـا گوشه‌ای از اخبار شـهرها و آبادی‌ها است که ما داسـتانش را برای تو بازگو می‌کنیم» (ذلِکَ مِنْ أَنْباءِ الْقُری نَقُصُّهُ عَلَیْکَ). «همان شـهرها آبادی‌هایی که قسمتی از آن هنوز بر پا است و قسـمتی همچون کشتزار درو شده به کلی ویران گشـته است» مِنْها قائِمٌ وَ حَصِیدٌ). «قائِم» اشاره به شـهرها به آبادی‌هایی است که از اقوام پیشین برپـا مانـده‌انـد، ماننـد سـرزمین مصـر که جایگـاه فرعونیـان بود و پس از غرق این گروه ظالم و سـتمگر همچنان برجای مانـد، باغ‌هایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارت‌های خیره کننـده‌اش. «وَ ما أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ إِلاَّ وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ: ما (اهل) هیچ شهر و دیـاری را هلاک نکردیم، مگر این که اجل معین (و زمان تغییر ناپـذیری) داشـتند». (۱) (صفحه ۱۶۱) «ما تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ: هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد». (۲) «وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ: و گفتند: ای کسـی که «ذکر» (قرآن) بر تو نازل شده، مسـلما دیوانه‌ای». (۳) سنت الهی همه جا این بوده که به قـدر کافی مهلت برای تجدیـد نظر و بیـداری و آگاهی بدهد، حوادث دردناک و وسایل رحمت را یکی پس از دیگری می‌فرسـتد، تهدیـد می‌کند، تشویق می‌کند، اخطار می‌نماید تا حجت بر همه تمام شود. ***** ۱- ۴ / حجر. ۲- ۵ / حجر. ۳- ۶ / حجر. (صفحه ۱۶۲) ولی هنگامی که این مهلت به پایان می‌رسـید، سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت، دیر و زود به خاطر مصالح تربیتی، ممکن است اما به اصـطلاح سوخت و سوز ندارد. ضـمنا از دو آیه اخیر فلسـفه بیان «تاریخ گذشـتگان به طور مکرر» در آیـات قرآن حتی در همیـن سـوره‌ای که از آن بحث می‌کنیم، روشن می‌شـود. «وَ قـالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُـدی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا أَ وَ لَمْ نُمَکِّنْ لَهُمْ حَرَماً آمِناً یُجْبی إِلَیْهِ ثَمَراتُ کُلِّ شَیْءٍ رِزْقاً مِنْ لَدُنَّا وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ: آن‌ها گفتند: ما اگر هـدایت را همراه تو پـذیرا شویم، ما را از سـرزمینمان می‌ربایـند، آیا ما حرم امنی در اختیار آن‌ها قرار ندادیم که ثمرات هرچیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می‌شود، ولی اکثر آن‌ها نمی‌دانند». (۱) (صفحه ۱۶۳) «وَ کَمْ أَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَها فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلاَّ قَلِیلاً وَ کُنَّا نَحْنُ الْوارِثِینَ: بسـیاری از شـهرها و آبادی‌هایی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شـده بود، هلاک کردیم، این خـانه‌هـای آن‌ها است (که ویران شـده) و بعـد از آن‌ها جز انـدکی کسـی در آن سـکونت نکرد و ما وارث آنان بودیم». (۲) آری غرور نعمت، آنهـا را به طغیـان دعوت کرد و طغیان، سرچشـمه ظلم و بیـدادگری شـد و ظلم، ریشه زنـدگانی آنهـا را به آتش کشـید. شـهرها و خـانه‌های ***** ۱ - ۵۷ / قصـص. ۲ - ۵۸ / قصص. (صفحه ۱۶۴) ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بـدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سـراغ آن آمدند، افراد کم و در مدت کوتاهی بود. آیا شما مشرکان مکه نیز می‌خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همان است که گفته شد، این چه ارزشـی می‌تواند داشته باشد؟ تعبیر «کُنّا نَحْنُ الْوارِثِینَ» (۱) به اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره‌ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسان‌ها

واگذار کند، چیزی نمی گذرد که همه زایل می گردد و او وارث همگان خواهد بود. «وَ ما کُنْتَ بِجانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنا إِلى مُوسَى الْأَمْرَ وَ ما كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ: تو در جانب غربی نبودی، هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم و تو از شاهدان این ماجرا نبودی (در آن هنگام که معجزات را در اختیار موسی نهادیم)». (۲) ***** ۱- ۵۸ / قصص. ۲- ۴۴ / قصص. (صفحه ۱۶۵) «وَ لكِنَّا أَنْشَأْنا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ ما كُنْتَ ثاوِياً فی أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِنا وَ لكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ: ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم، اما زمان‌های طولانی بر آن‌ها گذشت (و آثار انبیاء از دل‌ها محو شد، لذا تو را با کتاب آسمانیت فرستادیم)، تو هرگز در میان مردم مَدْیَن اقامت نداشتی تا آیات ما را به دست آوری و برای آن‌ها (مشرکان مکه) بخوانی، ولی ما بودیم که تو را فرستادیم (و این اخبار را در اختیارت قرار دادیم)». (۱) سپس به بیان این حقیقت می‌پردازد که آنچه را درباره موسی و فرعون با تمام ریزه کاری‌های دقیق آن بیان کردیم، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو، چرا که تو در این صفحه‌ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی، بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای مردم بر تو نازل کرد. ***** ۱- ۴۵ / قصص. (صفحه ۱۶۶) «أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فی مَساكِنِهِمْ إِنَّ فی ذلِكَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ: آیا برای هدایت آن‌ها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آن‌ها زندگی داشتند هلاک کردیم؟ این‌ها در مساکن (ویران شده) آنان راه می‌روند. در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک او) آیا نمی‌شنوید»؟ (۱) «أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ: آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین‌های خشک می‌رانیم و به وسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی‌بینند؟» (۲) سرزمین بلا- دیده «عاد» و «ثمود» و شهرهای ویران شده «قوم لوط» در سر راه آنها به شام قرار دارد، هر زمان که از این سرزمین‌هایی که یک روز مرکز اقوامی قدرتمند و در عین حال گمراه و آلوده بود و هرچه پیامبران آنها به آنان هشدار دادند اثری نبخشید و سرانجام عذاب الهی طومار زندگی‌شان را درنوردید، عبور می کنند، گویی تمام سنگریزه‌های بیابان و کاخ‌های ویران شده آنها صد زبان دارند و فریاد می‌زنند و نتیجه کفر و آلودگی را بازگو می کنند، اما گویی گوش شنوا را به کلی از دست داده‌اند. ***** ۱- ۲۶ / سجده. ۲- ۲۷ / سجده. (صفحه ۱۶۷) «أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ: آیا آن‌ها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟ آنها از نظر قدرت وایجاد آثار مهمی در زمین از این‌ها برتر بودند، ولی خداوند آن‌ها را به گناهانشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند». (۱) (صفحه ۱۶۸) «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ كانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقابِ: این به خاطر آن بود که فرستادگان آنان پیوسته با دلایل روشن به سراغشان می‌آمدند ولی آن‌ها همه را انکار می‌کردند، لذا خداوند آن‌ها را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و شدید العقاب است». (۲) در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما كانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ» نه کثرت نفرات آنها مانع از عذاب الهی شد و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی‌حسابشان. ***** ۱- ۲۱ / مؤمن. ۲- ۲۲ / مؤمن. (صفحه ۱۶۹) کرارا در آیات قرآن «اَخذ» (گرفتن) به معنی مجازات کردن آمده است، این به خاطر آن است که برای انجام یک مجازات سنگین نخست طرف را بازداشت می کند و سپس کیفر می‌دهند. «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ: اگر آنها روی گردان شوند، بگو: من شما را به صاعقه‌ای همانند صاعقه عاد و ثمود تهدید می‌کنم». (۱) «صاعقه» طبق تحقیقات دانشمندان امروز جرقه عظیم الکتریسیته است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می‌شود و معمولاً- به نوک کوهها، درختان و هر شیء مرتفع در

بیابانهای مسطح به انسانها و چارپایان می‌خورد، حرارت آن به قدری زیاد است که هر چیزی در میان آنها قرار گیرد، تبدیل به خاکستر می‌شود و صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را در همان نقطه به همراه دارد و می‌دانیم ***** ۱- ۱۳ / فصّلت. (صفحه ۱۷۰) که خداوند گروهی از اقوام سرکش پیشین را به وسیله آن مجازات کرد و عجیب اینکه با تمام پیشرفت‌های علمی که نصیب بشر شده، هیچ وسیله‌ای برای دفع آن وجود ندارد و انسان از مبارزه با آن عاجز است. اما چرا از میان همه اقوام در اینجا انگشت روی قوم عاد و ثمود گذاشته شده است؟ این به خاطر آن است که عرب از وضع آنها آگاهی داشته و آثار ویرانه‌های شهرهای آنها را با چشم خود دیده بودند، به علاوه به حکم آنکه یک قوم بیابان گرد بودند از خطرات صاعقه به خوبی آگاهی داشتند. «أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا یُبْصِرُونَ: آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمین‌های خشک می‌رانیم و به وسیله آن زراعت‌هایی می‌رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می‌خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی‌بینند؟» (۱) (صفحه ۱۷۱) به راستی اگر باران نمی‌بارید بسیاری از زمین‌ها، قطره‌ای از آب به خود نمی‌دید حتی اگر فرضا رودخانه‌ای پر آب وجود داشت بر آنها مسلط نمی‌شد، اما اکنون می‌بینیم که به برکت این رحمت الهی بر فراز بسیاری از کوه‌ها و دامنه‌های صعب العبود و تپه‌های مرتفع جنگل‌ها و درختان فراوان و گیاهان بسیار روییده است، این قدرت آبیاری عجیب، تنها در باران است و از هیچ چیز دیگر ساخته نیست. ***** ۱- ۲۷ / سجده. (صفحه ۱۷۲) و یا از این جهت که گیاه به محض روییدن برای چهارپایان قابل استفاده است در حالی که استفاده انسان از گیاهان غالبا به زمان بعد موکول می‌شود که دانه و ثمره خود را به بار می‌آورد. جالب اینکه در ذیل آیه مورد بحث جمله «اَفَلا یُبصِرُونَ» (آیا نمی‌بینید) آمده است، در حالی که در ذیل آیه قبل که سخن از قصرها و خانه‌های ویران شده اقوام پیشین است جمله «أَ فَلا یَسْمَعُونَ» (آیا نمی‌شنوند) آمده. این تفاوت به خاطر آن است که منظره زنده شدن زمین‌های لم یزرع بر اثر نزول باران را همه با چشم می‌بینند، در حالی که مسائل مربوط به اقوام پیشین را غالبا به صورت اخباری می‌شنوند. در یک جمع‌بندی از مجموع دو آیه فوق، چنین استفاده می‌شود که خداوند به این گروه سرکش می‌فرماید: «چشم و گوش خود را باز کنید، حقایق را بشنوید و ببینید و بیندیشید که چگونه یک روز به بادها فرمان دادیم، قصرها و کاخ‌های قوم عاد را درهم بکوبند و ویران کنند، روز دیگر به همین بادها فرمان می‌دهیم که ابرها پربار را به سوی زمین‌های مرده و بایر ببرند و آنها را آباد و سر سبز سازند آیا باز در برابر چنین قدرتی سر تسلیم فرود نمی‌آورید»؟ (صفحه ۱۷۳) «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ: هر کسی مرگ را می‌چشد و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت، آن‌ها که از آتش (دوزخ) دور شده، به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا،چیزی جز مایه فریب نیست». (۱) بحث درباره لجاجت مخالفان و افراد بی‌ایمان، این آیه اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم رستاخیز می کند تا هم دلداری برای پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان باشد و هم هشداری به مخالفان گناهکار. این آیه نخست اشاره به قانونی می کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است ***** ۱- ۱۸۵ / آل عمران. (صفحه ۱۷۴) و می گوید: «تمام زندگان خواه و ناخواه مرگ را خواهند چشید: کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ». گرچه بسیاری از مردم مایلند، که فناپذیر بودن خود را فراموش کنند ولی این واقعیتی است که اگر ما آن را فراموش کنیم، آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان، بالاخره پایانی دارد و روزی می‌رسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد. منظور از «نَفْس» در آیه مجموعه جسم و جان است، اگرچه گاهی نفس در قرآن تنها به روح اطلاق می‌شود و تعبیرش به «چشیدن» اشاره به احساس کامل است، زیرا گاه می‌شود انسان غذایی را به چشم می‌بیند و یا با دست لمس می کند، ولی این‌ها هیچ

کـدام احسـاس کامل نیست، مگر زمانی که به وسـیله ذائقه خود آن را بچشـد و گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غـذا برای آدمی و موجودات زنده است. (صـفحه ۱۷۵) سـپس می گویـد: بعـد از زندگی این جهان، مرحله پاداش و کیفر اعمـال شـروع می‌شود در اینجا عمل است بـدون جزا و آنجا جزا است بـدون عمل. «وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ». جمله «تُوَفَّوْنَ» کـه بـه معنی پرداخت کامـل است نشـان می‌دهـد که اجر و پـاداش به طـور کامـل در روز قیـامت پرداخت می گردد، بنابراین مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببینـد، زیرا این پـاداش و کیفر برزخی، کامـل نیست. گویا دوزخ با تمام قـدرتش انسان‌ها را به سوی خود جـذب می کنـد و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا هوس‌های زودگذر، لذات جنسـی نامشـروع، مقام‌ها و ثروت‌های غیر مباح، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟ (صـفحه ۱۷۶) ضـمنا از این تعبیر استفاده می‌شود که اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبه این عوامل فریبنده دور ندارند، تدریجا به سوی آن جذب خواهند شد. «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ: آگاه باشـید اولیاء (و دوسـتان) خـدا نه ترسـی دارند و نه غمگین می‌شوند». (۱) اولیاء خدا کسانی هسـتند که میان آنان و خـدا حایل و فاصـله‌ای نیست، حجاب‌ها از قلبشان کنار رفته و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک، خـدا را با چشم دل چنـان می‌بیننـد که هیـچ گونه شـک و تردیـدی به دلهایشان راه نمی‌یابـد و به خاطر همین آشـنایی با خـدا که وجود بی‌انتهـا و قـدرت بی‌پایـان و کمـال مطلق است و مـاسوی خـدا در نظرشـان کوچـک و کم‌ارزش و ناپایـدار و بی‌مقـدار است. ***** ۱- ۶۲ / یونس. (صفحه ۱۷۷) کسـی که با اقیانوس آشـنا است، قطره در نظرش ارزشـی ندارد و کسی که خورشید را می‌بیند، نسـبت به یک شـمع بی‌فروغ بی‌اعتنا است. و از اینجا روشن می‌شود که چرا آنها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولاً- از احتمال فقـدان نعمت‌هایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینـده او را تهدیـد کنـد، ناشـی می‌شود، همان گونه که غم و اندوه معمولاً نسبت به گذشـته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشـته است. اولیاء و دوسـتان راسـتین خـدا از هرگـونه وابسـتگی و اسـارت جهـان مـاده آزادنـد و «زهـد» به معنی حقیقیش بر وجود آنهـا حکومت می کنـد، نه با از دست دادن امکانات مادی و جزع و فزع می کننـد و نه ترس از آینـده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشـغول می‌دارد. بنابراین «غم‌ها» و «ترس‌هایی» که دیگران را دائما در حال اضـطراب و نگرانی نسبت به گذشـته و آینده نگه می‌دارد، در وجود آنها راه ندارد. (صـفحه ۱۷۸) یـک ظرف کوچک آب، از دمیـدن یک انسان، متلاطم می‌شود ولی در پهنه اقیـانوس کبیر حتی طوفـان‌ها کم اثر است و به همین دلیل آن را اقیانوس آرام می‌نامنـد «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ: نـه آن روز کـه داشـتند، بـه آن دل بسـتند و نه امروز که از آن جـدا می‌شونـد، غمی دارنـد، روحشـان بزرگ‌تر و فکرشـان بالاـتر از آن است که اینگـونه حـوادث در گذشـته و آینـده در آنهـا اثر بگـذارد». (۱) خلاـصه اینکـه غم و ترس در انسان‌ها معمولاً ناشـی از روح دنیاپرستی است، آنها که از این روح تهی هسـتند، اگر غم و ترسـی نداشـته باشـند، بسیار طبیعی اسـت. این بیـان اسـتدلالی مسأله بـود و گـاهی همین موضـوع به بیـان دیگری که شـکل عرفـانی دارد، به این صـورت عرضـه می‌شود. ***** ۱- ۲۳ / حدید. (صـفحه ۱۷۹) اولیـای خـدا آن چنان غرق صـفات جمال و جلال او هسـتند و آن چنان محو مشاهـده ذات پاک او می‌باشـند که غیر او را به دست فراموشـی می‌سپرنـد، روشن است در غم و انـدوه و ترس و وحشت حتما نیـاز به تصـور فقـدان و از دست دادن چیزی و یـا مـواجهه بـا دشـمن و موجـود خطرنـاکی دارد، کسـی که غیر خـدا در دل او نمی گنجـد و به غیر او نمی‌اندیشـد و جز او را در روح خـود پـذیرا نمی‌شود، چگونه ممکن است غم و انـدوه و ترس وحشـتی داشـته باشد. از آنچه گفتیم، این حقیقت نیز آشـکار شد که منظور غم‌های مادی و ترس‌های دنیوی است، وگرنه دوسـتان خدا وجودشـان از خوف او مالامـال است، ترس از عـدم انجـام وظـایف و مسـئولیت‌ها و انـدوه بر آنچه از موفقیت‌ها از آنان فوت

شـده، که این ترس و انـدوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است، به عکس ترس و انـدوه‌های مادی که مـایه انحطاط و تنزّل است. «فَالْیَوْمَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ النَّارِ الَّتی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ: امروز هیچ یک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست و به ظالمان می‌گوییم: بچشید عذاب آتشی را که تکذیب می‌کردید». (۱) (صفحه ۱۸۰) «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاَّ رَجُلٌ یُریدُ أَنْ یَصُدَّکُمْ عَمَّا کانَ یَعْبُدُ آباؤُکُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاَّ إِفْکٌ مُفْتَریً وَ قالَ الَّذینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاَّ سِحْرٌ مُبینٌ: هنگامی که آیات روشن‌گر ما بر آن‌هـا خوانـده شود، می‌گوینـد: او فقـط مردی است که می‌خواهـد شـما را از آنچه پـدرانتان پرسـتش می‌کردنـد، بازدارد و می‌گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده، چیز دیگری نیست و کافران هنگامی که حقّ به سراغشان آمد، گفتند: این فقط یک سحر آشکار است». (۱) ***** ۱- ۴۲ / سبأ. (صفحه ۱۸۱) این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به «ظـالم» و سـتمگر می‌کنـد بلکـه در بسیاری دیگر از آیـات قرآن از «کفر» تعبیر به «ظـالم» یـا از «کـافران و مشـرکان» تعبیر به «ظالمان» شده است، چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم می‌کنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر برداشته و طوق بندگی خفت بار بت‌ها را بر گردن می‌نهند و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد می‌دهند. «سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً: به زودی او را مجبور می‌کنم که از قلّه زنـدگی بالا رود (سپس او را به زیر می‌افکنم)». (۲) ***** ۱- ۴۳ / سبأ. ۲- ۱۷ / مدثّر. (صفحه ۱۸۲) «إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ: او (برای مبـارزه بـا قرآن) انـدیشه کرد و مطلب را آماده ساخت». (۱) «قَدَّرَ» از ماده «تقدیر» در اینجا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصـمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است. بـدیهی است فکر کردن ذاتا کار خوبی است، اما به شـرط اینکه در مسیر حق باشد، که گاه یک ساعت آن فضیلت عبادت یک سال و حتی یک عمر را دارد، چرا که همان یک ساعت می‌تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد، ولی اگر فکر در مسیر کفر و فساد و شیطنت به کار گرفته شود، مـذموم و نکوهنـده است و فکر کردن «ولیـد» از همین نوع بود. «وَ الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَ بِالْآخِرَهِْ هُمْ یُوقِنُونَ: آنها به ***** ۱- ۱۸ / مدثّر. (صفحه ۱۸۳) آن چه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشـین نازل گردیده،) ایمان می‌آورند و به رستاخیز یقین دارند». (۱) «روح» مخلوق عظیمی است مافوق فرشـتگان، چنانکه در حـدیثی از امـام صـادق علیـه‌السـلام نقـل شـده است که شخصـی از ایشـان سؤال کرد: «آیـا روح همـان جبرئیـل است»؟ امـام علیه‌السـلام در پاسـخ فرمود: «جبرئیـل از ملائکه است و روح، اعظم از ملائکه است مگر خداونـد متعال نمی‌فرمایـد: ملائکه و روح نازل می‌شوند»؟ منظور از «مِنْ کُلِّ اَمْر» این است که فرشـتگان برای تقدیر و تعیین سـرنوشت‌ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نـازل می‌شونـد و هـدف از نزول آنهـا انجـام این امور است یـا اینکه هر امر خیر و سـرنوشت و تقـدیری را بـا خود می‌آورند. ***** ***** ۱- ۴ / بقره. (صـفحه ۱۸۴) «قُلِ انْظُرُوا مـا ذا فِی السَّمـاواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما تُغْنِی الْآیاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ: بگو نگاه کنـد آنچه را (از آیات خدا و نشانه‌های توحیدش) در آسـمان‌ها و زمین است، اما این آیات و انذارها به حال کسانی که ایمان نمی‌آورنـد (و لجوجنـد) مفیـد نخواهد بود». (۱) «فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَیَّامِ الَّذینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ: آیا آنها همانند روزهای پیشـینیان را انتظار می‌کشـند، بگو: شـما انتظار بکشید من نیز با شما انتظار می‌کشم». (۲) بایـد توجه داشت که استفهام در جمله «فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ» ، «اسـتفهام انکـاری» است یعنی آنهـا با این شـیوه رفتارشان جز فرارسـیدن یک سرنوشت شوم نمی‌توانند داشته باشند. ***** ۱- ۱۰۱ / یونس. ۲- ۱۰۲ / یونس. (صفحه ۱۸۵) «ثُمَّ أَرْسَلْنا رُسُلَنا تَتْرا کُلَّ ما جاءَ أُمَّهً رَسُولُها کَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنا بَعْضَهُمْ بَعْضاً وَ جَعَلْناهُمْ أَحادیثَ فَبُعْداً لِقَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ: سپس رسولان خود را یکی بعـد از دیگری فرسـتادیم، هر زمـان رسولی برای (هـدایت) قومی می‌آمـد، او را تکـذیب می‌کردنـد، ولی مـا این امت‌هـای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمـودیم و آن‌هـا را احـادیثی قرار دادیم (چنـان محو شدنـد که تنهـا نـام و

گفتگویی از آن‌ها باقی مانـد) دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی‌آورند». (۱) «ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبینٍ: سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم». (۲) گاه امتی منقرض می‌شود اما نفرات و آثار چشم‌گیری از آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنـده باقی می‌مانـد ولی گاه چنان نابود می‌شود که جز اسـمی از آنها بر صـفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی‌ماند و این امتهای سرکش و طغیان‌گر از دسته دوم بودند. ***** ۱- ۴۴ / مؤمنون. ۲- ۴۵ / مؤمنون. (صفحه ۱۸۶) آری این سـرنوشت‌های دردناک، نتیجه بی‌ایمانی آنها بود و به همین دلیل مخصوص آن‌هـا نیست، هر گروه بی‌ایمان و سـرکش و سـتمگر، خواه ناخواه به چنین سـرنوشتی گرفتار می‌شود، چنان نابود می گردد که تنها نامی از او در صـفحات تاریخ و گفتگوها باقی می‌ماند. «فَهَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ سُنَّتَ الْأَوَّلِینَ: آیا آن‌ها چیزی جز سنّت پیشینیان (و عذاب‌های دردناک آن‌ها) را انتظار دارند»؟ (۱) این جمله کوتاه اشاره‌ای به تمام سرنوشت‌های شوم ***** ۱- ۴۳ / فاطر. (صفحه ۱۸۷) اقوام گردنکش و طغیـانگری همچـون قوم نوح و عـاد و ثمود و قوم فرعون است که هر کـدام به بلاـی عظیمی گرفتار شدند و قرآن بارها به گوشه‌هایی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده و در اینجا با همین یک جمله کوتاه، تمام آنها را در مقابل چشم این گروه مجسم می‌سازد. چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد، ولی گروه دیگری را که دارای همـان بر نـامه‌انـد، معـاف دارد؟ مگر او حکیم و عادل نیست و همه چیز را از روی حکمت و عـدل انجـام نمی‌دهـد؟ «قـالُوا طـائِرُکُمْ مَعَکُمْ أَ إِنْ ذُکِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ: گفتنـد: شومی شـما از خودتـان است، اگر درسـت بیندیشید، بلکه شما گروهی اسراف کارید». (۱) ***** ۱- ۱۹ / یس. (صفحه ۱۸۸) اگر بدبختی و تیره روزی و حوادث شوم محیـط جـامعه شـما را فراگرفته و برکـات الهی از میـان شـما رخت بربسـته، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنیـد، نه در دعوت ما، این شـما هستیـد که با بت‌پرستی و هوی‌پرستی و بیـدادگری و شـهوت رانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده و برکات خدا را از خود قطع کرده‌اید. درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است، اگر توحید را انکار کرده، به شرک روی می‌آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است و اگر جامعه شما گرفتار سرنـوشت شـوم شـده است، سـبب آن نیز اسـراف در گنـاه و آلـودگی بـه شـهوات است، بالاـخره اگر در برابر خیرخـواهی خیرخواهان آنها را تهدید به مرگ می کنید، این نیز به خاطر تجاوزگری شـما است. (صـفحه ۱۸۹) «اِنْ کانَتْ اِلّا صَیْحَةً واحِدَةً فَإِذا هُمْ خامِدُونَ: فقط یک صـیحه آسـمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند». (۱) «یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبادِ ما یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاَّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ: افسوس بر این بنـدگان که هیـچ پیامبری برای هدایت آن‌ها نیامد، مگر این که او را اسـتهزاء می کردند». (۲) بیچـاره و محروم از سـعادت آن گروهی که نه تنهـا گـوش هوش به نـدای رهـبران ندهنـد، بلکه به اسـتهزاء و سـخریه آنها برخیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیان گران بی‌ایمان را قبل از خود دیده بودند و سـرانجام دردناکشان را با گوش شـنیده یا در صـفحات تاریـخ خوانـده بودنـد، اما کمترین عبرتی نگرفتند و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سـرنوشت گرفتار شدند. «فَأَهْلَکْنا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً وَ مَضی مَثَلُ الْأَوَّلِینَ: ما کسانی را که ***** ۱- ۲۹ / یس. ۲- ۳۰ / یس. (صـفحه ۱۹۰) نیرومندتر از این‌ها بودند، هلاک کردیم و داسـتان پیشـینیان قبلاً گذشت». (۱) «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ: هرگـاه از آن‌هـا سؤال کنی چه کسـی آسـمان‌هـا و زمین را آفریـده؟ مسـلما می‌گوینـد: خداونـد قادر و دانا آن‌ها را آفریده است». (۲) در آیـاتی که قبلاـ بر تو نـازل کرده‌ایم، نمونه‌های زیادی از این اقوام سـرکش و طغیانگر مطرح شده‌اند و شـرح حال آنها از طریق وحی، بی کم و کاست بر تو نازل گردیده، در میان آنها اقوامی بودنـد که از مشرکان عرب بسیار نیرومنـدتر بودنـد با امکانات و ثروت و نفرات و لشکر و اسـتعداد فراوان، اقوامی همچون فرعون و فرعونیـان زورمنـدانی همچون عاد و ثمود، اما برویـد ویرانه‌های شـهرهای آنها را ببینیـد و سرگذشـت

آنها را در تاریخ بخوانید و از همه روشن‌تر آنچه را در قرآن درباره آنها نازل شده است، بررسی کنید تا بدانید شما طاغیان لجوج از عذاب دردناك الهی هرگز در امان نیستید. ***** ۱- ۸ / زخرف. ۲- ۹ / زخرف. (صفحه ۱۹۱) «قالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آباءَكُمْ قالُوا إِنَّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ: (پیامبرشان) گفت: آیا اگر من آیینی هدایت بخش‌تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید، آورده باشم (باز هم انکار می‌کنید؟) گفتند: (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده‌اید، کافریم». (۱) «فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ: لذا ما از آن‌ها انتقام گرفتیم، بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود». (۲) ***** ۱- ۲۴ / زخرف. ۲- ۲۵ / زخرف. (صفحه ۱۹۲) مسلما چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی‌منطقی شایسته بقا و حیات نیست و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاك‌ها را از سر راه بردارد. گروهی را با طوفان و گروهی را با زلزله ویرانگر و جمعی را با تندباد و صاعقه و خلاصه هریك از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاك کردیم. «كَذَّبُوا بِآياتِنا كُلِّها فَأَخَذْناهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ: اما آن‌ها همه آیات ما را تکذیب کردند و ما آن‌ها را گرفتیم و مجازات کردیم، گرفتن شخصی قدرتمند و توانا». (۱) «أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ: آیا کفار شما بهتر از این‌ها هستند؟ یا برای شما امان نامه‌ای در کتب آسمانی نازل شده است»؟ (۲) ***** ***** @۱- ۴۲ / قمر. ۲- ۴۳ / قمر. (صفحه ۱۹۳) بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امت‌های سرکش و مجرم، در آیه مشرکان مکه را مخاطب می‌سازد. میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است؟ اگر آنها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفان‌ها و زلزله‌ها و صاعقه‌ها شدند، چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟ آیا شما از آنها بهترید؟ یا طغیان و عناد و کفر شما از آنها کمتر است؟ پس چگونه خود را از عذاب الهی مصون می‌شمرید؟ مگر اینکه امان نامه‌ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد و مسلما چنین ادعایی دروغ است و هیچگونه دلیلی بر آن ندارید. «وَ لَقَدْ أَهْلَكْنا أَشْياعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ: ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند، هلاك کردیم، آیا کسی هست که متذکر شود»؟ (۱) ***** ۱- ۵۱ / قمر. (صفحه ۱۹۴) «وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ: و هر کاری را انجام دادند، در نامه‌های اعمالشان ثبت است». (۱) مسلما اقوام پیشین، پیرو مشرکان مکه و مانند آنها نبودند بلکه قضیه برعکس بود، اما از آنجا که طرفداران یك نفر شبیه او هستند، این واژه در معنی «شبیه و مانند» نیز به کار می‌رود. ***** ۱- ۵۲ / قمر. (صفحه ۱۹۵) این را نیز نباید نادیده گرفت که این گروه از کفار مکه از برنامه پیشینیان نیرو می‌گرفتند و از خط و مکتب آنها استفاده می‌کردند و به همین جهت بر اقوام پیشین اشیاع (شیعه‌ها) اطلاق شده است. به هر حال این آیه بار دیگر این حقیقت را تأکید می‌کند که وقتی اعمال و رفتار و اعتقادات شما با آنها یکی است، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید، بیدار شوید و پند گیرید. «وَ لا يَخافُ عُقْباها: و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد». (۱) هر قدر سوگندهای قرآن در یك زمینه بیشتر و محکم‌تر باشد، دلیل بر اهمیت موضوع است و می‌دانیم که طولانی‌ترین و مؤکدترین سوگندها در این سوره است، به خصوص اینکه سوگند به ذات پاك خداوند سه بار در آن تکرار شده و سرانجام روی این مسأله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است و محرومیت و شکست و بدبختی در تزکیه است. ***** ۱- ۱۵ / شمس. (صفحه ۱۹۶) در واقع مهم‌ترین مسأله زندگی انسان نیز همین مسأله است و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می‌کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می‌کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسای مسیح است) می‌باشد و نه مانند این‌ها، بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است. بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است و نه در سرنوشت‌های الزامی و نه فعالیتهای این و آن بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوا است. «هر کس که تقوا و شکیبایی پیشه

کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد». چون قضا آید طبیب ابله شود و آن دوا در نفع هم گمره شود (۱) ***** ۱- مولوی. (صفحه ۱۹۷)

سرنوشت مردم پس از پیامبر

«وَ طَالَ الْأَمَدُ بِهِمْ لِيَسْتَكْمِلُوا الْخِزْيَ وَ يَسْتَوْجِبُوا الْغِيَرَ حَتَّى إِذَا اخْلَوْلَقَ ۱۳۰ الْأَجَلُ وَ اسْتَرَاحَ قَوْمٌ إِلَى الْفِتَنِ وَ أَشَالُوا عَنْ لَقَاحِ حَرْبِهِمْ لَمْ يَمُنُّوا عَلَى اللَّهِ بِالصَّبْرِ وَ لَمْ يَسْتَعْظِمُوا بَذْلَ أَنْفُسِهِم» «روزگار آنان به طول انجامید تا رسوایی آنها به نهایت رسید و خود را سزاوار بلای زمانه گرداندند و چون پایان مدت آنها نزدیک شد، گروهی در فتنه‌ها آسودند و گروهی دست به حمله و پیکار با فسادگران زدند و با شکیبایی که داشتند بر خدا منت نهادند و جان دادن در راه خدا را بزرگ نشمردند تا آنجا که اراده الهی به پایان دوران جاهلیت موافق شد». (۱) ***** ۱- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۶/۱۵۰. (صفحه ۱۹۸)

شناخت قضا و قدر الهی از دیدگاه امام علی علیه‌السلام

الحکمهٔ ۲۸۷: سُئِلَ عَنِ الْقَدَرِ فَقَالَ طَرِيقٌ مُظْلِمٌ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَ بَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلِجُوهُ وَ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوه» (از امام علی علیه‌السلام درباره قَدَر پرسیدند، امام پاسخ داد:) «راهی است تاریک، آن را مپیمایید، و دریایی است ژرف؛ وارد آن نشوید و رازی است خدایی، خود را به زحمت نیندازید». الحکمهٔ ۲۰۱: «وَ قَالَ: إِنَّ مَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِهِ فَإِذَا جَاءَ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ وَ إِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ» «و درود خدا بر او فرمود: با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند و چون تقدیر الهی فرا رسد، تنهایش می‌گذارند، که همانا زمان عمر انسان سپری نگهدارنده است». (صفحه ۱۹۹) الحکمهٔ ۱۶: «وَ قالَ علیه‌السلام: تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقادیرِ، حَتّی یَکُونَ الْحَتْفُ فِی التَّدْبیرِ» «درود خدا بر او فرمود: کارها چنان در سیطره تقدیر است که چاره اندیشی به مرگ می‌انجامد». الحکمهٔ ۴۵۹: «اَلتَّقْدیرُ اَمِ التَّدْبیرُ: وَ قالَ علیه‌السلام: یَغْلِبُ الْمِقدارُ عَلَی التَّقْدیرِ، حَتّی تَکُونَ الْآفَةُ فِی االتَّدْبیرِ» امام علی علیه‌السلام درباره تقدیر و تدبیر فرموده: «تقدیر الهی چنان بر محاسبات ما چیره شود که تدبیر، سبب آفت زندگی باشد». الحکمهٔ ۷۸: «مَنْزِلَةُ الْقَضاءِ وَ الْقَدَرِ» «وَ مِنْ کَلام علیه‌السلام لِلسّائِلِ الشّامِیّ لَمّا سَأَلَه: اَکانَ مَسیرُنا اِلَی الشّام بِقَضاءٍ مِنَ اللّهِ وَ قَدَرٍ؟ بَعْدَ کَلامٍ طَویلٍ هذا مُخْتارَهُ: وَیْحَکَ! لَعَلَّکَ ظَنَنْتَ قَضاءً لازِما، وَ قَدَرا حاتِما! وَ لَوْ کانَ ذلِکَ کَذلِکَ لَبَطَلَ الثَّوابُ وَ الْعِقابُ، وَ سَقَطَ الْوَعْدُ وَ الْوَعیدُ. اِنَّ اللّهَ سُبْحانَهُ أمَرَ عِبادَهُ تَخْییرا، وَ نَهاهُمْ تَحْذیرا، وَ کَلَّفَ یَسیرا، وَ لَمْ. (صفحه ۲۰۰) یُکَلِّفْ عَسیرا، وَ أعْطی عَلَی الْقَلیلِ کَثیرا؛ وَ لَمْ یُعْصَ مَغْلُوبا، وَ لَمْ یُطَعْ مُکْرَها، وَ لَمْ یُرْسِلِ الْأَنْبیاءَ لَعِبا، وَ لَمْ یُنْزِلِ الْکِتابَ لِلْعِبادِ عَبَثا، و لا خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلاً».

شناخت جایگاه جبر و اختیار

حکمت ۷۸: «و در جواب مردی شامی فرمود: (مرد شامی پرسید: آیا رفتن ما به شما، قضا و قدر الهی است؟ امام علیه‌السلام با کلمات طولانی پاسخ او را داد که برخی از آن را برگزیدیم). وای بر تو! شاید قضاء لازم و قَدَر حتمی را گمان کرده‌ای؟ اگر چنین بود، پاداش و کیفر، بشارت و تهدید الهی، بیهوده بود! خداوند سبحان! بندگان خود را فرمان داد در حالی که اختیار دارند و نهی فرمود تا بترسند، احکام آسانی را واجب کرد، و چیز دشواری را تکلیف نفرمود، و (صفحه ۲۰۱) پاداش اعمال اندک را فراوان قرار داد، با نافرمانی بندگان مغلوب نخواهد شد، و با اکراه و اجبار اطاعت نمی‌شود و پیامبران را به شوخی

نفرستاد و فرو فرستادن کتب آسمانی برای بندگان بیهوده نبود و آسمان و زمین و آنچه را در میانشان است بی‌هدف نیافرید».
«مَنْ عَصاکَ وَ لا یَزیدُ فی مُلْکِکَ مَنْ اَطاعَکَ و لا یَرُدُّ اَمْرَکَ مَنْ سَخِطَ قَضاءَکَ وَ لا یَسْتَغْنی عَنْکَ مَنْ تَوَلّی عَنْ أمْرِکَ. کُلُّ سِرٍّ عِنْدَکَ عَلانِیَةٌ» «آن کسی که قضای تو به خشم آید نتواند فرمانت را برگرداند و هر کس که به فرمان تو پشت کند از تو بی‌نیاز نگردد. هر سری نزد تو آشکار و هر پنهانی نزد تو هویداست»! (۱) «بِکَ عِلْما بِأنَّ أزِمَّةَ الْاُمُورِ بِیَدِکَ وَ مَصادِرَها عَنْ قَضائِکَ» «اگر مصیبت‌ها بر آنان فرود آید به تو پناه می‌برند و روی به درگاه دارند *****۱- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۴/۱۰۹. (صفحه ۲۰۲) زیرا می‌دانند که سررشته کارها به دست توست و همه کارها از خواست تو نشأت می گیرند». (۱)

وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون

«قَدَّرَ ما خَلَقَ فَأحْکَمَ تَقْدیرَهُ وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبیرَهُ وَ وَجَّهَهُ لِوِجْهَتِه فَلَمْ یَتَعَدَّ حُدودَ مَنْزِلَتِه وَ لَمْ یَقْصُرْ دُونَ الْاِنْتِهاءِ اِلی غایَتِه وَ لَمْ یَسْتَصْعِبْ إذْ اُمِرَ بِالْمُضِیِّ عَلی إرادَتِه» «آنچه را آفرید با اندازه‌گیری دقیقی استوار کرد و با لطف و مهربانی نظمشان داد و به خوبی تدبیر کرد. هر پدیده را برای همان جهت که آفریده شد به حرکت درآورد، چنان که نه از حد و مرز خویش تجاوز نماید و نه در رسیدن به مراحل رشد خود کوتاهی کند و این حرکت حساب شده را، بدون دشواری به سامان رساند تا براساس اراده او زندگی کند». (۲) *****۱- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳/۲۲۷. ۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۶/۹۱. (صفحه ۲۰۳) «اَلْاَصْواتُ مُهَیْمِنَةً، وَ أَلْجَمَ الْعَرَقُ وَ عَظُمَ الشَّفَقُ وَ أُرْعِدَتِ الْاَسْماعُ لِزَبْرَةِ الدّاعِی اِلی فَصْلِ الْخِطابِ، وَ مُقایَضَةِ الْجَزاءِ، وَ نَکالِ الْعِقابِ، وَ نَوالِ الثَّوابِ» «دل‌ها آرام، صداها آهسته، عرق از گونه‌ها چنان جاری است که امکان حذف زدن نمی‌باشد. اضطراب و وحشت همه را فراگرفته، بانگی رعدآسا و گوش خراش همه را لرزانده به سوی پیشگاه عدالت». (۱) «مُتْقَنٌ وَ عِلْمٌ مُحْکَمٌ وَ أمْرٌ مُبْرَمٌ. اَلْمَأْمُولُ مَعَ النِّقَمِ، اَلْمَرْهُوبُ مَعَ النِّعَمِ!» «بلکه فرمانش استوار و علم او مستحکم و کارش بی تزلزل است. خدایی که به هنگام بلا و سختی به او امیدوار، و در نعمت‌ها از او بیمناکند». (۲) *****۱- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۴/۸۳. (صفحه ۲۰۴) «إِضَاعَةُ الزَّادِ وَ مَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَ لِکُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ. سَوْفَ یَأْتِیکَ مَا قُدِّرَ لَکَ. التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ. وَ رُبَّ یَسِیرٍ أَنْمَی مِنْ کَثِیرٍ. لَا خَیْرَ فِی مُعِینٍ مَهِینٍ وَ لَا فِی صَدِیقٍ ظَنِینٍ ساهِلِ الدَّهْرَ» «پیش از آنکه فرصت از دست برود و اندوه به بار آورد، از فرصت استفاده کن. هر تلاشگری به خواسته‌های خود نرسد و هر پنهان شده‌ای باز نمی‌گردد. از نمونه‌های تباهی نابود کردن زاد و توشه آخرت است. هر کاری پایانی دارد و به زودی آنچه برای تو مقدّر گردیده خواهد رسید. هر بازرگانی، خویش را به مخاطره افکند». (۱)

مشکل درک قضا و قدر

الحکمه ۲۸۵: «قالَ علیه‌السلام: کُلُّ مُعَاجِلٍ یَسْأَلُ الْإِنْظَار وَ کُلُّ مُؤَجَّلٍ یَتَعَلَّلُ بِالتَّسْوِیفِ» حکمت ۲۸۵: امام علی علیه‌السلام فرمود: «آنان که وقتشان پایان یافته خواستار مهلتند و آنان که مهلت دارند کوتاهی می‌ورزند»! *****۱- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۷/۶۵. ۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۹۶/۳۱. (صفحه ۲۰۵)

انسان و اختیار

یکی از مسائل اساسی انسان شناسی، مسأله اختیار انسان است. مفهوم اختیار غالبا در مقابل جبر به کار می‌رود و به این معناست که موجود مختار کاری را که بخواهد از روی میل و رضایت انجام دهد و یک نیروی مسلّط درونی یا بیرونی، او را برخلاف خواست خود به کاری وادار ننماید. نباید فراموش کرد که مختار بودن انسان به این معنی نیست که او قادر به انجام هر کاری است همچنین اعتقاد به مختار بودن انسان به این معنی نیز نیست که همه کارهایی که او انجام می‌دهد یا حوادثی که در زندگی او و در ارتباط با وی اتفاق می‌افتد، همگی ناشی از اختیار، اوست. بعضی از این کارها یا حوادث کاملاً از حوزه اختیار ما خارج هستند، البته عملی که هیچ گونه جنبه اختیاری نداشته باشد. یعنی میل و رضایت انسان کوچکترین نقشی در آن نداشته باشد، نه موجب پاداش و نه مستوجب عِقاب است. مختار بودن انسان مهم‌ترین شرط لازم برای رسیدن او به کمال اوست؛ یعنی کمال شایسته انسان چنان است که جز از طریق اختیار و انتخاب حاصل نمی‌شود. (صفحه ۲۰۶) هرچند وجود اختیار بدیهی است، اما شواهد روشنی نیز در تأیید آن وجود دارد که در زیر به برخی از آن اشاره می کنیم: تفکر و تأمل احساس شرم و پشیمانی نظام جزا و پاداش نظام تعلیم و تربیت

اختیار قابل انکار نیست

کسانی که وجود اختیار را در انسان انکار می کنند دست به انکار یک امر بدیهی می‌زنند و درست مثل این است که کسی وجود خود را منکر شود یا در آن تردید کند. اما چون وجود اختیار بدیهی است، حتی کسی که به زبان آن را انکار می کند، ناچار در عمل (صفحه ۲۰۷) آن را می‌پذیرد و این نشان می‌دهد که او برخلاف ادعای ظاهری خود در عمق ضمیر خویش به وجود اختیار معتقد است؛ از این رو ابن سینا درباره این قبیل افراد می گوید: «آخرین پاسخ شفابخشی که باید به آنها داده شود این است که از طریق عمل وارد شوند؛ مثلاً او را بزنند و بگویند در زدن و نزدن ما را اختیار نیست تا فطرت واقع بینی، وی را به سخن آورد و به حقیقت اعتراف نمایید». آن یکی بر رفت بالای درخت می‌فشاند او میوه را دزدانه سخت/ صاحب باغ آمد و گفت: ای دَنی از خدا شرمت، بگو چه می کنی؟/ گفت: از باغ خدا بنده خدا می‌خورد خرما که حق کردش عطا/ بس ببستش سخت آن دَم بر درخت میزدش بر پشت و پهلو چوب سخت/ گفت: آخر از خدا شرمی بدار می کشی این بی گنه را زار زار/ گفت: کز چوبِ خدا این بنده‌اش می‌زند بر پشت دیگر بنده‌اش/ (صفحه ۲۰۸) چوبِ حق و پشت و پهلو، آنِ او من غلام و آلت فرمان او/ گفت: توبه کردم از جبر ای عیار اختیار است اختیار است اختیار/. (مولوی)

انسان و سرنوشت

یکی از مسائل که در ادیان آسمانی و به خصوص دین مقدس اسلام در زمینه خداشناسی مطرح شده است و دانشمندان علوم الهی درباره آن به بحث پرداخته‌اند، مسأله «قضا و قدر» است. مشکلی که در ابتدای امر به نظر می‌رسد این است که چگونه می توان از یک سو به قضا و قدر الهی معتقد بود و از سوی دیگر، اختیار انسان و نقش او را در تعیین سرنوشت خود پذیرفت. به عبارت دیگر، آیا واقعا می توان هم به قضا و قدر الهی معتقد بود و هم انسان را موجودی مختار دانست؟ (صفحه ۲۰۹) نگاهی به تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان صدر اسلام به قضا و قدر اعتقاد راسخ داشتند اما این اعتقاد هرگز آنها را به سوی عقیده جبر نکشانید. آنها این تعلیم را آن چنان دریافت کرده بودند که با تسلط خود بر سرنوشتشان منافاتی نمی‌دیدند و مسأله تغییر و تبدیل سرنوشت نزد آنها امری مسلّم بود. آنچه در مجموع از اخبار و روایات برمی‌آید این است که شخص

رسول اکرم صلی الله علیه و آله مسأله قضا و قدر را برای اصحاب خود مطرح کرده‌اند و امام علی علیه‌السلام نیز در این زمینه مکرر داد سخن داده‌اند. نکته شگفت‌انگیز این است که این موضوع آن چنان استادانه به مسلمانان صدر اسلام تعلیم داده شده است که با «جبر» فرسنگها فاصله داشتند و آنها را جبری مسلک و در نتیجه بی‌اراده و زبون بار نیاورده است. عمل مسلمانان صدر اسلام و تلاشهای بی‌نظیر آنها و نیز سخنانی که از آنها رسیده است این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد. (صفحه ۲۱۰)

اراده خدا و سلسله علت‌ها

تردیدی نیست که قانون علیّت در سرتاسر جهان طبیعت حکمفرماست. بعضی از اشیاء در بعضی دیگر تأثیر می‌کنند و از طریق پدیده‌های جدیدی به وجود می‌آیند: آب آتش را خاموش می‌کند و آتش چوب را می‌سوزاند؛ میکروب تولید بیماری می‌کند و دارو بیماری را از بین می‌برد و ... از طرف دیگر می‌دانیم که همه پدیده‌ها، هستی خود را از خدا می‌گیرند و هر حرکت در هر گوشه‌ای از جهان به اراده خداست. حال چگونه می‌توان این دوگانگی را توجیه کرد؟ آیا باید گفت که تأثیرات عوامل مادی غیرواقعی است؟ یعنی: آتش تأثیری در سوزاندن چوب ندارد و خداست که به طور مستقیم چوب را می‌سوزاند؟ (صفحه ۲۱۱) پاسخ این سؤال با توجه به آنچه در مورد علل طولی گفتیم به روشنی قابل فهم است. هم آتش به طور مستقیم در چوب اثر می‌کند و هم اراده خدا در سوختن چوب مؤثر است؛ نهایت این که این دو در طول هم قرار دارند نه در عرض هم؛ یعنی وقتی گفته می‌شود که خدا چوب را می‌سوزاند، به این معنی نیست که خدا و آتش مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهند که سبب سوختن چوب می‌شود (علل عرضی) بنابراین، اعتقاد به تأثیر اراده خدا در همه پدیده‌ها (قضاء الهی) هرگز به مفهوم نفی علت‌های دیگر یا انکار تأثیر آنها در ایجاد یک پدیده نیست؛ مثلاً پذیرفتن قضای الهی مستلزم انکار خاصیت سوزانندگی آتش، شفابخشی دارو نیست. هر پدیده نسبتی با علل و عوامل همسطح خود دارد و در همان حال آن پدیده به همراه تمام آن علل و شرایط در سطحی دیگر با اراده خدا و خواست او نسبتی دارد. (صفحه ۲۱۲) انسان ظاهربین غالبا چشم به همین علت‌های ظاهری می‌دوزد و از مسبّب عالی و حقیقی غفلت می‌کند؛ اما انسان‌های موحّد همواره در لابلای علل و شرایط ظاهری، دست آن مسبّب حقیقی را در همه پدیده‌ها مشاهده می‌کند. قرآن کریم از زبان حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌گوید: «الَّذی خَلَقَنی فَهُوَ یَهْدینِ ، وَ الَّذی هُوَ یُطْعِمُنی وَ یَسْقینِ ، وَ إذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفینِ ، وَ الَّذی یُمیتُنی ثُمَّ یُحْیینِ ، وَ الَّذی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لی خَطیئَتی یَوْمَ الدِّینِ: آن که مرا بیافرید، سپس راهنماییم می‌کند و آن که به من طعام می‌دهد و مرا سیراب می‌سازد و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند و آن که امید می‌دارم که ببخشاید خطایم را در روز قیامت». (۱) ***** ۱– ۷۸ تا ۸۲ / شعراء. (صفحه ۲۱۳)

اراده خدا و اختیار انسان

در مورد افعال اختیاری انسان نیز وضع به همین منوال است؛ یعنی اعتقاد به قضای الهی هرگز به مفهوم نفی اختیار انسان نیست، بلکه یکی از مظاهر قضا و قدر الهی اختیار انسان است یعنی قضای الهی بر این تعلق گرفته است که انسان موجودی مختار و آزاد باشد. در فعل اختیاری، تا زمانی که انسان به انجام فعلی اراده نکند آن فعل انجام نمی‌گیرد و به اصطلاح علت کامل نمی‌شود، اما در عین حال، ما و اراده ما و عملی که از ما سر می‌زند، در کل وابسته به اراده خداست. این ارتباط مانند روابط طبیعی و در عرض آن نیست. اراده انسان در طول اراده خداست؛ بنابراین افعال اختیاری انسان از یک طرف منسوب به

خود خداست و از سوی دیگر در سطحی بالاتر (صفحه ۲۱۴) با اراده خدا نسبت دارد.

فواید اعتقاد به قضا و قدر الهی

۱ حکیمانه دیدن نظام جهان

کسی که به حاکمیت تقدیر خداوند حکیم بر کل جهان معتقد است، نظام جهان را نظامی حکیمانه می‌یابد. نظامی که مبتنی بر حساب دقیق بوده در مجموع، متوجه مصالح عالی است. پر واضح است که چنین اعتقادی تا چه اندازه در بینش انسان نسبت به هستی مؤثّر است و او را از بدبینی و احساس پوچی و یأس نجات می‌دهد و اعتماد به نتیجه گرفتن از سعی و فعالیت را در او افزایش می‌دهد.

۲ اعتقاد به علل معنوی و مأیوس نشدن از نارسایی علل مادی

یکی از نتایج مهم اعتقاد به علت‌های فوق طبیعی (عوامل معنوی) در نظام جهان، این است که انسان با مشاهده نارسایی عوامل ظاهری، دچار یأس و نومیدی نمی‌شود، بلکه روح امید همواره در او زنده می‌ماند و هر لحظه احتمال می‌دهد که براساس تقدیر الهی، عوامل دیگری غیر از علل ظاهری جریان امور را در جهت پیروی و موفقیت او (صفحه ۲۱۵) تغییر دهند.

۳ جلوگیری از حزن و سرخوردگی

اعتقاد به قضا و قدر الهی سبب می‌شود که انسان در لابلای همه امور دست خدا را ببیند؛ در نتیجه تحمّل سختی‌های زندگی برای او آسان می‌شود و در برابر حوادث ناگوار، خود را نمی‌بازد و بی‌تابی و بی‌قراری که از آثار ضعف روحی است بر او چیره نمی‌شود.

۴ جلوگیری از غرور و سرمستی

اعتقاد به قضا و قدر الهی سبب می‌شود که انسان از خوشی‌ها و شادی‌های زندگی سرمست نشده و به موفقیّت‌ها و کامیابی‌ها مغرور نشود. کسی که در برابر سختی‌ها خود را می‌بازد، غالبا در برابر کامیابی‌ها و پیروزی‌ها نیز سرمست و مغرور می‌شود؛ زیرا موفقیت‌ها را به خود نسبت داده بر خویشتن می‌بالد، اما کسی که موفقیت‌ها را نعمت خدا می‌داند و فضل و احسان او را در حق خود می‌شمرد، دستخوش غرور نمی‌شود، بلکه از راه شکرگذاری و حق‌شناسی بر خضوع او افزوده می‌گردد. (صفحه ۲۱۶)

کلام آخر

سرنوشت هریک از روز نخست بدون اطلاع و حضور او از طرف خداوند تعیین شده و بنابراین هر کسی با سرنوشت معینی از مادر متولد می‌شود که قابل دگرگونی نیست. هر انسانی نصیب و قسمتی دارد که ناچار باید به آن برسد چه بخواهد چه نخواهد و کوشش‌ها و تلاش‌ها برای تعیین سرنوشت و نصیب و قسمت و قضا و قدر بیهوده و مبارزه با مشیت الهی است. پیامبر فرموده: خدای تعالی می‌گوید هر کس به قضا و قدر من راضی نیست پس پروردگاری جز من طلب کند. (صفحه ۲۱۷) هشت

چیز را از قضا و قدر الهی دانستند، خواب، بیداری، قوت، ضعف، سلامتی، مرض، مرگ و زندگی. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که حادثه‌ای در آسمان و زمین صورت نبندد جز به هفت شرط، مشیت و اراده و قضا و قدر و اذن خداوند و ثبت آن در کتابی و فرارسیدن وقت آن و هرکه بدین خیال بود که بودن یکی از هفت امری به وقوع می‌پیوندد کافر است. «یا بُنَیَّ اِنَّ اللّهَ رَهَنَ النّاسُ بِاَعْمالِهِمْ، فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَسَبَتْ اَیْدیهِمْ وَ اَفْئِدَتُهُمْ: ای پسرم خداوند مردم را در گرو اعمالشان قرار داد، پس وای بر آنها و آنچه که با دستهاشان و قلبهاشان به دست می‌آورند». (صفحه ۲۱۸)

منابع

۱ تفسیر جوان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، اول ۲ قضا و قدر، عزیز اللّه سالاری، نشر جهاد، تهران، ۱۳۷۸ ۳ جبر و اختیار، محمدتقی جعفری، دار التبلیغ اسلامی قم، ۱۳۵۳ ۴ مجموعه آثار شهید مطهری (انسان و سرنوشت)، انتشارات صدرا، ۱۳۷۷ ۵ سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، جعفر سبحانی، چاپ علمیه، ۱۳۵۹ ۶ طلب و اراده، امام خمینی، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات علمی فرهنگی ۷ بینش اسلامی، پیش دانشگاهی، شرکت چاپ و نشر کتابهای درسی ایران، ۱۳۷۹ ۸ میزان الحکمه، آیهٔ اللّه محمدی ری شهری ۹ بحار الانوار ۱۰ اصول کافی (صفحه ۲۱۹) ۱۱ عیون اخبار الرضا ۱۲ قاموس قرآن ۱۳ مفردات راغب ۱۴ کتاب صحت و سعادت، علی موسوی تبریزی، ۱۳۲۹، چاپ شفق، تبریز ۱۵ پندهای گرانمایه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر، ترجمه ابوطالب تحلیل تبریزی، دفتر نشر برگزیده ۱۳۷۲، قم ۱۶ نهج الفصاحه، مرتضی مطهری ۱۷ تفسیر بیان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات فراهانی ۱۸ تفسیر جوان، دکتر محمد بیستونی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه ۱۹ سیاست و سرنوشت از اندرو گمبل ۲۰ قضا و قدر از دکتر محمدمهدی گرجیان ۲۱ نهج البلاغه، مرحوم دشتی

هفت ویژگی منحصر بفرد در آثار مکتوب مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

(صفحه ۲۲۹) ۱ اعراب گذاری کامل ۲ طرح جلد ابداعی گرافیکی ۳ صفحه آرایی شعر گونه و چشم‌نواز ۴ آزاد بودن هرگونه نسخه برداری و چاپ با هماهنگی مؤسسه ۵ همه محصولات مؤسسه پس از فروش و استفاده، در صورت سالم بودن پس گرفته می‌شود ۶ فروش اقساطی به قیمت نقد و با تعیین اقساط توسط خریدار ۷ امضای حداقل یک مجتهد جامع الشرایط به نشانه تأیید محتوا در صورتی که هر کس از صدر اسلام (۱۴۳۰ سال پیش) تاکنون یک نمونه کتاب قرآنی را با جمع ویژگی‌های هفت‌گانه مذکور، به این مؤسسه ارائه دهد هزینه سفر عمره را جایزه می‌گیرد. (قیمت گذاری کل محصولات مؤسسه بر مبنای هفت ویژگی اشاره شده، انجام می‌شود) (صفحه ۲۳۰)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و

شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰ ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد

سیـد ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج – به سـندش، از امام حسـین علیه السـلام –: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت مـا، او را از مـا جـدا کرده است و از علوم ما که به دسـتش رسـیده، به او سـهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شـریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سـزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنیـد». التفسـیر المنسـوب إلی الإمـام العسـکری علیه السـلام: امـام حسـین علیه السـلام به مردی فرمود: «کـدام یـک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشـتن بینـوایی ضـعیف را دارد و تـو او را از دسـتش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضـعیف از پیروان مـا را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خـدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شـکند؟». [سـپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن نـاصبی. بی گمان، خـدای متعال می‌فرمایـد: «و هر که او را زنـده کنـد، گویی همه مردم را زنـده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنـده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشـیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹